مکاتبات دوستانه

استاد دکتر سید حسین مدرسی

و

رسول جعفریان

(ایمیل‌های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴)

تدوین: رسول جعفریان

تابستان ۱۳۹۴ / ۲۰۱۵

سرشناسه	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ ـ
عنوان و نام پدیدآور	: مکاتبات دوستانه استاد دکتر سید حسین مدرسی و رسول جعفریان (ایمیل‌های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴)
مشخصات نشر	: قم: مورخ،۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	: ۱۷۰ ص.
شابک	: 978-600-910-30-0-3
فهرست‌نویسی	: فیپای مختصر
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۸۴۲۴۶۸

■ **مکاتبات دوستانه استاد دکتر سید حسین مدرسی و رسول جعفریان (ایمیل‌های دوستانه میان سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴).**

□ رسول جعفریان(دانشیار دانشگاه تهران)

□ چاپ دوم: ۱۳۹٤ ش

□ نشر مورخ (قم: ۳۷۷۳۱۳۵۵ ـ ۰۲۵)

□ شابک: ۳ ـ ۰ ـ ۹۱۰۳۰ ـ ٦۰۰ ـ ۹۷۸

□ شمارگان: ۱۰۰

□ قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال

بنام خدای بزرگ

فکر می‌کنم نخستین بار، حوالی سال‌های ۱۳۷۰ ـ ۱۳۷۱ در منـزل مرحـوم اسـتاد سـید عبدالعزیز طباطبائی خدمت آقای مدرسی رسیدم. ایشان پـس از آن کـه صـحبت از کتـاب اکذوبة تحریف القرآن بنده شد، حساس شدند، و از چاپ آن و این که نسـخه‌ای بـه دسـت ایشان رسیده و کمکی که در بلاد کفر به دفاع از حریم اهل بیت (ع) کـرده، ابـزار شـادمانی کردند. پس از آن هر از چندی که به ایران می‌آمدند، ملاقاتی دست می‌داد. بیشـتر در منـزل خودشان در بازار کهنه‌ای که منتهی به مسجد جامع قم می‌شود، به دیدارشان می‌رفتم. گاهی هم به کتابخانه تاریخ می‌آمدند. آن زمان‌ها گهگـاه نامـه‌ای هـم بـرای بنـده می‌نوشـتند کـه نمی‌دانم آن‌ها را نگهداری کرده‌ام یا خیر، امّا از وقتی که وسائل ارتباطی جدید از قبیل ایمیل آمده، به نظرم اغلب نامه‌های ایشان را نگاه داشته‌ام. فکر کردم شاید روزگاری همه این‌هـا از بین برود، بنابرین تصمیم گرفتم آنچه را از میان آن‌ها فایده علمی و تاریخی روشنی دارد ـ که غالب نگاشته‌های ایشان چنین است ـ استخراج کرده به صورت جزوه کوچکی تکثیر کنم تا دست کم نزد خودم، ایشان و چند کتابخانه بماند.

دفتر پیش رو شامل ایمیل‌هایی از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ است و طبعاً اغلب آنچه هسـت نوشته ایشان است. شاید تعداد آن‌ها بیش از این بوده که به نحوی نمانده اسـت. البتـه چنـد مورد هم به دلیل اشاره به مسائل شخصی، حذف شده است.

۱۳۹۴/۳/۵

رسول جعفریان

چاپ اول این کتاب در تیراژ ۱۰۰ نسخه عرضه شد. از آنجایی که آن چـاپ، حـاوی چنـد غلط املایی و دو سه تکرار بود، به علاوه چند ایمیل در آن درج نشده بود، مجبـور شـدم بـه یکی دوستان زحمت بازبینی آن را بدهم تا با اصلاح و افزودن این چند مورد و حذف برخی از مکررات متن حاضر را فراهم آورده، تقدیم عزیزان کنم.

۱۳۹۴/۵/۲۵

دانشمند عالی مقام

امید است به سلامت باشید. چند روز پیش کتاب خرقانی شما را برای اولین بار خواندم یعنی سفری پیش آمد و در جستجوی چیزی خواندنی برای میان راه، چشم و انتخاب بر این کتاب افتاد. بسیار کتاب جالبی بود و برای من یادآور خاطره‌ای که وقتی بـرای شـما خـواهم گفت.

ظاهر آن است که در ایام کریسمس توفیق سفری چنـد روزه بـه ایـران خـواهم داشـت. خواستم بپرسم آیا سرانجام کتاب هارولد موتسکی را در باره مصنف عبدالرزاق پیدا کردید یا برای شما بیاورم؟ اگر چیز دیگری هم لازم است در ارجاع آن دریغ نفرماییـد. همچنـین آیـا خبری از کتاب امر به معروف مایکل کوک هست؟ اگر فصـولی ازترجمـه آن خـدمت شـما باشد شاید بتوانم در همان چند روز قم مروری بنمایم.

با آرزوی قبولی اعمال در این ماه مبارک.حسین مدرسی

بعد التحریر - این آدرس اینترنتی را به کسی مرحمت نفرمایید.

۲۰۰٤/۱۱/۹

دانشمند گرامی

در مورد حمزه [اصفهانی] جستجویی کرده و نتیجه را به استحضار عالی خواهم رساند. در مورد سؤال آقای استادی، مطلب مورد اشاره، نه در اصل انگلیسی هسـت و نـه در هـیچ یک از دو چاپ فارسی. پس باید از اضـافات متـرجمین عربـی باشـد کـه علـی مـا نقـل از اصحاب آقای فضل الله هستند و ظاهراً به سابقه تـاریخی شـهادت ثالثـه علاقمندنـد. ایـن موضوع موجب شد برای اولین بار نظر دقیق تری به ترجمه عربی بیافکنم واز اغـلاط کـاملاً مغیر معنی بسیاری که در آن راه یافته است، شدیداً متأسف شوم. خوب است که بنده آدمـی نیستم که حرفم قابل استناد باشد وگرنـه نقـل ایـن نافهمیـده هـا در آثـار دیگـران بـه عنـوان یافته‌های تحقیقی! به شدت موجب انفعال می‌شد.

با تحیات

حسین مدرسی

۲۰۰۵/۱/۹

دانشمند گرامی

در مورد حمزه سرانجام به یادم نیامد که چه کسی مواد کتاب اصفهان اورا جمع کرده بود. مطمئنم کسی این کار را کرده است ولی هیچ نام و جای شخص را به خاطر نمی‌آورم. با وسایل جدید هم جستجویی کردم و افاقه‌ای نکرد. در زمینه کارهای ما هنوز این وسایل جای حافظه آدمی راکاملاً نگرفته است.

چند روزی در اواخر اسفند به ایران می‌آیم عمدتاً برای تشرف به پای بوس حضرت ثامن الائمه، به شکرانه بهبود دستم که سرانجام پس از یک ماه و نیم از گچ بیرون آمد. روز ۲۰ اسفند و یک روز دیگر پس از بازگشت از مشهد، در قم خواهم بود. ان شاء اللّه. اگر شما هم باشید دیدارتان مغتنم خواهد بود.

کالبرگ مشغول آماده کردن کتاب قراءات سیاری برای چاپ است. با رساله سرکار و مقاله بنده «زهر» این کتاب تا حدود زیادی گرفته شده و مشکل خاصی نباید به وجود بیاورد. دو نسخه مرعشی را دارد. سؤال می‌کرد آیا می‌توان عکسی یا زیراکسی از دو نسخه دانشگاه (۸۴۲ و ۷۱۶۵) و نسخه‌های فیضیه و مسجد جامع تهران (مجموعه ۲۹۶) برای او تهیه کرد. به او گفتم از جناب عالی سؤال و استمداد خواهم نمود. حالا که این کتاب علی ای حال چاپ می‌شود، خوب است لااقل متن صحیح تری از آن عرضه شود. اگر در این باب، ولو در باره برخی ازاین نسخ، کمکی بتوانید به او بفرمایید، بسیار ممنون خواهد شد.

با تحیات

حسین مدرسی

۲۰۰۵/۲/۱۷

دانشمند گرامی

۱) سیزده بدر شما قبول!

۲) سیره امام الهادی الی الحق را سهیل زکار به سال ۱۳۹۲ در بیروت چاپ کرده است ولی کمیاب شده و کلاً چاپ ممتازی هم نیست. پس شاید چاپ جدیدی از آن بی وجه نباشد.

۳) احمد منزوی در مصاحبه‌ای که یک دو سال پیش داشته ولی بنده امروز دیدم از یک «کتاب شناسی حدیث» که در قم فراهم شده خیلی تعریف می‌کند. آیا این کار چاپ شده است؟ به چه اسمی؟

۴) کالبرگ کماکان التماس دعا دارد. اگر چیزی از عکس نسخ خطی سیاری به دست افتاد، وسیله انصاریان با پست هوایی مرحمت کنید.

با دعای توفیق
حسین مدرسی
۲۰۰۵/٤/۲

دانشمند گرامی

از این که بنده را در جریان چاپ کتاب کوک قرار دادید بسیار ممنونم. همچنین در مورد سی دی فقه. یک دو هفته پیش در جایی خواندم که نسخهٔ مجلسی از رسالهٔ ناسخ و منسوخ سعد بن عبدالله اشعری نزد آقای روضاتی است، در جزء کتاب‌های دیگری که از مجموعهٔ مجلسی نصیب او شد. کاش کسی را تشویق می‌فرمودید که این نسخه را عیناً چاپ کند. از همان نقل‌های جسته و گریخته در بحار روشن است که چه مایه از فواید آن در ویرایش نعمانی که آن را «روزآمد» کرده بود از میان رفته است. نشر اصل رسالهٔ سعد بن عبدالله، بی‌تردید خدمتی است به تاریخ نگاری تحول فکر شیعی امامی در روزگار غیبت صغری.

دیگر آن که جلد پنجم انگلیسی تاریخ طبری که یک ماه پیش سفارش داده بودم، یک دو روز پیش با سلام و صلوات وارد شد. ان شاء الله درمیانهٔ تیر ماه همراه می‌آورم.

با تحیات
حسین مدرسی
۲۰۰۵/۵/۱۷

دانشمند گرامی

امید است به سلامت باشید. امروز صبح کسی با ای‌میل از ایران سؤال کرده بود که منظور از «البحر الزخار» در صفحه ۱۸۰ کتاب میراث مکتوب شیعه چیست؟ چه اثری با

این نام در فهرست منابع یاد نشده است. خوشحال شدم که احتمالاً کسی درباره ابومریم انصاری که آن صفحه مربوط به اوست، کاری در دست دارد. آن هم کسی که با آشنایان نزدیک که آدرس ای میلی مرا دارند در ارتباط است. به اصل نگریستم منظورمسند بزار است که معمولاً به همین نام در اوساط حدیثی شناخته می‌شود و نه بحر الزخار که نامی مشترک است. و از آن گذشته مانند نام «تاریخ الرسل والملوک» برای تاریخ طبری است که جز اهل خبره با آن نام آشنایی ندارند. پس به جاست که تغییر این نام را نیزبه شکل متداول آن در تصحیحات برای چاپ بعد منظور دارید. این خود بهانه‌ای شد که به این وسیله تحیات خود را عرضه داشته و دوام سلامت و توفیقات عالی را آرزو نمایم.

حسین مدرسی
۲۰۰۵/۱۲/۱۳

آقای جعفریان

چندروزپیش به دفترتلفن کردم، گفتند به سفررفته‌اید (حتماً برای ایام محرم؟). یک دو سؤالی داشتم که اگر ایمیل خود را در سفرمی‌بینید و جوابی به خاطر رسید بنده را مستحضر فرمایید، بسیارممنون می‌شوم.

۱ . یک مورخ ادوار اخیر دولت عثمانی بحث اجمالی عبدالهادی حایری را در کتاب مشروطیت درمورد فتاوای علماء نجف درپشتیبانی از خلافت دربرابر انگلیسی‌ها و نیز علیه اشغال لیبی توسط ایتالیایی‌ها دیده و از بنده می‌پرسد که متن اصلی این اسناد را در کجا می‌تواند پیدا کند. حایری از سال دوم مجله العلم سید هبة الدین و یک منبع کمیاب دیگر نقل کرده که در این سوی جهان به قول افغانی‌ها دستیاب نمی‌شود. منبع دیگری سراغ دارید یا آیا کسی در این سال‌های اخیر چیزی در این باره چاپ کرده است؟

۲ . در سفر اخیر ایران در تابستان مقاله‌ای تازه دیدم مشتمل بر دو نامه ازمحمد اقبال (ظاهراً آن ایران شناس مصحح راحة الصدور، نه اقبال لاهوری فیلسوف و شاعر) در انتقاد از اغراق‌های شاعرانه ایرانیان اواخر دوره قاجار در مورد توان مالی زردشتی‌های هند و در نتیجه تواضع‌های خیال‌بافانه در برابر آنان به تصور آن که در آبادسازی ایران مشارکت

خواهند نمود، چیزی که بالقوه می‌توانست به احساسات و گرایش‌های زردشتی در ایران اسلامی دامن زند. این تذکر هوشمندانه فاضل هند را که باید درس آموز متملقین نسبت به ایرانیان مهاجر روزگار ما باشد در جایی نقل کردم ولی هرچه فکر کردم جایی که مقاله چاپ شده بود به خاطر نیامد. اگرجناب عالی این مقاله را دیده و نام مجله را به خاطر دارید ارادتمند را مطلع فرمایید.

۳ . کالبرگ راجع به وجه تسمیه عایشه به حمیرا سؤال می‌کرد. معروف آن بود که او سفیدچهره بوده وپیامبر اکرم اورا به این لحاظ چنان خطاب می‌فرمودند. امّا کالبرگ در کتابی که اخیراً در قم چاپ شده خوانده بود که او تیره رنگ بوده و او رابه طعنه چنین خطاب می‌کرده‌اند. می‌پرسید که آیا این مطلب در آثار اقدم شیعی هم آمده یا از برکات ذهن خلاق آن فاضل معاصر است. چیزی به خاطر نداشتم. اگر مطلبی در این باب به خاطر دارید، حقیر مستمند را ارشاد فرمایید.

حسین مدرسی
۲۰۰۶/۲/۱٤

جناب جعفریان

امیدوارم به سلامت باشید. در اواسط مرداد برای سال مرحومه مادرم دو ساعتی در قم و سه روزی در تهران بودم، ولی از آشنایان مشترک کسی را ندیدم. ازحالات شما هم استفسار کردم که گفتند در سفرید. امروز در یکی از نشریات ایرانی خواندم که آستانه قم سمیناری داشته و به آن مناسبت تعدادی کتاب در باره آن شهر چاپ و نشر نموده است. از جمله برخی از مصادر قدیم. بنده پس از سالیان دراز هنوز به کتاب‌های مربوط به قم علاقمندم. اگر آن بخش ازمجموعه انتشارات این سمینار که مربوط به قم است به آسانی قابل تحصیل باشد، ممنون می‌شوم که یک دوره برای بنده سفارش دهید. پرداخت وجه و ارسال آن را طبعاً به جناب انصاریان واگذار خواهید فرمود.

باتحیات
حسین مدرسی
۲۰۰۶/۸/۲۲

به عرض می‌رساند

نمی‌دانم کتاب را ملاحظه فرموده‌اید یا خیر. کتاب نوشته هارولد موتسکی نیست بلکه مجموعه مقالاتی از چند تن از پژوهشگران در تاریخ و مآخذ صدر اسلام است که او گردآوری کرده است. البته برای استفاده محققانی مثل حضرت عالی مجموعه مفیدی است. امّا قدر جامع مقالات مجموعه آن است که پیامبر را به مثابه یک سیاستمدار و فرمانده نظامی یعنی یک آدم خیلی زمینی مطرح و در باره ایشان بحث می‌کنند. در میان نویسندگان هم همه جور آدمی هست ازجمله یک دو اسراییلی که نسبت به پیامبر اکرم ولاء شدیدی ندارند، مثل یوری رابین معروف، وازجمله یک دوتن ازشاگردان سابق بنده. البته شش سالی هم از تاریخ چاپ آن می‌گذرد.

با تحیات

۲۰۰۶/۱۲/۲۹

با عرض تحیات مجدد

پس از عرض جواب مختصر دیشب، امروز به خاطر آوردم که چند سطری در معرفی کتاب موتسکی در همان اوایل انتشار آن در بولتن داخلی دانشگاهی خودمان نوشته بودم که بریده آن متن را در زیر می‌گذارم:

Motzki's Biography of Muhammad is really a collection of essays edited by Motzki from a conference dedicated to finding ways of gleaning authentic information from the historical sources on the biography of Muhammad, namely the Qur'an, *sira*/*maghazi* literature and *hadith*. As stated in his introduction, the intent is to present ways to work around "radical skepticism" regarding the sources that began with Goldziher and Schacht, and to offer an alternative to the present-day approaches of Wasnbrough (for whom reconstruction is impossible), as well as Crone & Cook (for whom, according to *Hagarism* and *Muhammad*, Muslim sources are unreliable but

reconstruction from non-Muslims sources is possible). The first part of the book contains essays that explain the development of the *sira* tradition, mostly from Sunni sources with one essay--by Maher Jarrar--on early Shi'ite works. The second part gets to the meat of the historical reliability questions directly. Motzki and a few others present versions of the *isnad*-analytical method. Motzki calls his version the "*isnad*-cum-*matn* analysis," wherein, as in his book and other articles such as the one on the collection on the Qur'an, he collects all the versions of a story and analyzes the content together with the isnads (here, he analyzes traditions on the murder of Ibn Abi l-Huqayq). For him, the transmitters common to all or most of the *isnad*s are the common links, and the youngest of these is the person who proliferated (others say forged) the stories. His point is that the differences in the *matn* show that there was not just one common source in the proliferators and therefore forgery, but that the sources went back to an earlier unnamed authority.

I think it is good work for following the academic debates about the reliability of the sources, and as an alternative to the over-skeptical views in that it presents some practical ideas for ways to glean information from the sources in attempts to make an accurate statement about what we can know and what we cannot. The book is admittedly one -sided, so there isn't the benefit of having the skeptics or other critical scholars weigh in on the arguments. For example, elsewhere, Juynboll (in his *MuslimTradition*) has criticized some applications of the *isnad*-analytical method, specifically with regard to analyses that end up in Zuhri, because he had identified 66 Zuhris alongside the famous one. And Motzki does not really address the problem of authenticity of the unnamed authority (how to tell whether that person's

statement was accurate?). But of course the other perspectives are available, and Motzki names many of them in his introduction. The title of the work is somewhat misleading as they are actually no narratives in this book that tell the biography of Muhammad; each essay takes a snippet or an event and analyzes the related sources. And because it generally presents several different versions of each story, it would not be good for an overall view or biography of Muhammad's life or useful for shedding light on or comparing a single narrative of such a biography to divergent standard accounts.

۲۰۰۶/۱۲/۳۰

جناب آقای جعفریان

این یک دو روز کنفرانسی در گرانادا توفیق داده است برخی مطبوعات عربی - اسلامی مراکز اندلس شناسی این جا دیده شود. امروز در کتاب التاریخ عبدالملک بن حبیب در گذشته ۲۲۸ چاپ مادرید نقلی از حضرت زهرا دیدم که یاد ندارم جایی دیده باشم. این جا نه نرم افزار حدیث هست و نه هیچ یک از مسانید حضرت زهرا (شیخ الاسلامی، عطاردی، سیوطی ...). روی کنجکاوی متن را ضمیمه این عریضه می‌فرستم که در نرم افزار حدیث چک بفرمایید و اگر در جای دیگر هست ارادتمند را مستحضر دارید. البته تصور این که دختر طلحه در یک دو ماهی که صدیقه طاهره پس از پدر زنده بود از ایشان بپرسد «صفی لی اباک فانی لم اره» بسیار غیر محتمل است ولی به هر حال کنجکاوم ببینم این متن جایی دیگر هم نقل شده است یا نه. ممنون می‌شوم بنده را مطلع فرمایید.

با تحیات

حسین مدرسی

۲۰۰۷/۲/۹

دانشمند عالی مقام

پیام مودت آمیز واصل و مراحم عالی موجب امتنان گردید. متقابلاً فرا رسیدن سال نـو را تبریک گفته و برای جناب عالی و خانوادهٔ محتـرم آرزوی سـالی خـوش تـوأم بـا سـلامت و عافیت دارم.

در مورد خاندان فتحان آن چه در کنارهٔ نسخه خودم از آشنایی یادداشـت کـردهام چنـین است:

– برگ پایانی نسخهٔ ۱۰۹٦۸ کتابخانهٔ بریتانیا (مشتمل بر مقدمه فی الکلام شیخ طوسی و رسالهای دیگر در کلام شیعی) به خط عبد الملك بن فتحان است در ج ۲–۸۰٤ (شـمارهٔ نسخه در یادداشت من درست مشخص نیست. شاید هم ۱۰۹۷۸ باشد).

– نسخهای از مجمع البیان طبرسی به شماره ۳۲۹۷ در کتابخانـهٔ مرعشـی قـم هسـت تحریر ابراهیم بن عبد اللّه بن فتح اللّه بن عبد الملك بن اسحاق بن عبـد الملـك واعـظ در دوشنبه ۸ ج ۲–۹۲۰، با مهر «المتوکّل علی اللّه الحافظ عبده ابراهیم بن عبد اللّه الـواعظ» (فهرست مرعشی ۹: ۷۹).

– بر برگ پایانی نسخهٔ شماره ۳۷۱۵ همان کتابخانه از تحریر علاّمه که در ۱ ج۱– ۷۳۵ در کاشان استنساخ شده است تملك محمّد بن عبد اللّه الواعظ دیده میشود که شاید همان نوادهٔ رضی الدین عبدالملک باشد (فهرست ۱۰: ۱٤۵).

– در فهرست مرعشی ۱۰: ۱۵۸ آمده است که بندی از اجازهٔ ابـن فتحـان بـه ابـن ابـی جمهور در مجموعهٔ شمارهٔ ۳۷٦۹ آن کتابخانه هست. گویا منظور همان طریق روایتی است که در مقدّمهٔ عوالی اللئالی ۱: ۹–۱۰ به عنوان «الطریق السابع» آمده و در لؤلـؤة البحـرین: ۱۸۰ هم یاد شده، ولی متن اجازه در عوالی اللئالی نیست.

– ابو البرکات محمّد بن علی بن محمّد بن فتحـان الـواعظ در شـوّال ۷۷۱ نسـخهای از نهج البلاغه و چند کتاب دیگر را استنساخ کـرده اسـت. نسـخهٔ شـمارهٔ ۸۷٦ سـنای سـابق (فهرست ۲: ۸۱ که «فتحان واعظ» را به صـورت «فتحـی واعـظ» خوانـده و ظـاهراً اشـتباه است).

– نام «فتحان» در دو مورد غیر مرتبط دیگر:

* عبد الملك بن احمد بن علی بن فتحان بن منصور الشهرزوری المقرئ، ابـو البرکـات بن ابی بکر بن ابی الحسن ساکن درب نصر، زادۀ ٤٠٤ و درگذشـتۀ ۲۳ شـعبان ٤٧٧ (ذیـل تاریخ بغداد ابن النجّار۱: ۲۳، طبع حیدر آباد، ۱۹۷۸).

* ابو الفتح حمزة بن محمّد بن بحسول (؟) بن فتحان الهمدانی، شـابّ فاضـل عـارف بطرق الحدیث، وصل نیسابور مرّات و سمع المشایخ و کتب الکتب و حصل علـی النسـخ (المنتخب من السیاق صریفینی: ۳۱۹).

– ذیل این خاندان به دوران ما نیز رسیده و در حـوالی محلـۀ محتشـم کاشـان، یـک دو خانواده با نام فامیلی «فتحان» تا نزدیکی‌های انقلاب زندگی می‌کردند.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی
۲۰۰۷/۳/۲۲

دانشمند گرامی

دیدارتان در سفر اخیر ایران مغتنم بود. از این که چند بار تحمل زحمت فرمـوده و قـدم رنجه داشتید مجدداً تشکر می‌کنم. مجموعه تصاویری که از اماکن مشرفه مکـه و مدینـه در ذهنم بود ظاهراً این مقاله است که در مجله مقرنس (چاپ بریل لیدن) چاپ شـده و URL آن را در سایت JESTER به صورت یک اثر مستقل دیده بودم:

Through the Lens of Mirza of Delhi: The Debbas Album of Early-Twentieth-Century Photographs of Pilgrimage Sites in Mecca and Medina

Ali S. Asani; Carney E. S. Gavin

Muqarnas, Vol. 15. (1998)

چنین است URL آن:

http://links.jstor.org/sici?sici=0732-2992%281998%2915%3C178%3ATTLOMO%3E2.0.CO%3B2-V

امروز در مجله تراثنا خواندم که آقای عطاردی مسند الامام الصادق چاپ کرده است در

۲۲ جلد. ممنون می‌شوم اگر آقای انصاریان را راهنمایی بفرمایید که نسخه‌ای از آن را به حساب حقیر به دست آورده و بفرستد.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی
۲۰۰۷/۷/۱٤

این چند یادداشت اضافی را داخل جلد کتاب میراث مکتوب گذاشته‌ام که مناسب است در طبع جدید ملحوظ دارید:

- در فهرست منابع، هم ذیل شعب الایمان، هم ذیل سنن بیهقی، هم ذیل دلائل النبوه، و هم ذیل فضائل الاوقات نام مؤلف را احمد بن محمد بیهقی نوشته‌اید در حالی که درست احمد بن حسین است و در کتاب من هم به همین صورت است.

- خدمتتان گفتم که شعر هارون بن سعد عجلی که در ص ۱۹۰ ذیل عبدالله بن میمون قداح از ابن قتیبه نقل کرده‌ام در الفرق بین الفرق هم هست (ص ۲۴۰ چاپ محمد بدر قاهره).

- در ص ۱۷۹ سطر ۱۲ چاپ اول کتاب شما، مأخذ نبیذ آشامیدن ابو مریم کافی ۶: ۴۱۰ و ۴۱۵ است که این مورد دوم را باید اضافه کنید.

- در ص ۲۹ سطر ۲۳ در منقولات از کتاب علی (ع)، ذیل بیع، مورد زیر را در سطر مستقل به این صورت اضافه کنید: کافی ۵: ۱۳۶

- در ص ۲۵۷ سطر ۱۷ که می گویم اعتقاد به این که «ارتد الناس بعد رسول الله الا ثلاث» در تشیع کوفی شناخته بود، می‌توانید یک پاورقی اضافه کنید که عدد سیزده در مأخذ نگارنده الفرق بین الفرق: ۳۰۸ چاپ محمد بدر قاهره (واما الامامیه فقد زعم اکثرهم ان الصحابه ارتدت بعد النبی سوی علی و ابنیه و مقدار ثلاثه عشر منهم) ظاهراً وهم کاتب بوده است.

- ذیل مفضل در ص ۳۹۸ دو مطلب را اضافه فرمایید:

۱ . یکی زیر اهلیلجه (کتابش ۳) که شیخ مفید هم در تصحیح الاعتقاد: ۶۹-۷۰ علم طب راگرفته شده از تعالیم انبیا می‌داند به این استناد که منبع آن سمع است و منشأ این سمع جز انبیا نتوانند بود.

۲ . دیگر زیر کتاب الهفت (کتابش ۴) ص ۳۹۹ سطر ۲ که از چاپ کتاب الصراط با نسبت آن به مفضل یاد کرده‌ام اضافه کنید: ولی مسعودی در مروج ۲: ۲۵۸ و ابن حزم در فصل ۵: ۴۷ آن را از اسحاق بن محمد احمر نخعی رئیس فرقه اسحاقیه از غلات می‌دانند.

– در ص ۱۶۶ سطر ۳ در موارد نقل از تفسیر ابو الجارود عبارت «مجمع البیان ۵/ ۲۰۶–۲۰۷، ۲۳/ ۱۶۷» را حذف فرموده و این عبارت را جایگزین کنید: تبیان ۱: ۱۴۲، ۳: ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۹، ۲۱۵، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۳، ۴۴۶، ۴۶۰ (واز آن جا در مجمع البیان ۵/ ۲۰۶–۲۰۷، ۲۳/ ۱۶۷).

– همچنین در موارد نقل از تفسیر جابر جعفی در ص ۱۳۵ پس ازسطر ۲۴ بیافزایید: تبیان ۲: ۱۴۲، ۱۶۸، ۵: ۲۴۴، ۶: ۳۸۴، ۹: ۱۳، ۵۴۴.

– دو ارجاع نیز در عنوان حارث اعور اضافه شود: یکی در ص ۷۳، پاورقی ۳۶ در این که ابو اسحاق سبیعی تنها چهار حدیث به طور شفاهی از حارث اعور شنیده بود اضافه کنید: احوال الرجال جوزجانی: ۴۳. دیگری در پاورقی ۳۵ همان صفحه در دعوی ازدواج سبیعی با بیوه حارث، پس از سیر اعلام النبلا بیافزایید: نیز ببینید احوال الرجال جوزجانی: ۴۳.

– در سه مورد هم نام کتاب قبول الاخبار ابوالقاسم بلخی را به منابع ذکرشده بیافزایید: یکی ذیل یحیی بن العلاء رازی در ص ۴۶۰ سطرماقبل آخر پس از ضعفاء نسائی بدین گونه: قبول الاخبار ابوالقاسم بلخی: ۷۱/۱. دیگر ذیل عاصم کوزی در ص ۲۶۳ اول سطر ۱۴ درآغاز لیست منابع سرگذشت او بدین گونه: قبول الاخبار ابوالقاسم بلخی: ۸۶/۱. سوم ذیل مسعده بن الیسع در ۳۸۵ پس از سطر ۲۲ (میان تفسیر طبری و کافی) در یک سطر مستقل به این شکل: قبول الاخبار ابوالقاسم بلخی: ۳۱۹/۲.

– ناچار باید این دو عنوان کتاب را نیز در فهرست منابع افزود:

احوال الرجال، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی (م ۲۵۹)، به کوشش ص.ب. السامرائی، بیروت، ۱۹۸۵.

قبول الاخبار و معرفه الرجال، ابوالقاسم کعبی بلخی (م ۳۱۹)، بیروت، ۲۰۰۰

با تحیات

حسین مدرسی

۲۰۰۷/۷/۱٤

جناب رحمتی مدتی بود کـه از سـرکار خبـری نداشـتم تـا آن کـه از آقـای حمیـد رضـا شریعتمداری که هفت هشت ماه پیش این جا بودند، بشارت سلامت جناب عالی را شنیدم.

غرض از عرض این عریضه آن که:

یکی از شاگردان سابقم که اکنون در کاناداست امروز پیامی فرستاد که بودجه مفصلی به دست آورده و در صدد تدوین فهرستی جا مع از نوشته‌های فلسفی اسلامی (گویا شامل آثار کلامی که اگر هم به فکر نباشد باید به او راهنمایی کنم که حتماً ضمیمه کنـد) از نیمـه دوم قرن یازدهم تا پایان نوزدهم میلادی است. مقطع زمانی ظاهراً برای آن است که کار سـزگین که خدا آگاه است چه وقت درآید دو باره کاری نشود. نوشته است که برای این کار دو post-doc از ماه مه سال آینده ۲۰۰۸ به عنوان «مساعد» خواهد گرفت با حقوق سـالانه چهـل تـا چهل و پنج هزار دلار در سال، برای مدت دو سال کـه در صـورت رضـایت بـرای دو سـال اضافی هم قابل تجدید و تمدید است. از بنده خواسته است که دو نفر به او معرفی کنم.

البته این کارها باید اعلان رسمی شود و تشریفات قانونی خود را بگذراند که طبعاً در این یک دو ماه خواهد کرد. مایلم اسم جناب عالی را بدهم ولی مطمئن نیستم علاقه‌ای بـه ایـن شغل دارید یا نه. از وضع جناب عالی درایران هم خبری ندارم یعنی نمی‌دانم آن جا تدریس یا کاری دارید که احیاناً اجازه چنین مسائلی را ندهـد یـا شـجره طیبـه‌ای کـه طبعـاً در هـر تصمیمی از این گونه نقش اول را دارد. اگر جوابتان مثبت است باید یک نسخه از جدیدترین CV خود را برای بنده مرحمت کنید. اگر CV انگلیسی ندارید فارسی هم قبول است. به هر حال بنده را از احوال خود بی خبر نگذارید.

با تجدید تحیات

۲۰۰۷/۸/۱۸

آقای جعفریان

از این که لطف کرده و آقای رحمتی را در جریان پیام بنده قرار دادیـد ممنـونم. پیـام در ارتباط با نیاز یکی از شاگردان قدیمم بود که برای پروژه‌ای احتیاج به دو دستیار جوان دارد در سطح دانشجوی تازه فارغ التحصیل شده (به اصطلاح ما post-doc) برای یادداشت برداری

و فیش کردن کتابشناسی‌ها و فهارس. به خاطرم رسید که این آقای رحمتی و حسن انصاری را پیشنهاد کنم.

مطلب دیگری که باز مزاحم سرکار می‌شوم آن که پیش از ترک ایران که یک شب شیراز بودم، آقای برکت گفت آقای جهانبخش مایل است با شما ملاقاتی داشته باشد. بنده البته هیچ وقت ایشان را ندیده‌ام ولی ذکرشان را از حضرت عالی در سفر پیش و این سفر شنیدم و یک دو نوشته‌ای هم از ایشان دیده‌ام که الحال نام آن‌ها به خاطرم نیست. توسط آقای برکت عذرخواهی کردم که در جناح سفرم و احکام مسافر بر بنده منطبق و عذر مقبول است پس اگر ممکن است این توفیق را به سفر بعد واگذار کنم.

بعد نگران شدم که شاید غرض، صرف دیدار نبوده و در صدد ارجاع خدمتی بوده‌اند. خواستم استدعا کنم که اگر ایشان را دیدید نشانی پست الکترونیکی حقیر را مرحمت کنید که اگر خدمتی از حقیر ساخته است، ارجاع دهند.

دیگر آن که امیدوارم کتابچه و مقاله‌ای که توسط بنده زاده متین فرستاده بودم حضور عالی رسیده باشد.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی
۲۰۰۷/۸/۱۹

عذر می‌خواهم که درخواست خود را به صورت روشن توضیح نداده بودم. شخص سائل در موضوع «نوآوری در تفسیر کتاب مقدس» تحقیق می‌کند که منظور از آن عهد عتیق و جدید است، ولی به فکرش رسیده است که تحقیق خود را به صورت مقایسه با ادیان دیگر قرار دهد و ببیند که فی المثل مسلمانان در ادوار معاصر چه فکر تازه‌ای در فهم کتاب مقدس خود قرآن پیشنهاد کرده‌اند که پیشینیان آنان نگفته بودند.

به عبارت دیگر: تحول فهم دینی از کتاب آسمانی به تبع و ضرورت تحول در علوم انسانی و اجتماعی و ضرورت‌های منطق و گفتمان دنیای جدید. نمونه‌های خودمانی مثل تفسیر پیشنهادی مرحوم دکتر یدالله سحابی از آیات قرآن در نفی ناهماهنگی آن با نظریه داروینی تکامل انواع– علی فرض الثبوت – بود که مورد نقد مرحوم طباطبائی در «کلام فی

کینونه الانسان الاولی» قرار گرفت. ولی آقای مشکینی در درس تفسیر خود در سال‌های پیش از انقلاب از آن پشتیبانی می‌نمود (با پیش عبارت معروف «قال یدالله ایده الله...» که قبل از انقلاب با ایشان در مورد آن فراوان مزاح می‌شد). یا همین استدلال آقای بجنوردی که «فعلیهم نصف ما علی المحصنات من العذاب» را (در فرض اراده عقوبت دنیوی که ظاهر لسان تشریعی آیه است) شاهد بر بطلان عقوبت غیر قرآنی رجم و مرجعیت مطلق آیه مبارکه «فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده» می‌داند چون قتل به هر شکل که باشد نصف پذیر نیست. یا حتی برخی از سخنان آقای صانعی. البته نه این حرف عجیب و غریب اخیر در مورد لزوم اجازه زن اول در جواز تجدید فراش شوهر بر اساس «و لا تؤذ من احد»! که پس به نظر ایشان احکام جهاد و زکات هم باید بر اساس لاضرر منتفی باشد. ولی این مطلب که سیاق «النفس بالنفس» آبی از تخصیص و بر این اساس دیه مرد و زن برابر است قابل بحث و نظر است، یا این که معادله برابر بودن شهادت دو زن با یک مرد در امور مالی، تخصیص بر عموم تساوی حکمی مرد و زن است که مقتضی برابری شهادت مرد و زن است نه بر عدم حجیت شهادت زن به قول مطلق، پس شهادت مرد و زن در امور حقوقی یکسان است الا در مسائل بازار که زنان در آن باب همواره مصرف کننده بوده‌اند نه کاسب. یا حرف آقای منتظری که لزوم آزادی بیان و احزاب را بر پایه «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر...» بنا می‌نهد.

سؤال حقیر این است که آیا در تفاسیر عربی و فارسی پس از المیزان کتابی هست که این گونه انتقالات فکری و پیشنهادات راهگشای قابل تأمل در سنت شکنی و فهم تازه از آیات قرآنی داشته باشد؟

۲۰۰۷/۹/۱۱

به شرف عرض عالی می‌رساند

مقاله غلات خانم وداد قاضی در یک مجموعه مقالات چاپ شده که کمتر در دسترس است ولی خودش یک نسخه از آن را در همان بیست و اند سال پیش به بنده داد که باید هنوز در پوشه‌های دفترم باشد. به ضعیفه اهل کتاب که گاهی به حقیر مساعدت می‌کند

سپردم که جستجو کند، اگر پیدا شد خدمت عالی پست می‌شود. در مورد نابته مقاله‌ای نداشته‌ام. نقل‌ها از بنده در یک دو مقاله‌ای که در مورد این گروه چاپ شده (ازجمله در مقاله مفرده‌ای که همین خانم وداد قاضی نوشته است) گاه به یک سخنرانی است که در سمیناری در امریکا درسال ۱۹۸۴ در باره این اصطلاح و مدلول آن داشتم، و گاه به یک دو سطر کوتاهی که در مقدمه رساله ابلیسیه نوشته‌ام. موضوع فرق میان قاضی سعید و میرزا محمد سعید حکیم کوچک را حقیر همان سی و اند سال پیش در تعلیقات خلاصه البلدان نوشتم ولی در این که آن نامه‌ها از قاضی سعید است، اعتماد به تشخیص مرحوم دانش پژوه در فهرست دانشگاه کرده بودم. تبیین این خلط‌ها که مشابه آن بسیار اتفاق افتاده و نمونه دیگر آن از همان دوره در مورد شیخ علی نقی کمره‌ای پیش آمده است کار بسیار مفیدی است.

شخصی که در مورد تفسیر کتب مقدس تحقیق می‌کند. سؤالی از حقیر کرده است که پاسخ دقیقی برای آن نداشتم و لذا مصدع جناب عالی می‌شوم: در میان کارهایی که در طول بیست سی سال گذشته در باره تفسیر قرآن در عربی و فارسی چاپ شده کدام یک حرف تازه‌ای در این مبحث مطرح کرده است؟ حتی اگر مثل المیزان حرف‌های فخررازی را هم به صورت تحلیلی شایسته مطرح کرده باشد قبول است. شاید آقای مهدوی راد در این مورد به چیزی برخورد کرده باشند. هر گونه راهنمایی بفرمایید موجب سپاسگزاری خواهد بود.

حسین مدرسی عفا الله عنه

۲۰۰۷/۹/۱۱

دانشمند عالی قدر

مکتوب شریف واصل شد. از مهر و همدردی شما بسیا ر ممنونم. این ترم آن قدر گرفتارم که از تتبع و تصفح اینترنت – طبعاً جز ای‌میل که از آن گزیری نیست – و به تبع از وقایع اتفاقیه بازمانده‌ام، جز آن چه دوستان و معاشران گه گاه با ای میل اطلاع می‌دهند. اصل نوشته روزنامه موصوف را به همین دلیل ندیده‌ام، امّا از راه همان مقاله که آشنایی فرستاد بر آن آگاه و متعجب شدم، هم از برداشت و تفسیر آن مقاله و هم از لحن و توصیف

آن روزنامه. حقیر دعوی صلاح ندارم ولی متجاهر به فسق نیستم و نمی‌دانم فسادم از چه راه بر آن روزنامه مدلل شده است. حتماً فکر جوابی بـرای روز جـزا کرده‌انـد. اعجـب از ایـن، گزارشی بود که آشنایی دیگر از سایت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیـه قـم فرسـتاد کـه مدعی بود بنده سال‌ها پیش کتابی در رد ولایت فقیه نوشته و به خاطر آن از ایران متواری و به اروپا پناهنده شده‌ام! کاش نام کتاب را نوشته بودند و کاش این بنده ضعیف را چنین جرأت و جسارتی می‌بود. طرفه آن که فقط چند روزی پیش از آن که این مطلب به دسـتم برسـد، در مجمعی محترم، در حضور جمعی بزرگ از بزرگان این مرز و بوم، ساعتی در ذکر فضـایل و مناقب فقه شیعه و به تبع حوزه قم سخن گفته و به وابستگی پیشین خـود بـدان مرکـز بالیـده بودم!

در مورد عبدالله بن سبا اکنون چیزی به خاطر ندارم. ان شاء الله در پایان هفته آینده کـه ترم تحصیلی در پرینستون و هاروارد و کلمبیا به پایان می‌رسد و وقت بیشتری پیـدا مـی‌کنم تفحصی نموده و نتیجه را به استحضار عالی خواهم رساند.

ایام عزت مستدام باد
حسین مدرسی
۲۰۰۷/۱۲/۱٤

جناب جعفریان عزیز

چند روز تعطیلات آغاز سال میلادی را در سفر بودم و چون ایمیل‌ها را هم نمی‌خوانـدم از اخبار ایران بی‌خبر مانده بودم. امشب پس از بازگشت حتی پیش از آن که مکتوب شریف عالی را ببینم از طریق پیام برخی احباب مطلع شدم که آن چند سطر مصـاحبه را در سـایت کتابخانه گذاشته بودید و سایت تابناک نیز براساس آن عنوانی گشوده بود. از مراحم مستمر و متوالی آن صدیق مکرّم بسیار سپاسگزارم. حـلاوت صـفا و وفـای آن عزیـز، تلخـی جفـای معاشران قدیم را جبران می‌کند. گویا قبلاً هم استدعا کرده و باز به تأکید عرض می‌کنم که به هیچ وجه من الوجوه راضی نیستم کمترین گردی از این غبار برانگیخته متوجه جنـاب عـالی شود و بر اعتبار و محبوبیتی که به عنایت الهی در اوسـاط خـودی داریـد خللـی وارد آورد.

اعتبار وحرمت دانشورانی چون شما سرمایه‌ای گرانبها بـرای حـال و آینـده مکتـب و سـنت ماست. همه سربازان و پاسداران یک آستان مقدسیم. اگر سربازی در دیار دور از کنگره ایوان رفیع آن آستان مقدس فرو افتد غم نیست، اگر یاران دیگر به وظیفه پاسداری خویش مشغول باشند. این ایام گاه با خود می‌اندیشم اگر این گونه بداخلاقی‌ها بـه هـدایت قائـد توفیـق بـه تضارب و تعارض سا لم آراء منتهی شـود و حـداقل بخشـی از سـنت علمـی مـا از حالـت رخوت و خمود و سکون و جمود خارج گردد و شماری از پژوهندگان جوان در این مباحـث پدید آیند که هر یک حتی نیمی از توان فکری و ابتکار و توفیق علمی و پشتکار شما را داشته باشند تحمل این ناملایمات بر این ناچیز گوارا و دلپذیر خواهد بود.

سر خمّ می سلامت شکند اگر سبوئی

از ارسال نظرات منعکس نشده خوانندگان سایت تابنـاک نیـز بسـیار ممنـونم. عاطفـه و محبت برخی از آنان مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد. از یکی از نظرات منعکس شده مطلع شدم که قبلاً در ذیل آن مقاله شگفت انگیز رادیو زمینه هم خوانندگان تعلیقات زیادی نوشته بودند که خواندن آن نیز برای من تازگی داشت چه در نسخه‌ای از مقاله که یکی از احباب با ایمیل فرستاده بود چیزی از آن تعلیقات نبود. همین که صحنه اجتماع «کظلمات فـی بحـر لجّیّ یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب» نیست جای امیدواری و شکرگزاری است.

با بهترین آرزوها
حسین مدرسی
۲۰۰۸/۱/۳

صدیق مکرّم

همان طور که قبلاً به استحضار رسانده بودم مؤسسه‌ای در ایران از همکار دانشـگاهی‌ام مایکل کوک دعوت کرده است که برای دریافت جایزه‌ای بابت کتاب امر به معروفش به ایران بیاید. دعوت کننده اداره «جشنواره بین المللی فارابی» است وابسته به پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم به نشانی تهران خیابان شهید مـؤمن نـژاد (گلسـتان یکـم) شـماره ۱۵ بـا تلفن‌هـای ۸۸۵۷۰۵۰۵، ۲۲۵۷۰۶۶۶ و ۲۲۵۷۰۷۷۷. مسـئول مؤسسـه

شخصی است به نام علی اکبر علیخانی یا عالیخانی (تلفن ۲۲۵۷۰۵۴۷، همراه ۰۹۱۲۵۴۴۲۲۰۸) و منشی آن خانمی به نام مهناز شاه علیزاده. مایکل فردا چهارشنبه همراه عیالش راهی می‌شود که شامگاه پنجشنبه ۱۵ محرم به تهران برسد. چون افراد را نمی‌شناسد و رسم و عرف بلد را هم نمی‌داند مثل هر انگلیسی مبادی آداب اندکی نگران نابلدی خود بود که فی المثل به چه کسی باید بیشتر احترام بگذارد و چه لباسی در مجلس اصلی بپوشد، مع الکراوات او بلا کراوات و از این قبیل. گرچه اظهاری نکرد امّا طبعاً ذهن این گونه زائرین که پس از انقلاب هرگز در ایران نبوده و تصویرذهنی آنان از کشور و مردم آن با گزارش‌های وسائل ارتباط جمعی این سوی دنیا ساخته شده است، خالی از اندک دلهره‌ای نیز نمی‌تواند بود. شماره تلفن همراه سرکار مستطاب عالی را به او دادم که هر سؤالی در تهران پیش آمد از جناب عالی بپرسد. به او گفته‌اند کسی به فرودگاه می‌آید و آنان را تحویل گرفته و به هتل محل اقامت یک هفته‌ای می‌رساند امّا نام هتل را به او نگفته‌اند. اگر از طریق یکی از شماره تلفن‌های بالا راهی به دهی بردید مناسب است. چنان چه وقتتان آزاد باشد همان روز جمعه سری به او بزنید و با او آشنا شوید. طبعاً در چنین وضع و حال، خاطره چنین مهربانی برای او فراموش نشدنی خواهد بود. خیلی مایل است قم را هم ببیند که فکر می‌کنم جماعت برای او ترتیب خواهند داد ولی جای شایان توصیه برای بازدید آدمی مثل او کتابخانه مرعشی خواهد بود و احیاناً کتابخانه شما. شاید جاهای مناسب دیگری هم باشد که بنده خبر ندارم. هر مددی که به او بفرمایید جز آن که مقتضای سجیات عالیه نفسانیه و لطفی در حق همکار است، موجب سپاسگزاری این ارادتمند دیرین نیز خواهد بود.

با بهترین آرزوها
حسین مدرسی
۲۰۰۸/۱/۲۳

با سلام

امیدوارم در کمال صحت و عافیت باشید.
فایلی در نقد کتاب به دست آمد که ضمیمه کرده ام.
ان شاءالله چه زمانی عازم ایران خواهید شد؟

ارادتمند

دوست عزیز

یک هفته‌ای است در قاهره‌ام و متأسفانه به خاطر سرعت بسیار کم اینترنت امکان باز کردن فایل‌های ارسالی را ندارم.

تازه اگر باز هم می‌شد به خاطر عارضه چشم (جدا شدن زجاجیه در هر دو چشم) امکان مطالعه از روی صفحه کامپیوتر را ندارم.

امیدوارم سلامت باشید. بعید می دانم امسال توفیق سفر به ایران را داشته باشم.

و اسألکم الدعاء
حقیر مدرسی
۲۰۰۸/۵/۳۰

با سلام

بسیار متاسف خواهم بود که امسال در ایران در خدمت شما نباشیم

یک نسخه از کتاب ارزشمند حضرتعالی باعنوان سندیات به دست آمد که در سایت کتابخانه معرفی کردم. از این بابت هم خوشحال و هم سپاسگزارم.

ارادتمند جعفریان
۲۰۰۸/۵/۳۱

صدیق مکرّم

عظّم الله لک الاجر چند دقیقه‌ای بیش نیست که از طریق پیامی که یکی از آشنایان یک ماهی پیش از این فرستاده بود و اکنون بر بنده خوانده شد از درگذشت والد ماجد مستحضر شدم. رحمه الله و حشره مع من تولاّه. این ضایعه را صمیمانه تسلیت میگویم. هنیئاً له که فرزندی چون جناب عالی از او به یادگار ماند. پدری که چنین یادگار از او مانده باشد، زنده جاوید است. اکنون که آن مرد شریف دیگر نیست و سایه او از سر خانواده برگرفته شده است، توصیه برادرانه من به آن عزیز آن است که در تسلی مادر و قدردانی از مقام او و تنها نگذاردن او، آن چه به حسب عرف و عادت برای شما امکان پذیر

است، کوتاهی نکنید و ثواب این عبادت بزرگ را که به نظرم از بیشتر اعمال خیر دیگر بالاتر است هدیه روح پدر قرار دهید.

قریب سه ماه بود که به استثناء ردّ و بدل دو سه پیام و چند تلفن، تقریباً به کلی از دنیا و ما فیها منقطع بودم. آخرین بار که با جناب عالی مکاتبه داشتم در اوائل خرداد بود که در مصر بودم و از ناراحتی چشم رنج می‌بردم. تصوّر می‌کردم که همان ناراحتی پیشین جدا شدن زجاجیه است. به مجرّد بازگشت به امریکا و مراجعه فوری به طبیب معلوم شد پرده شبکیه هر دو چشم پارگی یافته که بلافاصله به طور اورژانس عمل کردند. اکنون که قریب سه ماه از آن زمان گذشته است به فضل و کرم بی‌منتهای الهی بهبود یافته‌ام و هر چند ای‌میل‌های معوقه این مدت را اینک به مرور و تأخیر با کمک مساعدی مهربان که اکنون این پیام را بر او املا می‌کنم، می‌خوانم و پاسخ می‌دهم. ولی در کارهای زندگی نیاز به کمک ندارم و بحمدالله هم می‌بینم و هم می‌خوانم. کمی فرسوده و افسرده‌ام ولی خدا را بر نعمت عافیت شکر.

دو جلد تازه از مجموعه مقالات قدیم درآمده که نشر آن به آغاز سال جدید میلادی محوّل است ولی ناشر چند نسخه برای من فرستاده که می‌سپارم یک جلد از هر یک حضور عالی پست شود. امیدوارم منهای تأثر از فوت پدر حال عمومی جناب عالی خوب و توفیقات علمی مستمر و برقرار باشد. در این دو سه ماه که تقریباً به طور دائم در منزل بودم با خود می‌اندیشیدم که آدمی در دوره کهولت و سپس پیری باید پیوسته دو آرزو برای خود داشته و به الحاح از درگاه الهی مسألت کند: یکی آن که نعم و آلائی که به انسان عطا داشته تا پایان عمر برای او محافظت فرموده و بازپس نگیرد، و دیگر آن که عاقبت را ختم به خیر کند. این هر دو را برای جناب عالی که هنوز به آن دوران نرسیده‌اید نیز آرزو دارم.

با تحیّات
حسین مدرّسی
۲۰۰۸/۸/۲۷

ان شا الله که اعیاد شعبانیه بر شما و خانواده محترم مبارک باشد.
این گزارش اشکان شیرازی در بی بی سی دوباره برخی را ناراحت کرده است.

بیشتر مقصودم قسمت اخیر آن است که آن هم درست روز نیمه شعبان در سایت گذاشته شد.

بعید نیست برخی از بهائی زادگان بی دین که در بی بی سی هستند قصد و مرضی هم داشته باشند.

ای کاش حضرتعالی آن مقدمه فارسی را با زبانی دیگر تحریر می‌فرمودید و خیال همه را راحت می‌کردید.

از حزم و احتیاط حضرت عالی چنین انتظار می‌رود.

این دو روز مکرر در مکرر زنگ زدند.

و الا اصلاً مزاحم نمی‌شدم. آقای علی اشرف صادقی مکرر عرض سلام خدمت حضرتعالی دارند. گهگاهی که برای زیارت مادر به قم می‌آیند به کتابخانه هم سری می‌زنند. باز هم آرزوی مبارکی برای حضرت عالی و خانواده را دارم.

ارادتمند
رسول جعفریان

صدیق مکرّم

پیام شریف که اوائل هفته پیش فرستاده بودید الساعه بر بنده خوانده شد. خبر بی بی سی را نشنیده بودم که البته عجب نیست چون عملاً مدت‌ها بود که از این گونه اخبار بی خبر بودم. امّا ماجرای سوء استفاده و سوء تفسیر اغنام از آن کتاب تازگی ندارد. گویا در سایت‌های اینترنتی خود نیز در مواردی به برخی مطالب آن استناد کرده‌اند ازهمان نوع تحقق وعده الهی دانستن رفتار جمهوری اسلامی با انجمن حجتیه. در میانه‌های اردیبهشت که به رسم هر سال در آکسفورد بودم و اوائل شروع ناراحتی چشم بود، انجمنی کوچک از جوانان مسلمانان ایرانی در انگلیس که به مبارزه با آن گروه اهتمام خاص دارد، این مطلب را با بنده در میان گذاشتند و درخواست کردند که در مجمع آنان حضور یابم و در باره انگیزه تألیف کتاب مزبور توضیح دهم. به احترام و پاس قدردانی از تعهد دینی آنان پذیرفتم. از مساعد مهربان می‌خواهم که فایل یادداشت دستی را که برای یادآوری خود نوشته و مطالب آن را در

آن جمع گفتم در آرشیو لب تاپ جستجو کرده و به ضمیمه حضور عالی ارسال دارد. خدمت آقای دکتر صادقی سلام و عرض ارادت دیرین بنده را ابلاغ فرمائید. از لطف مدام آن مشفق مکرّم در حق خود بسیار سپاسگزارم.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی

دوستان

اصلی‌ترین انگیزه من در نوشتن آن کتاب، عرضه چهره دنیا پسندتری از مکتب تشیع بود که بتواند در برابر تهاجمات و چالش‌ها و انتقادات عصری که برخی از آن فی الواقع نفس‌گیر و عَسِر الانحلال است مقاومت کند. به عنوان کسی که سی سال در محیط فرهنگی دیگری زندگی کرده می‌بینم که اندیشه دینی امروز جهان در بخش ادیانی که بر اساس باور به خدا در نظام هستی بنیاد شده است، با جهان بینی تفسیر تندرو مکتب ما مشکلات اساسی دارد. اندیشه دینی امروز، توحیدی بودن یک نظام عقیدتی را که معتقد باشد سراسر کائنات را از ازل تا ابد یک مجموعه چهارده نفری از انسان‌های این سیاره موسوم به زمین، ولو با استناد نهائی به خدا، آفریده و روزی می‌دهد و گردش چرخ هستی را جزء به جزء مدیریت می‌نماید بر نمی‌تابد و ریشه‌های این عقیده را در جاهایی دیگر جستجو می‌کند. ما امروز در باره جزء جزء تعلیمات مکتب با ابهامات و استفهامات و مشکلات واقعاً جدّی مواجهیم، از نظام عقیدتی و سیاسی و اجتماعی گرفته تا اخلاق و احکام و شعائر. در داخل سنّت می‌توان سؤالات را ناشنیده گرفت و به سکوت گذراند و آن چه را که دشوار است پاسخ نداد، یا حریف را با مغلطه و جنجال به سکوت کشانید و گریبان خود را از چنگ او رهانید، مفهومی که ما معمولاً از مناظره به خصوص مناظره کلامی در ذهن داریم. امّا خود می دانید که در مجامع علمی جهان امروز آن شیوه‌ها کاربرد ندارد. این جا دیگر جای تبیین و تحلیل و پاسخ روشن قانع کننده در چهارچوب اصول پذیرفته شده بحث علمی است، نه اسکات و الزام. پاسخ مشخص به پرسش مشخص طلب می‌شود و مجال زبان بازی و کلی گویی و حکم به توقف و امر به تأمل نیست.

وانگهی آن چه من از اسلام می‌فهمم آن آخرین پیام و واپسین حلقه در زنجیره‌ای ممتد و مستمر از پیام‌های الهی است که تکیه و تأکید همه بر توحید و اخلاق و احکام بوده و پیامبران و اوصیاء آنان همه طریق الی الله بوده‌اند. می‌دیدم که در نسخه‌ای که امروز دوست و دشمن از تشیّع امامی عرضه می‌کند، پیامبران همچنان طریقیّت دارند امّا اوصیاء موضوعیت یافته و اعتقاد به منشأیت و خالقیت و رازقیت و قدرت و تصرف فعلی آنان در کل جهان هستی چنان اصالت گرفته که بر همه اجزاء دیگر دین تقدم و اولویت یافته و همه چیز دیگر را به کلّی تحت الشعاع و اموری فرعی و ثانوی و هامشی ساخته است. اگر در بر همین پاشنه بچرخد و بزرگی، معتبری، صاحب نفسی جلوی این موج ویرانگر افراط‌گرایی عامیانه را نگیرد بیم آن است که تشیع حیدرآبادی (آن مرکز بزرگ شیعه هند که اکثریت عظیم آن با فهمی نادرست از منقولاتی چون «حبّ علی حسنة لا تضرّ معها سیّئة» احکام و عبادات به خصوص نماز را رسماً ملغی کرده و به این کار صریحاً افتخار می‌کنند و پیرو معتقد و مخلص ولایت را مساوی و مساوق با تارک نماز و سایر طاعات شرعی می‌دانند) به مرور بر سنت شیعی در همه جا چیره شود و حتی ارکان و عبادات مخصوصه منصوصه شریعت که مرز ایمان و کفر و قدر مشترک و شعار جمعی مسلمانان است، تحت الشعاع برخی شعائر و مراسم قرار گیرد که در این ادوار و اعصار به نام ولایت و ارادت به صدّیقه طاهره یا حضرت ابا عبدالله و یا ولی عصر (سلام الله علیهم اجمعین) ظاهر یا احیاء شده و قبول و اقبال عظیم یافته و به شعائر عمده و اصلی مذهب تبدیل گردیده است، تا جایی که در آینده یک ناظر بیرونی به دشواری بتواند در چهره شعائر و مراسم (که دین شناسان اشتراک در آن را ملاک حکم بر ارتباط و وجود اصل مشترک میان خانواده‌های مختلف ادیان می‌گیرند) وجه وحدت و اشتراک چشمگیری میان این جامعه با جامعه بزرگ‌تر اسلامی بیابد.

در روزگاران گذشته این چنین مبالغه‌ها و تند روی‌ها گرایش غالب نبود. البته این گرایش وجود داشت امّا در بیشتر ادوار تحت الشعاع گرایشی معتدل تر و عالمانه تر بود که دانشوران و داعیان علم و عقلانیت در جامعه شیعه هوادار و نماینده آن بودند و از «تحریف غالین و انتحال مبطلین و تأویل جاهلین» جلوگیری می‌کردند. تا مسأله حادّی هم پیش

نمی‌آمد دو گروه با هم نوعی همزیستی مسالمت آمیز داشتند و بـا وجـود اختلافـات و گـاه منازعات، یکدیگر را تحمّـل می‌کردنـد و هـیچ گـروه آن دیگـری را از حـوزه تشـیع خـارج نمی‌دانست و طرد و تکفیر و تهدید به مرگ نمی‌نمود. شهید عالی مقامی مانند قاضی نورالله شوشتری که سر و جان در راه ولایت امیر مؤمنان (ع) فـدا می‌کـرد در اسـئله یوسـفیه خـود اعتقاد به علم غیب امام، در معنی حضور و انکشاف تفصیلی تمام عالم وجود را برای او (نه تعلّم من ذی علم که امکاناً در موارد خـاص، آن هـم بـدون علـم بـه همـه جزئیـات واقعـه می‌توانست بود)، با شدت و حدّت محکوم می‌نمود و کسی هم او را به خـاطر ایـن عقیـده، معاند و مکابر و منکر فضائل ائمه طاهرین نمی‌خواند. یا محقق عالی قـدر و فقیـه برجسـته اصفهان در دوره قاجار، نگارنده روضات الجنات، در ذیل سرگذشت حافظ رجب بُرسـی از همین کتاب خود، در اعتبار کتب قدیم فضائل تردید می‌کـرد و تنـدروی مؤلفـان آن آثـار را منشأ پیدایش گروه‌های بدعت گذار افراطی روزگار خـود از شـیخی و بـابی می‌خوانـد، امّـا ندیده‌ام کسی به او به خاطر این گفته اهانتی کرده باشد. این روزها کـه ناشـر مجموعـه آثـار قدیم من پوشه‌ای از مقالات سال‌های پیش از مهاجرت مرا فراهم کرده و بـرای بـازبینی مـن فرستاده بود، دیدم که در مقاله‌ای که درست چهل سال پیش در باره همین بُرسی نوشته بودم سخن علامه امینی را (که آن زمان هنوز در قید حیات بود) در ذیل غدیریـه برسـی در جلـد هفتم الغدیر، نقل کرده‌ام که به استمرار و همزیستی این دو گرایش در کنار یکدیگر در طول تاریخ اشاره و از اخلاص و خدمات پاکان هر دو گروه به تشیع (علی رغم آن که بـه قـول او: «ولم تزل الفئتان علی طرفی نقیض وقد تقوم الحرب بینهما علی أشدّها») تقدیر می‌کند. امّا امروز گویی فرسنگ‌ها از آن وضع به دور افتاده‌ایم. گرایشی که در این چند دهه اخیـر، و بـه طور مشخص از روزگار نشر کتاب شهید جاوید به بعد، به مرور بر تشیع چنگ انداختـه در بعد درون دینی اصراری سازش ناپذیر بر محوریت آن چه آن را ولایـت تکـوینی می‌خوانـد دارد که قوام آن اعتقاد به خالقیت و رازقیت ائمه اطهار نسبت به کل کائنـات از ازل تـا ابـد، علم نامحدود و بالفعل آنان به ما کان و ما یکون و ما هو کـائن، و قـدرت مطلقـه و تصـرف بالفعل آنان در سرتاسر عالم وجود است. این عقیده را مهم‌تـرین و اساسـی‌ترین رکـن آیـین تشیع و فاصل حق و باطل می‌داند به گونه‌ای که هر چه را از این کمتر و کوتاه‌تر باشد عناد با

اهل بیت پیامبر (ص) و مخالفت با ضروریات مذهب و هوادار چنان نظر را مشمول لعن بر منکر فضائل ائمه طاهرین شمرده و گاه با اوصافی چون سنّی و ناصبی و یزیدی و وهّابی می‌نوازد. در بعد بیرونی نیز اصرار شدید بر اظهار و تجاهر به تبرّی با هتک صریح و آشکار نسبت به مقدسات بیش از یک میلیارد مسلمان دیگر جهان، گاه حتی در مرآی و منظر و جلوی چشم آنان (چنان که در هند و پاکستان در ایام عاشورا) دارد و در این راه هیچ ملاحظه و مصلحتی نمی‌شناسد. پیش‌ترها در جامعه تشیع همواره فرهیختگانی وظیفه شناس بودند که انحراف از جاده و اختلال طریقه را تذکر دهند و بزرگ‌ترهایی بودند که برای این گونه مسائل حد و مرزی بگذارند و از تندروی بی حساب جلوگیری کنند. امّا اکنون چنان می‌نماید که جامعه شیعی خود مختار و به خود واگذارده و تک صدائی شده و دیگر سخنی از هیچ کس جز هواداران پر جوش و خروش یک طرز تفکر و گرایش شنیده نمی‌شود.

تک صدائی شدن و یکه تازی بی منازع یک جریان شدیداً عامیانه و غیر علمی برای مکتب تشیع بسیار زیان بار بوده و به بهائی گزاف تمام شده است. بزرگ‌ترین زیان آن همین غلبه تدریجی امّا آشکار اخباریگری بر فکر شیعی است که به وضوح می‌بینیم. نه این که اصول فقه نخوانند و ندانند که می‌خوانند و عمری مدید بر سر آن می‌گذارند امّا تمام میراث عظیم علمی خود را در همه ابعاد به سوی اخباریتی کور کشیده‌اند و نظامی فکری در آن درجه از استحکام و غنا را با جمود و میخکوب شدن بر واقعیت‌های تاریخی دوران‌های دور در دور و تسلسل باطل افکنده و در تارهای تنیده خود به بند کشیده‌اند. این البته مشکلی است ریشه‌دار، امّا افراط و اصرار این عامیان، نه بزرگان دین که در روش علمی و عملی خود به شدت متحفظ و هشیارند، بر تساهل جاهلانه و استناد بی رویه در اصول زیربنائی اعتقادی به هر دست نوشته که به زبان عربی است (چنان که گویی برای آنان هر چه عربی است قرآن است) و گاه حتی زمان و نویسنده و اصالت آن نیز مشخص نیست، و اعتماد افسار گسیخته بر آن‌چه در بهترین صورت اخباری آحاد است، از عوامل مهم آن بوده است. در قرون میانه اسلامی یک روش به شدّت ساده‌اندیشانه و غیر علمی در نقد حدیث، که منحصراً بر مبنای قضاوت‌های نوعاً متعارض یک دو نوشته ابتدائی و ناسخته قرن پنجم در

باره راویان ادوار متقدم می‌کوشید میزان اعتبار یک نقل را مشخص سازد، از اهـل تسـنّن بـا تعدیلاتی وام گرفته شد که اکنون فیصل حق از باطل و ملاک تمییز صحیح از سقیم انگاشته می‌شود و این عامیان در بهترین حالت، نوع به شـدت متسـاهلی از آن را فصـل الخطـاب و مفتاح علوم اولین و آخرین می‌پندارند. متکلمان صدر اول از شیعه و سـنی، بزرگـانی چـون ابن قبه و شیخ مفید و شریف مرتضی و بسیاری دیگر، اصـولاً بـه حجیـت اخبـار آحـاد در مسائل مرتبط با دین معتقد نبودند مگر آن که محفوف به قرائن می‌بود یا در بـاب فقـه روش عملـی اصـحاب ائمـه و شـهرت فتـوائی اعصـار اقـدم بـه نحـوی از آن اسـتنتاج می‌شـد. روش‌شناسی علوم اجتماعی امروز عین این نظر را در تـاریخ می‌گویـد کـه منقـولات آحـاد تاریخی، حتی در فرض تعدّد، ارزشی بیش از شایعه ندارد مگر در صورت وجـود نقل‌هـای موازی در منابع متعهد بی طرف (منابعی که در نقل متساهل نبوده و اظهار اطلاع و افزونـی حجم کتاب را هدف نگرفته و در خصوص موضوع آن نقل نیز جانب‌گیری خاصـی نداشـته باشند) یا همخوانی با زمینه‌های تاریخی، آن گونه که حافظه جمعی و نه نقلیات آحاد بـر آن شهادت داده است، وگرنه قاعده بدیهی ریاضی می‌گوید کـه از تکثـر صـفرها عـدد تشـکیل نمی‌شود. این که چگونه مسائلی مانند مسلمات تاریخی یا نهادهای اجتماعی مانند ازدواج و نسب و امثال آن، نه از راه منقولات آحاد بلکه از راه حافظه جمعـی یـا قـرارداد اجتمـاعی ثابت می‌شود، چنان که می دانید در همان دانش به تفصیل مورد بحـث قـرار گرفتـه اسـت. چنین است که گاه در مأخذ واحد و حتی فصل واحد از یک مأخذ، بندی از آن قابل اسـتناد است و بندی دیگر نیست. برخورد انتخابی منضبط با منابع و مستندات، مقتضای بی‌چون و چرای تحقیق علمی است. هر چه جز این باشد برف انبار عامیانه است نه تحقیق.

نتیجه بسیار ناخوشـایند دیگـر ایـن کوتـه بینـی و عـامیگری و واپـس‌نگـری و جمـود و میخکوب شدن همین رکود مزمنی است که اکنون مکتب ما از نظر محـدود شـدن در چنـد نقطه سنتی جغرافیایی خود و تقلیل نسبی شمار پیروان در جهـان بـدان مبـتلا شـده و دامنـه مذهبی که همین دو قرن پیش در یـک جهـش تبلیغـی در عـراق و شـبه قـاره هنـد بـه آفـاق گسترده‌ای دست یافت اکنون حتی در مقایسه با مذاهب گمنام (چـه برسـد بـه مسـیحیت و بهائیت و وهابیت) نه تنها گسترش نیافته بلکه در قیاس به درصد جمعیت جهـان محـدودتر

هم شده است. امروز دیگر حتی در مورد ایران آمار غیر رسمی رشد نسبی جمعیت و کیفیت توزیع منابع ثروت در استان‌ها، و گزارش‌ها از برخی برنامه‌ریزی‌های دقیق دراز مدت به خصوص از راه خرید املاک و پاک سازی برخی مناطق از ساکنان بومی، همان روش انجام شده در فلسطین یک قرن پیش، زنگ خطر را برای آینده تشیع در آن دیار به صدا در آورده است. وقتی هیچ حرف تازه‌ای برای گفتن نداشتید و به هیچ کس دیگر هم اجازه ندادید چیزی بگوید، وقتی سال به سال یک اثر تحقیقی درست در هیچ موضوعی تولید نکردید ولی هر ماه صدها کتاب در معجزات و کرامات و روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی چاپ و منتشر کردید، وقتی از حل «شبهات» و پاسخ منطقی به ساده‌ترین سؤالات که پرسیدن و دانستن آن نه حق که وظیفه هر مکلف است عاجز بودید و دانشی که از راه توغّل در منقولات و بافته‌ها و ساخته‌های خطابی عامیانی چون خود (که تنها فرقشان با شما آن است که در ادواری پیش‌تر زندگی می‌کردند) به دست آورده‌اید یک پول سیاه ارزش نداشت و گرهی از هیچ مشکل نگشود امّا لحظه‌ای فکر نکردید چرا در جا می‌زنید و اشکال کار در کجاست، آن وقت توقع دارید مردم فوج فوج در دین خدا داخل شوند؟ دل به این خوش می‌دارید که هر به یک ماه بگویند یک نفر در فلان دور دست به تشیع تشرف یافت امّا هیچ می دانید تفسیر نامعقول شما از دین چه شمار از شیعه‌زادگان را در همان ماه در ام‌القرای تشیع از صراط حق رویگردان ساخته است؟

بیست و اند سال پیش که موج به چالش کشیدن تشیع در بیرون، و همزمان تشویق و تبلیغ افراطی‌گری و سطحی‌نگری و کوشش در منزوی ساختن مذهب در داخل، عمدتاً از سوی کسانی که مایه و توان مواجهه با آن چالش‌ها را در خود نمی‌دیدند، سر بر می‌داشت و خطیر بودن مرحله را فریاد می‌کرد، می‌اندیشیدم که شاید از راه احیاء تفکر ثقلینی بتوان پیشاپیش سیلاب ایستاد و به نوعی به اعتدال و عقلانیت مکتب قم در دوران مرحوم آیت الله بروجردی باز گشت. همان موقع هم می‌دانستم که این کار عوارض جنبی منفی خواهد داشت ولی روی بر هم، فوائد و جهات مثبت آن را بر عوارض منفی مرجح می‌یافتم. می‌اندیشیدم که زیان آن متوجه شخص خواهد بود و سود آن عائد مکتب خواهد شد. یک قاعده در فقه حنفی که در آغاز مجله احکام دولت عثمانی نیز آمده است می‌گوید: یتحمل

الضرر الخاص لدفع الضرر العام. خود را چیزی که در عبارت آید نمی‌دیدم امّا می‌گفتم به هر حال کسی باید سکوت و آرامش مرگبار مرداب را بشکند و همگنان را از گرداب هائلی که در پیش است آگاه سازد. می‌پنداشتم که اگر نوائی برخیزد شاید دیگرانی نیز که صالح‌ترند به میدان آیند و محیط علمی از رکود و خمود خارج شود و در تضارب آراء خون تازه‌ای در رگ سنت جاری گردد. بدین هم دل خوش می‌داشتم که اگر خطری کرده و قدمی در راه آن هدف بردارم و با پذیرش و توفیق مواجه نشوم به هر حال کسی نیستم که سخنش در آن پایه و مایه از ارزش و اعتبار باشد که منشأ پیدایش بدعتی نو یا تفرقه‌ای در صفوف مؤمنان شود. پس زیانی از این رهگذر در نوعی سنت شکنی آرام نمی‌دیدم. امّا اکنون دیگر آن گونه فکر نمی‌کنم. روشن است که آن هدف در آینده قابل پیش‌بینی در دسترس نیست. هواداران تفسیر دیگر که بر اندیشه و عمل شیعی در روزگار ما چنگ انداخته و نفوذ کلمه و آزادی عمل آشکار یافته‌اند، بر سازش‌ناپذیری اصرار و در قلع و قمع هر صدای مخالف با وسائل معهود خود از دروغ و افترا و دشنام و تهدید، عزم استوار دارند و در این راه عامی‌ترین و بد زبان‌ترین عوامل خود را به میدان می‌آورند و کسی از بزرگان جامعه شیعی را نیز اعتقاد یا توان یا انگیزه مقابله با این وضع نیست. با این حال و واقع، انتظار پیشرفت و مقبول افتادن تحلیلی مهربان‌تر و فراگیرتر از مکتب تشیع و بازگشت به آن اعتدال و عقلانیت پیشین در بازمانده عمر امثال من توقعی واقع‌بینانه نیست. در عمر شما جوان‌ها هم گمان ندارم.

صدیق مکرّم

امروز تازه رسیده‌ای از ایران خبر آورد که پیش از ترک تهران شنیده بود جناب عالی مدیریت کتابخانه مجلس را تقبل نموده‌اید. اگر خبر درست باشد موجب نهایت خرسندی است.

با تحیات
حقیرمدرسی
۲۰۰۸/۹/۱٤

با سلام

با آرزوی سلامتی برای شما و قبولی طاعات.
و تبریک پیشاپیش به مناسبت عید فطر.
دو کتاب مرحمتی رسید.
مقالات مهمی داشت که فرصتی شد،برخی را خواندم به‌خصوص آن‌ها را که ندیده بودم.
از این که مقاله روابط مستقل ایران با دولت نجد چاپ مجدد شده خوشحال شدم.
ان شاءالله که چشم شما کاملاً بهبود یافته باشد.
تاکنون از مجموعه مقالات حضرتعالی «سندیات»، «قمیات»، «تاریخیات»و «کتابیات»چاپ شده، پنجمی آن‌ها کدام است؟

ارادتمند
جعفریان

دوست گرامی

متقابلاً عید سعید را تبریک می گویم. جلد اول مجموعه با نام اجتماعیات محتوی دست‌چینی از مقالات مذهبی و اجتماعی بنده بود که مقاله‌نویسی را در ۱۳ سالگی با آن آغاز کردم و چهار سالی (نخست به صورت هفتگی در روزنامه‌هایی مانند وظیفه و ندای حق و طلوع اسلام رشت و استوار قم با نام‌های مستعار، و سپس در مجلهٔ مکتب اسلام و نشریات نسل جوان و معارف جعفری قم با نام واقعی) ادامه می‌دادم. این جلد بنا بود به همان ترتیب تاریخی نویسندگی بنده شمارهٔ اول مجموعه باشد امّا وقتی ناشر نمونهٔ اول چاپی را فرستاد، دیدم بدون اطلاع و موافقت من فصولی از سفرنامهٔ لبنان را که در خاطرات وحید چاپ شده بود ضمیمه کرده است. مدتی با او احتجاج داشتم تا بپذیرد که آن فصول ارزش تجدید چاپ ندارد و حداکثر باید با چند بخش انتخاب شده از سفرنامه جایگزین شود. هنوز فرصت نکرده‌ام آن انتخاب را انجام دهم و نشر آن جلد به این دلیل متوقف مانده است.

با تحیات
مدرسی
۲۰۰۸/۹/۳۰

صدیق مکرّم

امسال با وجود فرسودگی و افسردگی و ادامه ناتوانی چشم روزهای پنج شنبه را به خاطر قولی که پارسال داده بودم در دانشگاه مک گیل کانادا حضور می‌یابم. با پرواز صبح به مونتریال می‌روم و پس از پایان درس با پرواز عصر باز می‌گردم. امروز یکی از حضّار مجلس مذاکره که معلوم شد فارسی‌دان و خواننده سایت‌های ایرانی از جمله سایت شماست، نقل کرد که پیش‌نویس سخنرانی سمینار مملوک شناسی سی سال پیش حقیر را از مجموعه تاریخیات در سایت گذارده‌اید. سؤالی داشت که چرا برای اثبات موقعیت شیعه در قرن هفتم به سخن سعد الدین تفتازانی، درگذشته اواخر قرن هشتم، استناد کرده‌ام. نسخه تاریخیات را ندارم که ببینم عبارت در آن به چه صورت است، چون هر پنج پیش نسخه ارسالی ناشر را برای دوستان فرستادم و برای خود چیزی نگاه نداشتم. تنها نسخه‌ای هم که از آن پیش‌نویس داشتم در دست ناشر است. امّا آن ارجاع در نسخه انگلیسی سخنرانی به شکل: «فخرالدین رازی درگذشته ۶۰۶ به نقل سعد الدین تفتازانی» آمده است. حالا نام فخرالدین رازی در چه مرحله‌ای افتاده است نمی‌دانم. اگر میسر است لطفاً تصحیح فرمایید.

باز «حریف مجلس ما» نقل می‌کرد که ترجمه عربی کتاب روی متحده به قلم رضوان السید (نویسنده مقاله مشهور تازه در دفاع از گفته قرضاوی و سرزنش حزب الله لبنان) را معرفی نموده و آن را خاطرات فردی خاص خوانده‌اید. بنده این ترجمه عربی را ندیده‌ام یعنی نسخه‌ای در اواسط بهار فرستادند که همزمان با عمل چشم و پیامدهای آن شد و تورق کتاب تاکنون میسّر نشده است. پس نمی‌دانم مطالب در آن به چه صورتی است. امّا در مقدمه اصل انگلیسی کتاب، مؤلف در بند آخر از صفحه ۸ می‌گوید که مطالب آن را در ضمن دو سال از راه مصاحبه و گفتگو با شماری از ایرانیان و یک دو عراقی که همه از دانش آموختگان نظام آموزشی مدارس مذهبی بوده‌اند (و نام شش تن از آنان را در سپاسگزاری پایان کتاب، صفحه ۳۹۷ ذکر می‌کند) گرد آورده است. در صفحه ۱۰ مقدمه، سطر ۲-۵ نیز می‌گوید بخش مهمی از خصوصیات زندگی هر یک از قهرمانان داستان خود را از یکی به دیگری منتقل کرده تا امکان شناخته شدن آنان را منتفی سازد و به گفته او «هیچ یک از

قهرمانان کتاب با هیچ شخص واقعی در عالم خارج قابل انطباق نباشد.» حقیقت آن است که این کتاب یک رمان تاریخی است بر اساس ترکیبی از خاطرات افراد مختلف با یکدیگر، و نه خاطرات به معنی مصطلح. این نکته را در حین مطالعه آن کتاب حتماً به خاطر داشته باشید.

با تحیّات
مدرسی
۲۰۰۸/۱۰/۲

با سلام

امیدوارم بهتر شده باشید.

خبر مربوطه در باره استدلال‌های گنجی به مقاله شما برای بحث در باره امام زمان بوده که در این آدرس می‌توانید ملاحظه کنید.

با آقای مهریزی در باره کنفرانس کلینی صحبت کردم. ایشان گفت که در حال ارسال یک ایمیل برای آقای کوک هستیم. کنفرانس به اردیبهشت آینده افتاده و از ایشان خواسته شده اگر در وقت آن مشکلی ندارد، آن‌ها کارهای مقدماتی را انجام خواهند داد.

تاکنون خبری از سید علی طباطبائی ندارم. ان‌شاءالله اگر خبری به دست آوردم اطلاع خواهم داد.

ارادتمند
رسول جعفریان
۲۰۰۸/۱۰/۷

دوست عزیز

برای هر دو اطلاع ممنونم. از ماجرای این گنجی به کلّی بی اطلاع بودم. مساعد محترم اصل مقاله او را هم در رادیو زمانه در ستون اندیشه زمانه پیدا کرد و برای بنده خواند. قسمت خوشمزه‌اش تعلیقه دانشجوئی از مونتریال در زیر مقاله بود که نوشته بود: بیخود از این مدرسی تعریف نکنید، این خودش یک آدم متعصب مرتجع است. ملاحظه می‌کنید که

درست عکس حالت عرفی شاعر را پیدا کرده‌ام که امیدوار بود مسلمانش به زمزم شوید و هندو بسوزاند، بنده را هندو در زمزم می‌افکند و مسلمان می‌سوزاند! چه می‌توانم کرد؟ الحکم لله.

دوست عزیز

پیرو عریضه‌ای که دیشب فرستادم، خواستم اطلاع دهم که به نقل اوثق روات خانه ما، رادیو زمانه پیام بنده را در سایت خود گذاشته ولی به قدری آن را «ادیت» و کم و زیاد کرده و ترتیب متن را آشفته است که به قول ناقل خبر: «گر تو ببینی نشناسیش باز». همین که به نحوی آن مطلب را منعکس کرده‌اند، جای شکرش باقی است.

با آرزوی توفیق
مدرسی
۲۰۰۸/۱۰/۱۵

صدیق مکرّم

صبح امروز (دیروز شما) متن ضمیمه را خطاب به مدیر رادیو زمانه با پست الکترونیک فرستادم که هنوز در سایت خود منعکس نکرده‌اند. دوست دارم که حضرت عالی هم ببینید.

با تحیّات
حسین مدرسی

مدیر محترم رادیو زمانه

به راهنمایی دوستان آگاه شدم که نویسندهٔ ارجمند آقای گنجی در مقالهٔ اخیر خود در سایت رادیو زمانه از این بندهٔ ناچیز یاد و مطالبی نقل فرموده‌اند. گویا پیش از این نیز در مقاله یا مقالاتی دیگر نامی از بنده بردند که چون مدت‌هاست به خاطر عارضهٔ چشم از خواندن از صفحهٔ کامپیوتر ممنوع و محرومم به موقع بر آن آگاه نشدم. امّا در مورد این مقاله که هم اکنون توفیق خواندن نسخه‌ای از آن دست داد توضیحی کوتاه را لازم می‌بینم:

کتابی که در اصل انگلیسی «بحران و تثبیت در ادوار بنیادین اسلام شیعی» نام داشت و

ترجمهٔ فارسی آن با نام «مکتب در فرایند تکامل» در دسترس قرار گرفت، چنان که بـر آنـان که اصل انگلیسی آن را دیده‌اند روشن است اثری مستقل نیست و به عنوان مقدمه‌ای بر چند اثر از یـک مـتکلم شـیعی پایـان قـرن سـوم و نـاظر بـر آن و در چهـارچوب اسـتدلالات و احتجاجات آن دانشمند نوشته شده است. بخش دوم نام انگلیسی کتاب بر صفحهٔ عنوان

Abu Ja'far ibn Qiba al-Razi and His Contribution to Imamite Shi'ite Thought

این مسأله را به درستی روشن می‌نمود. آن متون در اصل انگلیسی در بدنهٔ اصلی کتاب قرار گرفته و به انگلیسی روشن ترجمه شده بود. پس خواننده ارتباط مقدمه را بـا متن‌هـا بـه درستی می‌دید و مشکلی روی نمی‌نمود. در ترجمهٔ فارسی متأسفانه ایـن ارتبـاط گسسـته و متون که اینک در ملحقات و ضمائم جای گرفته بود، بـه فارسـی ترجمـه نشـد و در نتیجـه، فصول مقدماتی از چهارچوب اصلی بیرون آمد و صورت مستقل یافت و بسـا همـین نکتـه منشأ برداشت‌هایی شد که هرگز نیت و هدف نگارنده آن نبود.

محصّل سخن آن دانشمند متقدم این بود: امامت به آن مفهوم که گرایش شیعی میانـه‌رو بدان معتقد است مسألهٔ پیچیده و راز سر به مهر و سرّی مستتر از آن گونه که نـاقلان برخـی اخبار آحاد دعوی می‌کنند، نیست که پیروان خاندان پیامبر مانند اسرار سـازمانی در خلـوت خانه‌های خود نهان کرده و از مردمان پنهان دارند. امامت استمرار بُعـد دوم و سـوم از ابعـاد مقام نبوت است که به ضرورت اصل هدایت عام در جهان و بر خلاف بُعد اول (یتلوا علیهم آیاته) زمان پذیر و مقید به حال و وقت خاص نیست. آن دو بُعد عبارت است از بر پاداشـتن مشعل هدایت و نورانیت و معنویت (ویزکّیهم) و تبیین کتـاب و معـارف الهـی (و یعلّمهـم الکتاب و الحکمه). متصدیان آن پاکانی از خانـدان پیامبرنـد کـه بـه نـصّ قـرآن، خداونـد پلیدی‌ها را از آنان دور کرده و آنان را طاهر و مطهّر خواسته و ساخته است (انّمـا یریـد اللـه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً). رشتهٔ این پاکان تا پایان تاریخ اسـتمرار یافته و هرگز گسسته نخواهد شد (بلی لا تخلوا الارض من قائم للّه بحجّه امّا ظاهراً مشهوراً و امّا خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیّناته). نام و حقانیت این پاکان به همان بینـات و براهین ثابت شده است که وجود تاریخی و حقانیت پیامبران سلف، یعنی از راه نقـل متـواتر

کسانی که بسیاری از آنان به شهادت تاریخ و قرائن و شـواهد خـارجی، خـود در آن مـاجرا سودی مستقیم یا غیر مستقیم نداشتند. این همان راه است که امروز فلسفه نگاران تـاریخ آن را حافظهٔ جمعی می‌خوانند و ملاک تمییز حقائق تاریخی از شایعات بـی‌اسـاس اجتمـاعی می‌دانند.

اگر درستی این مبنا مورد تردید قرار گیرد بنیاد ادیان ابراهیمی، و اکنون باید افزود، کلّیت دانش تاریخ و اعتبار حافظهٔ جمعی نوع انسانی، بالمرّه ویران خواهد شد. به عبارت ساده‌تـر در مورد سخن ما اگر پیامبری پیامبران سلف ثابت شود، تمام مراحل بعد تا وجود و حضـور حضرت مهدی به استدلال قطعی ثابت است و اگر در وجود و حضور حضرت مهدی تردید شود، تمام مراحل پیشین تا پیامبری اولین پیامبر مورد تردید قرار خواهد گرفت.

این روند استدلال آن دانشمند متقدم بود. من در تأیید این احتجاج و اسـتدلال دو نکتـه افزوده و در آن فصول مقدماتی تلاش کردم هر دو مدّعا را با شواهد و مدارک تاریخی مـدلّل سازم: یکی آن که شیعیان تا پایان دورهٔ حضور امامان، چشم اعتقاد و اخلاص و امیدشان بـه امام حاضر دوخته بود. شنیده بودند که پیامبر از قیـام یـک رهبـر انقلابـی عـدالت گسـتر از خاندان خود در آینده خبر داده بود، پس هر نسل از شیعیان آن انقلابـی عـدالت گسـتر را بـا پیشوای روزگار خود منطبق دانسته و امید داشتند که او بنیاد گذار نظام قسط و عدل الهی بـر زمین باشد. آن انتظار در روزگار حضور امامان به واقعیت نپیوست و تقدیر الهی جز آن بـود که همگان می‌پنداشتند. دیگر آن که جمهور شیعه تـا پایـان همـان دوران بـر شـمارهٔ نهـائی امامان آگاه نبودند. امّا دست کم از میانهٔ قرن دوم، روایاتی که اهل سـنّت - یعنـی اکثریـت عظیم مسلمانان در آن عهد و در ادوار بعد- در این هر دو موضوع (مهدی و انحصار شـمار امامان در عدد دوازده) نقل می‌کردند در آن حد از کثرت و وسعت بود که اگر حافظهٔ جمعی تاریخی و نقل متواتر در اسلام، مصداقی جز حدیث ثقلین می‌داشت در همین دو مورد بود.

حتی اگر شمار آن نقل‌ها بدین کثـرت و وسـعت نبـود، خـرد انسـانی نمی‌پـذیرفت کـه اکثریتی بزرگ و مقتدر به رغم رقابت و دشمنی به سود اقلیت ضعیف و زیان خـود دروغـی جعل کند. در آن جا نشان داده‌ام که این روایات در برخی از جوامع حدیثی اهل سنت که از نیمهٔ دوم آن قرن به جا مانده و به دست ما رسیده است ثبت است. این که پس از نزدیک بـه

دو قرن، با وجود همهٔ حوادث تاریخی و نشیب و فرازها که طی آن مدت دراز روی داد و بـه رغم تلاش معکوس افرادی از درون جامعهٔ شیعه، تسلسل و مآل نظام امامت به قهر تاریخ به همان شکل در آمد که در نقل‌های قدیم پیش بینی شده بود کمی عجیب نیست؟ اسم این را چه می‌گذارید؟

پیگیری روند تاریخی نهاد امامت که بر عدم آگاهی و خالی الذهن بودن جامعهٔ شـیعی دوران حضور نسبت به آن دو رکن رکین عقیدهٔ شیعی تأکید می‌نهاد به همین هـدف بـود. در آن روزگار برخی از مردمان، این پدیدهٔ تاریخی غیر منتظر و انطباق پیش بینی نشده را معجزه خواندند که اگر تعریف الهیات مسیحی را از این مفهوم کلامی در نظر گیریم با آن مفهـوم و با نظریهٔ کلامی حضور خدا در روند تاریخ بیگانه نیست و بسیاری نقدها در زبان‌های غربی نشان داد که خوانندگان همین پیام را از آن کتاب دریافت کرده‌اند گرچه برخـی در اعتبـار آن استدلال مناقشه و تردید نمودند. این همهٔ نیت و همت آن کتاب بود. به کسانی که با تعریف بالا از مفهوم امامت موافق نیستند حق می‌دهم که در چهارچوب فکری و عقیدتی خود با آن نوشته مخالفت ورزند امّا از کسانی که پیام کتاب را در مسأله مهدی و شمار ائمه درنیافتنـد، تعجب می‌کنم.

حسین مدرسی طباطبائی
پرینستون – ۲۲ مهرماه ۱۳۸۷

[در باره آیت الله شبیری زنجانی]

اسـتدعا دارم هـر وقـت ایشـان را دیدیـد عـرض ادب و احتـرام و ارادت دیـرین بنـده را حضورشان ابلاغ بفرمایید. نمی‌دانم این توفیق چه وقت دست خواهد داد ولی اشتیاق من به درک فیض محضر پر فیض ایشان همیشگی است و همیشه برای طول عمـر و دوام سـلامت ایشان دعا می‌کنم.

٢٠٠٨/١٢/١٤

صدیق مکرّم

از پیام مهر آمیز سپاسگزارم و متقابلاً عید سعید غدیر را پیشاپیش تبریک عرض می‌کنم. از این که کار تاریخ نوفلی را انجام دادید بسیار خرسند شدم. لیست نقل‌ها از آن کتاب را تنها به یک نفر دیگر در اروپا داده بودم که او هم در صدد باز سازی کتاب نبود و نیست. این بود که به جناب عالی پیشنهاد کردم و اگر شما اقدام نمی‌کردید زمین می‌ماند.

از آقای افشار که دو هفته پیش در سر راه بازگشت به تهران از لس انجلس تلفن کرد جویای حال سرکار شدم. گفت از عدم پیشرفت مطلوب کارها مکدّرید و فکر می‌کنید شاید مدت طولانی در آن جا نمانید. رنج شما را احساس می‌کنم. خود من امسال به دنبال پیش آمد عارضهٔ چشم که امکان مطالعه و تحقیق تقریباً به صفر رسید - تا جایی که تقریباً بدون استثنا تمام درس‌های این نیم سال را در پرینستون و مک گیل و غیره از حافظه گفتم - احساس درماندگی و بیهودگی می‌کردم و برای نخستین بار پس از سال‌ها پذیرفتم که برای یک سال کار مدیریتی داشته باشم و پروگرام حقوق اسلام پرینستون را اداره کنم. حالا که به فضل خدا خیلی بهتر شده و حتی این پیام را، علی رغم استمرار سوزش چشم، شخصاً و با دست خود می‌نویسم، نمی‌دانم چگونه کار را در میان سال رها کنم.

که کس مباد ز کردار ناصواب خجل!

به همین مناسبت هم خواستم عرض کنم تنها فائدهٔ این کارهای مدیریتی آن است که دست آدمی در کارها بازتر است. اگر جناب عالی به جایی رسیدید که برای گریز از کار دنبال بهانه‌ای بودید بنده - با وجود بحران بی سابقهٔ اقتصادی که آتش آن دامن دانشگاه‌ها را هم گرفته و امکانات را به شدت تقلیل داده است - می‌توانم سال آینده شما را برای فرصت مطالعاتی به عنوان عضو تحقیقی پروگرام خودمان برای یک ماه، یک ترم (سه ماه) یا حتی برای تمام سال دعوت کنم و حتی شاید بتوانم به قول منبری‌ها پاکت را هم در حد مناسبی سنگین بگیرم! اگر خواستید تا بر سر کار هستم مرقوم فرمایید.

با تحیات

حسین مدرسی

۲۰۰۸/۱۲/۱٤

آقای روضاتی تلفن زدند و سلام مشتاقانه خدمت شما رساندند.

سراغ بیاض ابوالشرف را گرفتند.

گویا برای کار قاضی سعید بود که حضرتعالی فرمودید ابوالشرف شاگرد قاضی بوده و این که این شاگردی از کجا معلوم شده است.

یک عبارت هم در ص ٣٤٥ قم نامه بود با این تعبیر «اخبار ارزحقه»که نامفهوم بود.

امیدوارم در کمال صحت و سلامتی باشید.

به امید دیدار

٢٠٠٨/١٢/٢٦

پس از عرض سلام و تحیات

در مورد بیاض ابوالشرف در هامش نسخه شخصی خود از کتابشناسی قم: صفحه ۶۰ جایی که از آن بیاض نقل کرده‌ام، یادداشتی حدود بیست و اند سال پیش نوشته بوده‌ام که آن نسخه اکنون به شماره ۴۳۵۳ در کتابخانه مرعشی است و در فهرست آن ۱۱: ۳۵۱-۳۵۳ و ۳۳۷-۳۴۸ معرفی شده است (شماره صفحه‌ها جور نیست. نمی‌دانم اشتباه من است یا فی الواقع صفحات آن جلد فهرست در این جا مغشوش است). شاگردی ابوالشرف بر قاضی سعید را لابد خود او در آغاز یا پایان یا هامش یکی از آثار قاضی که در این بیاض هست می‌گوید چون مطمئناً منبع آگاهی دیگری نداشته‌ام.

«اخبار ارزحقه» یقیناً غلط چاپی است. چون اگر در خواندن کلمه مشکلی بود علامت سؤالی می‌گذاشتم. اکنون پس از قریب چهل سال از روزگار استنساخ آن اثر به خاطر ندارم صورت صحیح کلمه چه بوده است. طبعاً چون نسخه‌ای از رساله مربوط در دانشگاه هست (۱۸۲۷/۳ چنان که در مقدمه گفته‌ام با ارجاع به فهرست مرکزی دانشگاه ۸: ۴۲۴) باید در آن نسخه یا در فتوکپی نسخه اصل که همراه سایر کپی‌ها از آثار میرزای قمی در اوائل هجرت به خارج در سی سال پیش به کتابخانه مرعشی دادم جست و جو شود.

با تجدید تحیات

حسین مدرسی

با سلام

آقای روضاتی فرمودند شاید این طور باشد: مثل اخبار از رجفه که در قرآن آمده:اخذتهم الرجفة

سلام علیکم و رحمة الله

ممکن است امّا محتمل تر از آن «از رجعة» است چون هم اخبار رجعت بیشترست و هم غرائب در برخی از آن فزون تر. به هر حال تا نسخه‌ای از آن رساله دیده نشود، حال ما حال خود میرزا رحمة الله علیه است که در مجموعه سؤال و جواب کسی از او می‌پرسد در شعر معروف حافظ که می‌گوید:

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

کشتی نشستگان درست است یا کشتی شکستگان؟ و ایشان جواب می‌فرماید که:

بعضی نشسته خوانند جمعی شکسته دانند چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را!

۲۰۰۹/۱/۱

عظّم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام

صدیق مکرّم

در بحران اقتصادی جاری که موج آن دامن همه را گرفته و منجر به تغییر مالکیت‌ها و تعطیل همیشگی بسیاری از مؤسسات گردیده است، هم آقای کامبیز اسلامی و هم ناشر جدید مجموعه مقالات قدیم این بنده که نام مؤسسه او چیزی جز زاگرس خواهد بود، استدعا دارند در معرفی مجموعه قمیات در سایت کتابخانه که لینک آن را به شرح زیر برای حقیر فرستاده‌اند، به جای عبارت «اکنون یک ناشر ایرانی در نیوجرسی با نام آقای کامبیز اسلامی و انتشاراتی زاگرس» تنها گفته شود «یک ناشر ایرانی در نیوجرسی». لطفاً به متصدی کار دستور دهید که این تغییر را انجام دهد.

http://www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=574&RT =List

ضمناً برای خود بنده این بار اول بود که این معرفی را می‌دیدم و گرچه یک سال و نیمی از تاریخ آن گذشته است از محبت شما در این مورد سپاسگزاری می‌کنم.

با دعای توفیق
حسین مدرسی
۲۰۰۹/۱/۷

صدیق مکرّم

دیروز پرینت نقدی بر کتاب ضاله معروف از نویسنده‌ای به نام حسن طارمی که شخصاً نمی‌شناسم به دستم رسید. وضع و حال نسخه نشان می‌داد که از کامپیوتر گرفته شده امّا واسطه که یکی از آشنایان است گفت از دیگری گرفته و از منبع آن بی اطلاع است. مساعد من هم برای استفاده از تعطیلات ژانویه به فرانسه رفته و این‌جا نیست که روی اینترنت جست و جو کند. امروز صبح متن را خواندم و پاسخی در چند صفحه بر آن نوشتم که کسی زحمت تایپ آن را کشید. چون بسیار احتمال می‌دهم که جناب عالی منبع آن نقد را بدانید (اصلاً چیزی در دنیای فرهنگ و ادب ایران می‌گذرد که شما ندانید؟) آن جوابیه را همراه این عریضه می‌فرستم. استدعای بنده آن است که اول شخصاً متن را بخوانید و اگر خلاف مصلحت نمی‌بینید (چون شاید مصلحت آن باشد که به کلی تجاهل کنم و چیزی نگویم؟) آن را برای آنان ارسال بفرمایید تا اگر مایل‌اند این جوابیه را هم بگذارند. از این گونه تحمیل‌ها بر وقت شما در این ایام که یقین دارم بسیار گرفتارید پوزش می‌طلبم.

ارادتمند
حسین مدرسی
۲۰۰۹/۱/۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بخش اول از نقد دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر حسن طارمی را بر کتاب مکتب در فرایند تکامل که نسخه‌ای از آن دیروز از دست عزیزی به دست رسید، دیدم و از این که امری فرهنگی و نظری به جایگاه طبیعی خود که عرصه نقد و نظرست باز می‌گردد خرسند

شدم. تا آن جا که این دور افتاده آگاهم پس از مقاله‌ای که ده سالی پیش تر در مجلـه نقـد و نظر قم چاپ شد، این نخستین نقدی است که بر آن کتاب در دسـترس قـرار می‌گیـرد. ایـن آغاز مبارک را به فال نیک می‌گیرم. امیدوارم ناقد فاضل و با کمال به کـار خـود ادامـه داده و سراسر آن نوشته را از نظردقیق خود بگذراند و ملاحظات عالمانـه خـود را بـر آن در اختیـار خوانندگان و خواهندگان این گونه بحث‌ها قرار دهد.

هم دست تقدیر که محل زندگی مرا در ایـن دور دسـت قـرار داد و هـم محـدودیتی کـه ناتوانی چشم در این یک سال اخیر بر توان من در خواندن و نوشتن و به خصوص در استفاده از کامپیوتر نهاد موجب شد که به طور کامل و مستقیم در جریان مختصر گفتگویی که پاییز و زمستان گذشته بر سر آن کتاب در ایران روی داد قرار نگیرم. تنها گه گاه از طریق پیام‌هـای دوستان آگاه می‌شدم که بحث‌هایی در میان بوده و یک دو مورد نیز با تند زبانی‌هایی همـراه گردیده است. از کم و کیف بحث‌ها به درستی آگاه نشدم امّا مواردی از آن گونه تندزبانی‌ها را دیدم و صادقانه می‌گویم که متعجب شدم. اصل کتاب که بیست سالی پیش‌تر نوشته شده و پنج سالی پس از آن نشر یافته بود یک نوشته صرفاً تاریخی بود که هدفی جز ارائه چهره‌ای قابل عرضه‌تر و قابل دفاع‌تر از مکتب تشیع در مجامع علمی و دانشگاهی غـرب نداشـت و به همین دلیل هم به زبان فرهنگی همان مجامع و با سبک و سـیاق آنـان نوشـته شـده بـود. مخاطبان آن هم پژوهشگران و دانشجویان مؤسسات و دانشکده‌های دیـن شناسـی آن بـلاد بودند. درست است که در میان منقولات آن جسته و گریخته مطالبی بود کـه بـا شـنیده‌های رایج و سنتی در باره تاریخ فکر شیعی ناهمگونی‌هایی داشت و به همین دلیل به نشر ترجمه فارسی آن در ایران تمایلی نداشتم مبادا که نقلی ناشنیده، در ذهن خواننده‌ای خالی الـذهن، تولید سؤالی غیر ضروری کند، امّا تصور پیش آمد گفتگوها از آن دست که پیش آمد هرگز بر خاطر نگذشته و خیال آن بر ضمیر ننشسته بود. نه مؤلف چیزی بود که در عبارت آیـد و نـه سخن او در آن پایه از ارزش و اعتبار که منشأ تـنش یـا تفرقـه‌ای در صـفوف مؤمنـان شـود. حساسیتی که کتاب بر انگیخت ظاهراً از آن جا پدید آمد که به رغم توضـیحات و تأکیـدات مکرر مؤلف در دیباچه و متن کتاب، کسانی آن نوشته را کتابی مذهبی و عقیدتی پنداشـته و در تشخیص نیت و منظور مؤلف به خطا افتادند و پند هوشمندان را نیز آویزه گوش نساختند

که «الباطل یموت بترک ذکره». وگر نه به حسب معمول نمی‌بایست کتاب کسی که سالیانی دراز بود از دیده‌ها رفته و لاجرم جز برای حلقه‌ای بسیار کوچک از احباب و موالی کرام، حتی نامی از او در خاطره‌ها نمانده بود، به چاپ مجدد برسد و زحمتی بر زحمت بیافزاید.

اکنون با عرض احترام نسبت به ناقد فاضل و معظم، و قدردانی از رنجی که در کار خود متحمل شده و می‌شوند، یک دو نکته کوچک را که در هنگام خواندن مطالب ایشان به نظر قاصر رسید و شاید اندک مددی در تبیین برخی امور تواند نمود عرضه می‌دارم:

– آن چه در مورد ذکر منابع کار و سخن از میزان اعتبار آن مرقوم داشته‌اند در اساس درست است. سنت نگارش رساله‌های دکتری دانشگاهی در غرب از دیر زمان بر این بوده که دانشجو منابع کار خود را در آغاز مشخص و بر ارزش و اعتبار آن در زمینه کار خود استدلال کند تا حدود آگاهی و احاطه او بر مآخذ تحقیق و مصادر کار در رشته مربوط آشکار گردد. بخش مهمی از آن چه درمطالعات اسلامی چاپ و به زبان‌های شرقی ترجمه شده و به نظر اهل فضل در بلاد ما می‌رسد همین رساله‌هاست. مؤلفان کتاب‌های تاریخی معمولاً تنها در مواردی که کار خود را بر اساس مجموعه‌ای خاص از اسناد و منابع، انجام داده و یا بخشی از منابع بالقوه کار را از حوزه تحقیق خود استثنا کرده‌اند در آغاز کتاب، آن نکته را تذکر داده و منابع مورد استناد را مشخص ساخته و دلیل خود را بر اقتصار یا استثنا ارائه می‌نمایند. این بنده چنان که از روشم در آن نوشته و در سایر کارها پیداست همه منابع اسلامی را که زمان و نویسنده و اصالت آن مشخص و محرز باشد، معتبر و محترم و قابل استناد می‌دانم، نه به این معنی که همگی منقولات آن حق و صدق است بل به این معنی که آن منقولات، قابل بررسی و سنجیدن با ترازوی نقد علمی، و در صورت تحقق شرایطی خاص که به اجمال خواهد آمد شایسته اعتماد است. البته هرگز چنین نبوده که به روش برخی مؤلفان، هر دست نوشته و کتابی را حجت دانم یا هر متنی را که به زبان عربی بوده و در گوشه‌ای پیدا شود و مندرجات آن موافق میل من افتد، کتاب مقدس نامم یا هر چه را که صاحب همتی در آن دست برده یا رنج تألیف آن را تقرباً الی الله بر خود هموار ساخته و از سر تواضع و تبرک به بزرگان ادوار اولیه اسلامی منتسب دارد، معتبر شمارم. کاری را که سالیانی دراز در باره میراث مکتوب شیعه در دست داشتم در راه اثبات اصالت و اعتبار

اکثریت عظیم منابع قدیم شیعی – به همان معنی که شرح دادم – بود و به خصوص فصلی را که برای ارزیابی آن میراث در نظر گرفته بودم شاید پاسخ بسیاری سؤالات را در این زمینه متکفل می‌شد. اکنون که دیگر نه انگیزه و نه توان اتمام آن کار را دارم باز همچنان بر سر عقیده و نظر خود در اعتبار آن آثار پایدارم.

اما مطلبی که ناقد دانشمند در ذهن دارند گویا اعتبار منابع به آن معنی نیست بلکه روش و ضابطه سنجش منقولات آن منابع است. یعنی آن چه امروز در فرهنگ غربی «متدلوژی» تاریخ نقلی خوانده می‌شود و گونه‌ای از آن را در سنت اسلامی در شکل قواعد نقد حدیث داریم. آن روش سنتی که از اواخر قرن دوم به مرور در جهان تسنن شکل گرفته و شیعیان در قرون میانه اسلامی با تعدیلاتی از اهل تسنن وام گرفتند از راه وارسی سند یک نقل، بر اساس مسموعات و قضاوت‌های نوعاً متعارض تنی چند از محدثان ادوار متقدم، می‌کوشید میزان اعتبار آن نقل را مشخص سازد. این شیوه که به روشنی روشی غیر علمی بود و بسیاری از دانشمندان در همان ادوار قدیم، ارزش کاربردی آن را مورد سؤال و نقد و ایراد قرار داده بودند، اکنون در هر دو فریق، فیصل حق از باطل و ملاک تمییز صحیح از سقیم دانسته می‌شود و برخی از ابناء زمان ما نوع به شدت متساهلی از آن را فصل الخطاب و مفتاح علوم اولین و آخرین می‌پندارند. متکلمان صدر اول از سنی و شیعه، بزرگانی چون ابن قبه و شیخ مفید و شریف مرتضی و بسیاری دیگر، به حجیت منقولات در مسائل مرتبط با دین معتقد نبودند مگر آن که به حد تواتر رسیده و یا محفوف به قرائن می‌بود، یا در باب فقه، روش عملی اصحاب ائمه و شهرت فتوائی اعصار متقدم به نحوی از آن استنتاج می‌شد. روش شناسی علوم اجتماعی امروز عین این نظر را در تاریخ نقلی می‌گوید که منقولات آحاد تاریخی، حتی در فرض تعدّد، ارزشی بیش از شایعه ندارد مگر در صورت وجود نقل‌های موازی در منابع متعهد بی طرف (منابعی که در نقل متساهل نبوده و اظهار اطلاع و افزونی حجم کتاب را هدف نگرفته و در خصوص موضوع آن نقل نیز جانب گیری خاصی نداشته باشند) یا همخوانی با زمینه‌های تاریخی، آن گونه که حافظه جمعی و نه نقلیات آحاد بر آن شهادت داده است، و اسناد تاریخی و اقوال و اشعار و آثار و ابنیه و مسکوکات و دیگر مدارک که بتواند اصالت و اعتبار آن منقولات را تأیید کند، و گر نه قاعدهٔ بدیهی ریاضی

می‌گوید که از تکثر صفرها عدد تشکیل نمی‌شود. این هم که چگونه مسائلی مانند مسلمات تاریخی یا نهادهای اجتماعی، مانند ازدواج و نسب و امثال آن، نه از راه منقولات آحاد بلکه از راه حافظه جمعی یا قرارداد اجتماعی ثابت می‌شود در همان دانش مورد بحث قرار گرفته است. این روش اکنون از اصول موضوعه تحقیق در مجامع علمی غرب است در حدی که شرح و تفصیل آن در مقدمه کتابی که برای آن سنت علمی نگاشته شود امری زائد و مستغرب خواهد بود، مگر آن که نویسنده در تحقیق خود شیوه‌ای نو در پیش گرفته باشد.

در تطبیق آن روش بر مورد سخن ما اگر فی المثل مؤلفی که متهم به غلو است یا کتابی که از دخل و تصرف احتمالی غالیان در آن سخن رفته است، حدیثی را در تأیید و تشیید مبانی غلات عرضه کند، پژوهشگر آگاه و محتاط خواه ناخواه در قبول آن دعوی دچار تردید خواهد بود. حتی اگر اسناد آن حدیث از مؤلف به بالا «صحیح اعلائی» یا همه راویان آن از «اصحاب اجماع» باشند؛ امّا اگر همان مؤلف یا مأخذ، گفته‌ای را در نقض غلو به امام منتسب دارد، احتمال آن که ناقل غالی آن را جعل کرده یا نابکاری - که همت او علی‌الاصول بر تحکیم مبانی غالیان است - در متن کتاب دسّ و درج کرده باشد، قابل توجه نیست. و بر همین منوال است روایتی که مؤلفی از محدثان سلف، خواه شیعه و خواه سنی، که با استدلال عقلی میانهٔ خوبی نداشتند در ستایش تفکر عقلانی و فلسفی نقل کند. چنین است که گاه در مأخذ واحد، و حتی فصل واحد و صفحه واحد از یک مأخذ، بندی از آن قابل استناد است و بندی دیگر نیست. برخورد انتخابی منضبط با منابع و مستندات، مقتضای بی‌چون و چرای تحقیق علمی است. هر چه جز این باشد برف انبار عامیانه است نه تحقیق.

- ذکر این حقیقت که منابع تاریخی اسلامی معمولاً تنها به نقل اهتمام ورزیده و به نقد مرویات خود نپرداخته‌اند تنها برای نشان دادن دشواری کار و ناهمواری راه بود، و گرنه از اولیات فن تحقیق است که بیشترین اعتماد و استناد به آثار محدثان و مؤلفانی است که مسموعات خود را به همان گونه که بود روایت می‌کردند و در آن تصرف و جرح و تعدیلی روا نمی‌داشتند. آثار محدثی چون بخاری نگارنده «صحیح» که دانشمندی برجسته و از مباحثات و مناظرات روزگار و مواضع فکری و کلامی و فقهی فرقه‌های عصر خود به درستی

آگاه بوده و با روش انتخاب و ویرایش با متون و مرویات برخورد می‌کرد از بسیاری از فوائد که آثار محدثی کم فضل تر مانند ابن ابی شیبه داراست تهی است. این است که مؤلفی گفت: راوی هر چه بی سوادتر بهتر! طبعاً به شرط آن که خواننده خود باسواد باشد.

– در همان مقدمه آمده بود که اختلاف نظر میان مکاتب فکری شیعی در ادوار نخستین پاره‌ای از اصول عقیدتی شیعه را در بوته ابهام نهاده بود تا عمدتاً به برکت نبوغ علمی شیخ مفید سر و سامان گرفت. در این جا برای آن که خواننده گمان نبرد که نسخه موجود عقائد شیعه در همه‌جا دقیقاً برابر با نظرات آن دانشمند است، تلمیحی رفت که برخی نظرات رائج و دارج شیعیان (نه لزوماً قطعی و الزامی چنان که فرموده‌اند) نظریاتی است که با آراء مصرح آن بزرگ اختلاف دارد. به عبارت دیگر با وجود نقش کلیدی شیخ مفید در تنقیح مبانی عقیدتی شیعه، چنان نبود که کلام شیعی بر یافته‌ها و تحلیلات آن بزرگ جمود کند. در این جا از دو عقیده سائد در ذهنیت شیعیان عصر ما، یکی آن که همه امامان به قتل یا مسمومیت شهید شده‌اند و دیگر آن که خداوند مودت اهل بیت را اجر پیامبر قرار داده است، با نقل دو عبارت رائج که مشخصاً بر این طرز فکر در باب آن دو عقیده تأکید می‌گذارد، یاد کرده بودم. ناقد معظم بر این نقل ایراد گرفته و مطالبی در مورد غلو و تفویض و انگیزه و ملاک گفته صدوق و مفید – که ابداً در آن سطور مطمح نظر نبود – بیان داشته و نتیجه گرفته‌اند که نقل من دقیق نیست. چرا؟ مگر مفید در همان صفحه‌ای که یاد کرده‌ام صریحاً نمی‌گوید: «لا یصح القول بان اللّه تعالی جعل اجر نبیه موده اهل بیته»؟ آیا این عبارت درست عکس «ثم جعلت اجر محمد صلواتک علیه و آله مودتهم فی کتابک» نیست؟ شما در همین بند، ذهنیت خود و ذهنیت سائد را بر نص گفته مفید تحمیل می‌کنید و می‌گویید: «اصلاً مفید نگفته که من مخالفم با این که مودت اهل بیت اجر پیغمبر است. این که صریح قرآن است». صریح قرآن چیست؟ آیا مفید هم همین متفاهم شما را صریح قرآن می‌داند یا می‌گوید: «قل لا اسئلکم علیه اجراً کلام تام قد استوفی معناه، و قوله الا الموده فی القربی کلام مبتدأ فائدته: لکنّ الموده فی القربی سألتکموها»؟ سؤال و طلب مودت، ارشاد به تکلیف است یا درخواست اجر؟ آن هم در موردی که مفید صریحاً این دو را در مقابل هم می‌گذارد و یکی را تأکید و دیگری را نفی می‌کند. مگر کسی گفته بود که

مفید مودت اهل بیت پیامبر را وظیفه و تکلیف هر مسلمان نمی‌داند؟ مفید می‌گوید مفهوم اجر با مفهوم تکلیف فرق دارد. اتفاقاً از دید عملی هم تمایز قابل فهمی میان آن دو مفهوم هست: عمل کردن به دستور پیامبر واجب و ترک آن حرام و مستوجب عذاب است. قدر ناشناسی از زحمات او عملی غیر اخلاقی و مخالف انسانیت و جوانمردی است امّا نه لزوماً ارتکاب حرام تکلیفی در معنی دقیق آن. برای تقریب به ذهن ذکر این مثال شاید سودمند باشد که بر اساس روایات اگر کسی حج گزارد و با وجود امکان به زیارت روضه منور نبوی (ص) مشرف نشود به آن حضرت ستم کرده است امّا این جز حرمت اصطلاحی است.

مشابه تسامح بالا را ناقد معظم در مورد اول نیز مرتکب شده‌اند. در آن جا مفید پس از اشاره به عبارت صدوق و تصریح به عدم توافق خود با کلیّت آن (فاما ما ذکره ابو جعفر من مضیّ نبینا و الائمه بالسمّ و القتل فمنه ما ثبت و منه ما لم یثبت) و تأیید شهادت امیر مؤمنان و حسنین و امام کاظم و به احتمالی حضرت رضا می‌گوید: «فلا طریق الی الحکم فی من عداهم بانهم سموا او اغتیلوا او قتلوا». آیا مفید در این عبارت با احتجاج صدوق به مدلول تضمنی آن حدیث (مطلق موت) در برابرسخن غلات که منکرموت ائمه بودند مخالفت دارد یا با مدلول مطابقی آن در نوع خاص از موت، یعنی موت به قتل یا سمّ؟ آیا گفته مفید در این مسأله برابر با اعتقاد سائد در جامعه شیعی روزگار ماست؟ اگر بنا باشد هر کس این گونه نظر شخصی و اجتهاد در مقابل نص خود را بر متون تحمیل کند دیگر سنگ بر سنگ نمی‌ایستد.

– اندکی بعدتر در ذکر محدودیت‌ها که اجتهاد آزاد در سنت مذهبی ما با آن مواجه بوده است، نمونه‌ای از روش مواجهه با نظریه طهارت اهل کتاب، که در بعد نظری فتوائی شاذ نیست امّا ذهنیت و عمل متشرعه به خصوص در قرون اخیر بر خلاف آن بوده است، آورده بودم. این بند که ناقد معظم و متین ما در پایان سخن بدان پرداخته‌اند به دلیلی که بر من روشن نیست با بی مهری شدید ایشان مواجه شده و در پایان، لحن و تعابیری به کار برده‌اند که نه شایسته قدر ایشان و نه نثری متناسب با مقام نقد علمی است. از این موضوع متأسفم امّا چون در وراء آن سخنان، با غمض عین از آهنگ آن، صداقت و حسن نیت می‌بینم و قویاً

احتمال می‌دهم که ایشان منظور نویسنده را به درستی تشخیص نداده باشند در این سطور در باره سخنان خود به همان ترتیب که در آن مقدمه آمده است توضیحاتی عرضه می‌دارم:

اما مطلبی که از استاد مطهری نقل کرده‌ام عین ماجرایی است که از ایشان شنیده بودم و مطمئنم که دیگرانی نیز آن را به خاطر می‌آورند. دلیلی هم نمی‌بینم که راوی سخن برای ایشان چیزی بر خلاف واقع گفته باشد.

اما این که فرموده‌اند «فقیهی که گرفتار عوام بشود به درد نمی‌خورد» غفلت از مبانی مبحث تقیه و اولویت‌های احکام و مصالح شرع است. تقیه که همیشه از ترس جان و در برابر دشمنان نیست، بسیاری اوقات برای حفظ مصالح اهم شرع است. اگر رساله تقیه مرحوم امام – قدّس سرّه – را بخوانید یا گفته مجلسی اول را در «لوامع صاحب قرانی» که در سخن از مسأله شهادت ثالثه که در یک پاورقی کتاب مورد نقد بدان ارجاع داده‌ام ببینید، با مفهوم تقیه به این معنی که لزوم مراعات اولویت‌های جامعه شیعی و اسلامی است، آشنا خواهید شد. اگر در شریعت همیشه مرغ یک پا داشت و بر اجراء هر حکمی کائناً ما کان، و لو بلغ ما بلغ، اصرار می‌شد که تقسیم احکام به اولیه و ثانویه مورد نداشت. اصلاً مگر می‌شود برای یک حکم جزئی و کوچک، چند مصلحت مهم و حیاتی شرع را زیر پا گذاشت؟ من هم به شهادت دنباله سخنم، انتقادی از مصلحت سنجی آیت الله بروجردی یا دیگر بزرگان طائفه نداشتم. گله من از جامعه بود که چرا ذهنیت خود را بر آن بزرگان تحمیل کرده و به حق آنان در نو اندیشی و آزادی اجتهاد احترام نمی‌گذارد، و گر نه تا چنین جوّی حاکم باشد، ملاحظات آن بزرگان، به حق و به رعایت مصالح اهم شرع است. تنها گلایه‌ای که از آن بزرگان کردم این بود که گاهی خود تحت تأثیر آن جو قرار گرفته و احیاناً – ناهمگون با حق آزادی اجتهاد که از مفاخر مکتب مقدس اهل بیت است – فقیهی را به خاطر اتخاذ یک نظر فقهی غیر مشهور ملامت می‌کنند.

اما استدلالی که ناقد معظم بر تشکیک در صحت آن نقل نموده‌اند از این نیز شگفت‌آورتر است. قیاس صراحت یک فقیه در مسأله‌ای چون حرمت ریش‌تراشی که عدم تصریح به آن موجب وقوع مکلفین در حرمت تکلیفی می‌گردید و اصل فتوا نیز برابر با ذهنیت و انتظار اکثریت قریب به اتفاق جامعه سنتی و متشرعه زمان بود با مسأله‌ای مانند

طهارت اهل کتاب که حداکثر اثر عملی آن، کمی راحتی بیشتر برای درصد بسیار کوچکی از مؤمنان در برخورد خود با اهل کتاب می‌بود امّا اظهار نظر در مورد آن بـه خـاطر ذهنیـت معکوس جامعه، امکاناً موجب شبهات و دشواری‌ها و - در مـآل - زیـان بـه مصـالح اهـم شریعت می‌گردید قیاسی چنان مع الفارق است که انتظار نداشتم بـر فرهیختگـان هوشـمند پنهان ماند.

امّا در موضوع ملا عبدالخالق یزدی و سخن ملا حبیب الله، فقیه مورد احترام و پارسـای زمان در کاشان، چیزی که ابداً مطرح نبود خصوصیات فردی خود آن شخص بـود. البتـه در سرگذشت نسبتاً مفصل او در طبقات اعلام الشیعه (قرن سیزدهم: الکرام البرره) چیزی جـز تجلیل بسیار از او و توصیف به زهد و ورع و علـم ندیـده بـودم. آفـت تنـد زبـانی در میـان دانشمندان امری نادر نیست و نمونه‌های چشمگیرتر آن فـراوان اسـت. فتلـک سـبیل لسـت فی‌ها باوحد. امّا مهم این است که اهل عصر، همراه مشکلات دیگر، فتوای به طهارت اهل کتاب را در عداد کبائر و تقصیرات او می‌شمردند. این که علت اصلی تکفیر او از سوی اهل زمان چه باشد و او جز این فتوا چه «ردّه» دیگری گفته باشـد همـین کـه در جـزء معایـب و گناه‌های او آن فتوا ذکر شود بسیار گویاست. از نسبتی که در کتاب آن بابی مازندرانی در باره او آمده است، خبر نداشتم امّا اگر داشتم نیز تغییری در صورت مسأله نمی‌کرد. به یاد داشـته باشیم که تهمت بابی‌گری در آن دوران به آسانی بر هر کـس کـه سـخنی بـر خـلاف انتظـار جامعه سنتی مذهبی می‌گفت بی محابا فرود می‌آمد. همان ترجیع بند معروف نسیم شـمال که: ایها الناس بگیرید که این هم بـابی اسـت! آن تهمـت از ایـن رهگـذر معـادل بـا اتهـام وهابی‌گری در سال‌های عسرت و محنت پیش از انقلاب بود که مردمانی از اهل آن روز بـه مجرد کوچک‌ترین عدم توافق عقیدتی و فقهی، ناجوانمردانه بر بزرگان و برگزیـدگان علـم و عمل می‌زدند. بزرگان و برگزیدگانی که امروز نامشان و یاد عطرآگینشان قلاده فخر بر گـردن روزگارست. در همین تهران که امروز ام‌القرای جهان اسلام است ناطق برجسـته و روحـانی مبارز بسیار محترمی را به جرم نقل قول از کتاب استاد بزرگوار ما مرتضی مطهـری - رحمـه الله تعالی - فرزند یکی از دشمنان آن بزرگ با فریاد «مطهری وهابی است» از منبر بـه زیـر آورد. بابیان برای اثبات مدعای خود در اعتراف و اعتقاد عام به طهـارت و امانـت و فضـل و

صلاحیت باب در دوره پیش از شروع دعوت حتی از سوی مشایخ مسلمین، و این که دعوی اختلال مشاعر او و نظائر آن ساخته بعدی و برآمده از انگیزه‌های مذهبی و از سیاق «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم» بوده است به چنین ساخته‌ها، با تأکید بر این که روحانیان زمان فقط پس از ظهور امر باب که منافع آنان را به خطر می‌انداخت از او روی گردان شدند، نیاز بسیار داشتند و به سان وهابیان روزگار ما از تهمت‌های اجتماعی بر امواتی که دیگر نبودند تا از خود دفاع کنند حداکثر استفاده را می‌بردند. چنان‌که برای اثبات ارهاصات مقدم بر ظهور باب، بر تأثیر اجتماعی ماجرای پادری هنری مارتین و افحام عالم شیراز در مباحثه با او (موضوع استصحاب کتابی در اصول فقه) با بهره برداری وسیع از برخی سخنان علماء ما، تأکید و اغراق و مبالغه بی‌حد می‌نموده و می‌نمایند. به یاد بیاوریم که شرط اول تحقیق، اندیشیدن در عوامل مستتر در پشت متن و انگیزه‌ها و تحرز و اجتناب از تسرع در داوری بدون امعان و رویت است. چنین به خاطرم می‌رسد که ملا حبیب الله که خود در آن زمان زیسته و شاهد روش بابیان بود به همین مطالب اشاره‌ای هوشمندانه در چند سطر دارد. مباد آن که پس از گذشت یک قرن، روش تحقیق و داوری نخبگان عزیز ما از آن‌چه آن پارسایان به فطانت فطری خود در پیش می‌گرفتند ضعیف‌تر باشد.

من هرگز نگفته بودم که «داستان علما این است که همدیگر را تکفیر می‌کنند». گفته بودم که «همیشه نمی‌توان و نباید تنها عوام را به خاطر چنین عکس‌العمل‌ها سرزنش کرد». این دو گفته برابر است؟

اما این که گفته‌اند که من با فحص بلیغ چیزی جز کتاب گمنام (به مطایبتی دوستانه می‌گویم: لابد «و بد نام!») لباب الالقاب را به دست نیاورده و آن را هم با تقطیع و عدم رعایت امانت به کار برده‌ام: در مورد تقطیع و عدم رعایت امانت، گذشت که منظور سخن، تنها نشان دادن ذهنیت‌ها و عکس العمل‌ها در برابر اتخاذ نظر غیر شایع در مورد یک فرع فقهی بود و سایر جهات مذکور در آن عبارت ابداً موضوعیت نداشت.

اما در مورد فحص بلیغ، دوست دارم برای روشن شدن ذهن ایشان ماجرای نوشتن آن مقدمه را به اجمال بیان کنم: من به شهادت همه کسانی که این بنده ناچیز را می‌شناسند، به چاپ آن ترجمه فارسی در ایران به دلیلی که در مقدمه آن گفته و در این‌جا نیز اشاره کردم

تمایل نداشتم و هیچ درخواستی را هم برای آن کار نمی‌پذیرفتم. تا در سفری کـه نزدیـک دو سال پیش به ایران آمده بودم. دانشمندی روحانی، اندیشور و صاحب اثر که آن ایام به تازگی با ایشان آشنایی یافته بودم، در دیداری که شاید دومین دیدار ما بود، اقتـراح و توصـیه بسـیار فرمود که اجازه دهم آن کتاب در ایران نشر شود. به خصوص با توجه بـه ایـن کـه نـام آن در گفتارها به میان آمده و به هر حال کسی به چاپ آن اقدام می‌نمود. با اصرار و تأکیـد ایشـان مقرر شد که مقدمه‌ای هم برای چاپ ایران بنویسم. به شهادت آن دانشمند نامور، آن مقدمه را من در یک سر شب با استفاده از حافظه نوشتم و صبح بعد در چند مورد، شماره صفحات یک دو منبع یاد شده را بر آن افزودم. یـک بنـد نیـز در انتهـا بعـداً بـر آن مـتن الحـاق شـد. استشهاداتی که در آن متن کوتاه هست آن‌هاست که در آن وقت کوتاه بر خاطر گذشـت. نـه فحص بلیغ و غیر بلیغی به کار رفت و نه تتبع مستوفا و غیر مستوفائی، که اگر بنـا بـر تتبـع و صرف وقت بود، یقین بدانید که آن متن بسی مفصل تر، و دامنه آن نوشته بسیار گسترده تر از این چند سطر می‌بود.

از اطلاق واژه دگراندیش بر غیر مسلمانان برآشفته و بر مؤلـف پرخـاش نموده‌انـد. ایـن عین تعبیری است که در این مورد در ادبیات ضد اسلامی امروز در غـرب بـه کـار مـی‌رود. «نجاست انسان دگر اندیش» عنوان فصلی در یک نوشته شایع ضد اسلامی روز است که از باب «براعت استهلال» تعمداً به کار گرفته بودم، به امید آن که خواننده آگاه و فطن توجه کند به چه مجادله‌ای در این باب اشاره دارم.

آن‌چه فرموده‌اند که مؤلف با فتوای فقها در نجاست اهل کتاب مشکل دارد در حالی کـه «گیریم که طهارت اهل کتاب حل شد، جزیه اهل کتاب را هم حل می‌کنید؟ احکام ازدواج با اهل کتاب را هم حل می‌کنید؟... [سایر] کفار را چه می‌کنید؟ تمام اختلاف فقها در اهل کتاب است در مورد [سایر] کفار که این طور نیست»، جمله‌ای است که پاسـخ آن نیـاز بـه تفصیل دارد:

اما این که مشکل فتوای به عدم طهارت عام است و شامل غیر اهل کتـاب هـم هسـت، البته که چنین است امّا من نه در مقام استیفاء احکام فقهی غیر مسلمانان بودم و نه در مقـام ارائه گزارش کامل از ستمی که امروز به خاطر برخی آراء و فتـاوا بـر اسـلام و فقـه اسـلام و

مسلمانان می‌رود. نمونه مربوط به اهل کتاب هم تنها به عنوان شاهد مدعا بر قیود آزادی اجتهاد در سنت فقه شیعی ذکر شده بود و لا غیر.

امّا این که فرموده‌اند تمام بحث فقها در اهل کتاب است و در مورد سایرین نیست، توصیه می‌کنم تعلیقه عروه الوثقی آیت الله مکارم شیرازی را در بخش اعیان ناپاک در چاپ اول آن ببینند که سال‌ها پیش از دیگران به اشکالات نظری و عوارض جنبی نظریه عدم طهارت مطلق غیر مسلمان تفطن یافته و خود در آن تعلیقه به طهارت متمایل شده بودند. دیگرانی هم بوده و هستند که در این باب با ایشان موافق‌اند.

اما مسأله جزیه که قرآنی است در تحلیل درست خود هیچ مشکلی ندارد. هم در متن انگلیسی کتاب خراج این مسأله را روشن کرده‌ام و هم سال‌هاست که به آسانی و سادگی از عهده پاسخ سؤالات در مورد آن برآمده‌ام.

اما در مورد مسأله ازدواج با اهل کتاب (که حتماً مراد ایشان خصوص ازدواج زن مسلمان با مرد نامسلمان است) خوب است بدانند که در فقه یهود هر گونه ازدواج با فردی خارج از مذهب، چه زن یهودی با مرد غیر یهودی و چه بر عکس، اکیداً ممنوع است. چنان‌که زردشتیان هم برای استمرار پاکی خون و نژاد خود با هیچ کس دیگر ازدواج نکرده و این کار را روا نمی‌دانند. در مسیحیت، یعنی برای یک مسیحی معتقد و ملتزم، حتی ازدواج میان مسیحی ارتدکس و کاتولیک، و پروتستان و کاتولیک آسان نیست و در برخی احیان، نیازمند به موافقت کشیش محل و تضمین و تعهد داماد است که فرزند به مذهب مادر تربیت شده و به مدرسه و کلیسای مذهب او فرستاده شود. پس نظر فقهاء اسلام در این مورد چیزی بر خلاف نظر سائد در فقه سایر مذاهب توحیدی نیست. اگر اعلامیه حقوق بشر حرفی دیگر در این باب دارد، مشکل آن با همه مذاهب ابراهیمی است و نه اسلام به خصوص.

مسأله نجاست انسان غیر مسلمان از سنخ مسائل بالا نیست، بلکه مطلبی است که تفوّه به آن در دنیای امروز، اهانت به شخصیت و حرمت انسان‌هاست. واقعیت‌های این مقطع از زمان را که در آن قرار داریم و ذهنیت‌ها و حساسیت‌های جوامع و انسان‌هایی که در آغاز قرن بیست و یکم در مناطق جغرافیایی و فرهنگی دیگرجهان زندگی می‌کنند، با حال و هوای

مدرسه و ذهنیت‌های سنتی روزگاران قدیم یکسان مپندارید. گر چه سخن بـه درازا می‌کشـد امّا چاره‌ای ندارم جز آن که بر خلاف روش معمول خود در ایجـاز، دامـن سـخن را انـدکی گسترده و توجه شما را به برخی دشواری‌ها که فقه ما در دنیای امروز بـا آن رویـاروی اسـت جلب کنم:

یک دسته از مفاهیم و مباحث در فقه ما هست که در سامعه و فاهمه و ذهنیت فرهنگـی جهان امروز و از دیدگاه حقوق مدرن و علوم اجتماعی نامطبوع است امّـا غریـب و مـدهش نیست. فی‌المثل تبعیض در احکام و وضعیت حقوقی بر اساس وضعیت مذهبی یا نـژادی و قومی، امری است که با مفهوم حقـوق مسـاوی شـهروندان در عـرف حقـوقی موجـود و بـا اعلامیه حقوق بشر ناهمگون است امّا به هیچ وجه بی‌سـابقه نیسـت. پدیـده‌ای بـود کـه از سینه‌های یونان قدیم و امپراطوری رم تا انقلاب فرانسه استمرار داشت. یـک دانشـمند علـوم اجتماعی یا حقوقدان امروزی، وجود این گونـه تبعیضـات را در یـک نظـام حقـوقی، نشـان قدمت آن نظام یعنی وابستگی آن به دنیای قدیم می‌داند که در آن خصلت، نظام‌هـای دینـی متعددی در دنیای امروز شریک و مشابه‌اند. یا امضاء نظام بردگی که از باب عمـل متقابـل، در دنیایی که سلوک دولت‌ها با یکدیگر بر آن مبنا بود، به نظـام اسـلامی راه یافـت. حقـوق جدید در این نیز غرابتی نمی‌بیند چون آن را پدیده‌ای می‌یابد که در سراسر تاریخ، از دانایـان یونان قدیم تا آبادگران سرزمین‌های نو یافته امریکا، بر آن مهر تأیید و تصویب می‌زدند. پـس وجود قوانینی در آن باب را در منابع فقه اسلامی باز بر وابستگی آن بـه دنیـای قـدیم حمـل می‌کند.

دسته‌ای دیگر از مسائل هست کـه هضـم آن بـرای یـک مـورخ اجتمـاعی یـا دانشـمند دین‌شناس غیر مسلمان امروزی به خاطر عدم سابقه در نظام‌های دینی پیشین، حتی با توجه به ظرف زمانی و سابقه تاریخی، دشوار و در نظر او غریب و مدهش است امّا باز مفهـوم آن به گوش او قبیح و مستبشع نیست. مسأله جواز تمتـع از ملـک یمـین بـدون نکـاح و بـدون حاجت به رضایت او که در هیچ مذهب توحیدی دیگری اجازه داده نشده است از این گونـه است. یک حقوقدان امروزی با این نظریه جز ملاحظات حقوق بشری و عدم تناسب حکـم با اخلاق مذهبی، مشکل ساختاری هم دارد یعنی این که چگونه یک نظام حقوقی، مفـاهیم

و مقررات احکام شخصیه را با مفاهیم و مقررات حقوق تجارت و اموال خلط می‌کند. رابطه جنسی چیزی است و مالکیت چیزی دیگر. اولی احکام و اخلاقیات و طهارت مخصوص به خود را می‌طلبد و دومی احکام و اخلاقیات مربوط به خود را. نگویید که اکنون بردگی در بیشتر جهان منسوخ شده و دیگر این مسائل چندان مورد ابتلاء نیست. سؤال حقوقدان امروزی این است که چگونه از یک نظام حقوقی دینی که می‌گویید بر اساس اخلاق و تعقل و عدالت است چنین نظری سر بر می‌آورد؟ مسأله‌ای که سی و چند سال پیش در گفتاری که به چاپ رسیده است بحث کرده و پاسخی را که آن موقع به نظرم می‌رسید ارائه داده‌ام.

امّا در این میان مسائلی هم هست که در ذهنیت فرهنگی مردمانی که در محیط فرهنگی ما پرورش نیافته، ولی در این دنیای ارتباطات که صالح و طالح متاع خویش بر سر بازار نهاده و دسترسی بر جهانی از اطلاعات به راحتی یک کلیک بر صفحه کلید کامپیوتر میسر است، حرف اول را می‌زنند، قبیح است. از آن جمله است تفوّه به نجاست انسانی که مسلمان نیست، یا وجوب قتل جاهل قاصری که به گمان خود از روی مطالعه و تحقیق، دین دیگری برگزیده و اکنون در گوشه‌ای نشسته و مزاحم دین و دنیای کسی هم نیست، یا حکم مرتبط با آیه «نسائکم حرث لکم» که اخیراً کسی در پایگاه اینترنتی مرجعی عالی قدر یافته و در تلویزیون و اینترنت دستاویز تمسخر و وهن و طعن بر مکتب شد (مسأله برای گذاردن در اینترنت قحط بود؟)، یا جواز تسرّی به ذوات بعل در فرض حدوث استرقاق در مورد اسرای جنگی، یا جواز تحلیل الرجل جاریته لاخیه المؤمن بالهبه المؤقته (که این روزها می‌شنوم این دو فرع اخیر در اینترنت و رادیوهای فارسی خارج، دستاویز طعن شدید بر مذهب شده است)، و نظائر بسیار دیگر.

حالا می‌فرمایید در جهانی که شاید بیش از هر زمان دیگر، حفظ حرمت و عزت اسلام و مسلمانان از اولویت‌های اول مکتب مقدس است، در جهانی که نیروهای اهریمنی و استکباری جهان جنگ صلیبی مهیبی را برای زشت نمایاندن چهره اسلام در پیش گرفته و دم به دم بر وسعت و شدت آن می‌افزایند و تکیه و تأکید کار خود را بر شعائر و قوانین اسلامی نهاده و از راه عمده کردن پاره‌ای مواضع ناهمگون فقه با ارزش‌های جهان مدرن می‌کوشند تا بر عواطف نوع دوستی و همدردی فطری آدمیان نسبت به یکدیگر اثر گذارند و دست

خود را در ستم بی‌سابقه‌ای که بر مسلمانان می‌کنند باز و بازتر دارند، چه باید کرد؟ باید دشمن را به حال خود واگذاشت تا همچنان به سیاه کاری خود ادامه دهد و از اسلام و مسلمانان چهره‌ای کریه و غیر انسانی ترسیم کند؟ دست روی دست بگذاریم و بگوییم اسلام همین است که هست، فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر، و کفی الله المؤمنین القتال؟

می‌فرمایید که اگر کسی پس از یک عمر درگیری روزمره با این وضع اسف بار، بخواهد در یک سطر کوتاه توجه شما را به یک مصلحت حیاتی اسلام در دنیای امروز جلب کند کاری «غیر اخلاقی» کرده و باید «در چاپ بعدی تجدید نظر کند»؟ می‌فرمایید یک اشاره کوتاه یک سطری، از باب تشخیص موضوع و اداء وظیفه، به نقد حال و مشکلات ما با یک فتوا در این روزگار غم انگیز عسرت، «کاری ژورنالیستی» است؟

امام باقر (ع) به نقل کتاب الجنائز کافی شریف، در حضور مردمان بر جسد نواده خردسال خود نماز میت گذارد امّا دور از حضور آنان به یکی از حواریان خود که همراه بود، یادآوری فرمود که بر کودکی بدین سن و سال نماز نباید خواند، «و انما صلیت علیه من اجل اهل المدینه کراهیه ان یقولوا [ان آل محمد] لا یصلون علی اطفالهم». آیا این سخن رهنمون بزرگی برای همه ما نیست که بدانیم حرمت اجتماعی و عزت مسلمان چه میزان اهمیت دارد و تا کجا اجازه عمل داده و ایجاد تکلیف می‌کند؟

آیا نباید پیش از آن که به فکر بهره گیری از امکانات عظیم ارتباطات مدرن در راه هدایت و جذب توده‌ها و گسترش پیام اسلام بیافتیم مکتب خود و تعالیم آن را برای کسانی که در فرهنگی جز فرهنگ سنتی ما برآمده و الگوهای ذهنی متفاوتی دارند، قابل فهم کنیم و دست‌کم کاری کنیم که آن سه چهارم دیگر مردم جهان به ما و ارزش‌های ما به دیده احترام بنگرند تا نابکاران نتوانند به آسانی و بی نگرانی از مردم خود و عواطف همدردی ملت‌ها، چنین بر ما ستم کنند و آن‌چه را که خشونت و تبعیض و غیر متمدنانه بودن احکام اسلام می‌خوانند توجیه اعمال غیر انسانی خود قرار دهند؟

فرموده‌اند که با فقه شوخی کرده‌ام. نه چنین است. بصرت بما لم تبصروا به. تجارب عمری که در پاسداری از کنگره رفیع ایوان مقدس فقه اهل بیت در مجامع علمی غرب

سپری شد بر بسیاری از یاران نگذشته است. آن چه نوشتم شوخی نبود، شقشقه مهدوری بود و نفثه المصدوری و نفس المهمومی، آن هم در حد اخگری و شهاب قبسی، و گر نه:

زین آتش نهفته که در سینه من است خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت

پرینستون – ۲۱ دی ماه ۱۳۸۷
حسین مدرسی طباطبائی

بسیار ممنونم. اتفاقاً همین اکنون پیامی داشتم از کسی که آن مطلب را در سایت شما خوانده بود. تصادف غریبی است که او هم در باره همین کتاب که به ضمیمه فرستاده بودید نوشته است. چون شاید برای جناب عالی جالب باشد پیام او را ضمیمه این عریضه تقدیم می‌دارم. از این ردیه و سایر ردیه‌ها مطلقاً بی‌اطلاع بودم. امّا متن ارسالی را یک دو ساعت پیش، پیش از آن که چشمم به سوزش بیافتد، یک دو صفحه‌ای از اول و وسط و آخر خواندم. واقعاً همین‌طور که این مؤمن گفته است هدفی جز اهانت نداشته و بسیار سطحی و توأم با ادعاهای بی سر و ته عجیب و غریب است. از همه مضحک‌تر این که خط میانه‌رو در تشیع در قرن چهارم مرد! (نمی‌دانم با تصریحات امثال استاد مطهری و علامه امینی و مانند آن چه می‌کند؟) یا این که ابن قبه سنی معتزلی بود و شیعه هم که شد دست از گمراهی‌هایش برنداشت (باز نمی‌دانم با توصیف شیخ و نجاشی و علامه از او به «صحیح المذهب» چه می‌کند؟). بقیه ردیه هم به حسب قاعده از همین مقوله است که نه ارزش اتلاف وقت در خواندن دارد و نه جواب دادن. این گونه ردیه ها از این نظر خوب است که تکلیف آدمی با آن روشن است. لینکی هم که این مؤمن فرستاده بود روی کامپیوتر من باز نشد. حتماً آن هم نقد دیگری است. افسوس که فعلاً بدون اسیستان تقریباً به کلی از حیّز انتفاع ساقطم! و اگر مهربانی فرزندم که این پیام را تایپ می‌کند نبود، توفیق عرض این دو سطر را هم نداشتم. از جناب عالی همیشه التماس دعای خیر برای خود دارم.

ارادتمند
مدرسی
۲۰۰۹/۱/۱۱

[ایمیلی که استاد به آن اشاره کرده‌اند این است:]

استاد بزرگ و بزرگوار

الان جوابیه استاد را در پاسخ آقای حسن طارمی در سایت رسول جعفریان می‌خواندم و مثل همیشه از قلم شیوا و اندیشه بلند و دورنگری آن علامه عالی مقام و گوهر یکتای عالم تحقیق لذت می‌بردم. در مقدمه مرقوم فرمودید این اولین نقد کتاب است. البته درست فرمودید و این اولین «نقد» است ولی قبلاً یکی دو «ردیه» درآمده بود که هدف آن‌ها تخریب و توهین بود. ازهمه زشت‌تر نوشته شخصی بود به نام م. ر. که آدم ... است و به تحریک غلات معروف به ولایتی یک ردیه سخیف اهانت آمیزی روی اینترنت گذاشته و بعد در همه سایت‌ها با اسم‌های مستعار ازخودش تعریف و از کتابش تبلیغ و به حضرت استاد توهین کرده است. این شخص یک دوره از ارومیه نماینده مجلس بود و برخی از کلمات قصار او در نطق‌های پیش از دستور هنوز جوک مجالس است مثل این که به وزیر راه انتقاد کرده بود که جاده‌هایی که ساخته، فقط ماشین بنز میتواند از آنها استفاده کند! که بعضی‌ها حمل به صحت می‌کردند شاید منظورش بنز بارکش است که در عمرش بنزی غیر از آن ندیده و الا ماشین بنز که از هر ماشینی لوکس‌تر است. یک وقتی هم به فکر «تصحیح» کتاب جامع الشتات افتاده بود و در پاورقی به مؤلف توهین کرده بود که معروف است آقایان مدرسین قم به آیت الله خامنه‌ای شکایت کرده بودند و جلوی چاپ بقیه جلدها گرفته شد. کتاب اینترنتی‌اش حتی ارزش نگاه کردن ندارد ولی خواننده یک سایت به اسم «نگاه نو» کامنتی در جواب مطلب او به اسم مستعار «ساسان» در اهانت به شما در آن سایت به آدرسی گذاشته که در پایین می‌گذارم:

http://negaheno.wordpress.com/2008/09/21/crisis-and-consolidation-n-the-formative-period-of-shiite-islam-abu-jafar-ibn-qiba-al-razi-and-is-contribution-to-imamite-shiite-thought/

امیدوارم عارضه چشم رفع شده باشد و بتوانید بخوانید. بعداً او با کامنت دیگری به اسم «منتظر» کوشش کرده بود دارنده سایت را قانع کند که هم مطلب ساسان و هم مطلب زیر را حذف کند که موفق نشد. طول عمر و مزید موفقیت حضرت استاد معظم را از درگاه ربوبی مسألت دارم.

کمترین ارادتمند
همایون فریدزاده

صدیق مکرّم

امیدوارم به سلامت باشید. ارادتمند هم خوبم و پیشرفت در بهبود چشم نیز در حدی است که برای نخستین بار در یازده ماه، پزشکان اجازه داده‌اند که سفر هوایی روی اقیانوس که فشار زیادی بر چشم تحمیل می‌کند داشته باشم. پیش‌تر چون احتمال خونریزی مجدد پردهٔ شبکیه در میان بود از چنین سفر شدیداً منع می‌کردند. پس اجازهٔ سفر را به فال نیک می‌گیرم.

اخیراً مشکلی پیش آمده بود که راه حل آسانی برای آن نداشتم. رادیو زمانه که یک سایت هلندی است چند هفتهٔ پیش جوابیه‌ای را که به آقای طارمی داده و به لطف سرکار در ایران منعکس شده بود باز نشر کرده بودند. بنده هم با این که آن سایت، سیاسی و بدنام است، مخالفتی نکردم. بعد از دو هفته دوستان خبر دادند که متن جواب‌هایی که حقیر دو سال و اندی پیش به سؤالات آقای حمید رضا شریعتمداری داده بودم بدون استجازه یا حتی اطلاع بنده در آن رادیو منعکس شده است. معلوم شد بر وبلاگ یکی از دانشجویان افغانی من در کانادا که گاهی از من مطالبی می‌گرفت و در سایت بی‌مشتری خود می‌گذاشت، آگاه شده‌اند. از طریق آشنایی برای آنان پیام دادم که دیگر بدون اجازهٔ من چنین کاری نکنند. امّا امروز شنیدم متن یک سخنرانی مرا در یک مجمع خصوصی در کانادا به دست آورده و در سایت خود گذاشته‌اند. آن خطابه کمی تند بود و در آن، بیشتر سخنان تندی را که در اوائل بهار در مجمع مشابهی در لندن گفته شده بود، تکرار کرده بودم. شاید چون هرگز گمان نمی‌بردم در بیرون از آن مجمع منعکس شود.

ناچار سر شب به وکیل امور حقوقی شخصی خودم تلفن کردم که فردا اقداماتی قانونی علیه رادیو زمانه آغاز کند. مطمئنم جلوی تکرار آن کار گرفته شده و دیگری جرأت اقدام مشابه نخواهند داشت. امّا یقین دارم آن متن، دشمنان تازه‌ای برای این ناچیز در ایران ساخته و دشمنان پیشین را جری‌تر خواهد نمود. پیش از این واقعه دلم می‌خواست برای ایام عید چند روزی به ایران بیایم. نمی‌دانم با انتشار این متن تند، این سفر به صلاح هست یا نه. درست است که من در سراسر عمر از سیاست دور بوده‌ام امّا مطمئن نیستم کسانی که به نشر آن در آن سایت سیاست زده آگاه شده و از سابقهٔ کار خبر ندارند یا دنبال ساختن

پاپوشی باشند در این باره چگونه داوری می‌کنند.

چون قریب دو سال است از ایران دور و از اوضاع بی‌اطلاعم خواستم با جناب‌عالی مشورت کنم که چنین سفر را در این هنگام کاری بی‌مخاطره می دانید یا دعوت به احتیاط می‌فرمایید. از هر راهنمایی که در این مورد بفرمایید بسیار ممنون خواهم بود.

ارادتمند
حسین مدرسی
۲۰۰۹/۲/۲۰

با سلام

و عرض تبریک ولادت رسول خدا (ص)

ان شاء الله که بهبودی کامل حاصل شده باشد.

دو مطلب:

اولاً آقای طارمی جوابیه‌ای برای پاسخ حضرت‌عالی به نقد ایشان نوشتند که در سایت تاریخ اسلام گذاشتم.

دیگر این که خواستم بپرسم حضرت‌عالی تصمیمی برای آمدن به ایران گرفتید یا خیر و ان شاءالله چه زمانی چشم روشن خواهد شد.

با آرزوی سلامت
ارادتمند جعفریان
۲۰۰۹/۳/۱۱

سلام علیکم و رحمة الله

حقیر در حال تحریر در اروپا هستم. یعنی بخش بالقوه مخاطره آمیز سفر که گذر از اقیانوس اطلس بود بحمدالله بدون اشکال انجام شد. چنین برنامه ریزی کرده‌ام که روز دوشنبه به ایران آمده و تا روز عید باشم و شنبه شب مراجعت کنم. نمی‌دانم این چند روز نزدیک عید را در تهران خواهید بود یا خیر. اگر هستید بسیار مایلم توفیق دیدار داشته باشم. همچنین دوست دارم خدمت آقای نواب هم برسم. به هر حال پس از وصول به تهران تلفن

خواهم کرد، اگر شماره تلفن سرکار همان شماره پیش باشد.

نوشته آقای طارمی را هم پرینت گرفته و از روی پرینت خواندم. بسیار خوب و روشن نوشته‌اند. واضح شد که اولویت کار برای صرف بازمانده توان خواندن و نوشتن، تألیفی در موضوع حجیت اخبار در دو سنت اسلامی و امروزی است. این موضوع که مدار سخن ایشان است، فی الواقع موضوعی کلیدی است. امیدوارم بتوانم در همین تابستان بدان بپردازم.

ارادتمند

حسین مدرسی

۲۰۰۹/۳/۱۳

جناب آقای جعفریان

تجدید دیدار آن صدیق مکرّم در تهران فوزی مغتنم بود.

- از کتاب «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی» به مرور صفحات بسیاری خواندم. در مقایسه با یکی از چاپ‌های اول کتاب که پیش‌ترها دیده بودم، خیلی کامل تر شده است. گاه یک دو کلمه در هامش صفحه‌ای یادداشت شد که مساعد محترم آن‌ها را تایپ کرده و در ضمیمه ۱ این عریضه خدمت عالی می‌فرستد.

- همچنین به درخواست سرکار مستطاب عالی به مساعد محترم سپردم برخی نوشته‌های حقیر را که برخی سایت‌ها در این ایام اخیر گذاشته بودند، یافته و خدمتتان بفرستد. متأسفانه به خاطر هک شدن و تعطیل سایت محب دات کام که این مطالب را جمع می‌کرد چیز مهمی نیافت، جز دو مقاله‌ای که در ضمیمه ۲ و ۳ ارسال می‌کند.

- در این سیر و سلوک همچنین دریافت که سایت انجمن شیعه جعفری جنوب جورجیا که تعلیق کوتاه حقیر در باره آن مدیر روزنامه برای آن ارسال و در آن نشر شده بود، بسته شده است. امّا با جست و جو در گوگل آگاه شد که برخی از کامنت گذاران برمقاله مهدی خلجی در رادیو زمانه، نیز بر پاسخ بنده به حسن طارمی، بدان ارجاع و از آن نقل‌هایی نموده بودند. کپی آن کامنت‌ها را به شرحی که یافته است، در ضمیمه ۴ می‌گذارد.

– کپی نسخه کتابخانه آصفیه حیدرآباد از اسئله یوسفیه قاضی نور الله جداگانه ارسال خدمت می‌شود. لطفاً به مصححی که اصلح و الیق می دانید، مرحمت کنید. جالب آن که میکروفیلم سیاه و سفید را که برای ارسال با ای‌میل به قالب دیجیتال در آوردند، رنگی و به صورت نسخه اصل شد که از معجزات تکنولوژی جدید است. طبعاً برای استفاده، قطع صفحات را در پرینت بزرگ‌تر خواهند کرد.

– استادیاری از هاروارد که به میراث منطق اسلامی علاقمند و منطق خنجی را اخیراً تصحیح و آماده نشر نموده است، در فکر تصحیح و نشر تعدیل المیزان غیاث الدین منصور دشتکی است که از بهترین آثار منطقی متأخر است و در مجموعه مصنفات چاپ آقای نورانی نیامده است. سه نسخه از آن به شماره ۱۱۳۷ و ۵۸۶۴ و ۲۲۵۹۶ در آستان قدس رضوی است و یکی به شماره ۹۶۹۸ در مرعشی قم. نسخه مرعشی و نسخه اخیر آستان قدس ناتمام‌اند امّا دو نسخه دیگر به خصوص نسخه ۱۱۳۷ کامل‌اند. هر محبتی که در تهیه تصویر این نسخ (یا برخی از آن) توانید کرد، خدمتی به مواریث اسلامی و موجب سپاسگزاری این ارادتمند دیرین خواهد بود.

با تحیات و بهترین آرزوها
حسین مدرسی
۲۰۰۹/٤/۲

برخی ملاحظات کوچک بر کتاب جریان‌ها و سازمان‌ها، فقط برای اطلاع خود حضرت‌عالی و احیاناً تصحیح تواریخ:

– ص ۹۶ پاورقی ۳: سید محمد تقی واحدی تا قبل از انقلاب امام جماعت مسجد جامع نارمک بود. به خاطر دارم که مجلداتی از کتاب الغدیر را هم ترجمه و چاپ کرده بود. برادر بزرگ واحدی‌ها بود. کوچک‌ترین برادرشان سید جواد در درس رسائل آقای نوری همدرس ما بود.

– ص ۱۰۲ سطر آخر: یا "صدر بلاغی" و یا "سید صدرالدین بلاغی".

– ص ۱۰۵–۱۰۶: فرهنگ نخعی با خسرو شاهی هم مرتبط بود و بعد سر همان قضیه

دین و سیاست میانه‌شان به هم خورد. مهندس بازرگان پیش از انحراف مواضع نخعی، مقدمه‌ای بر کتاب اسلام از نظر تورات و انجیل او نوشته بود که خسروشاهی بعداً آن مقدمه را در آغاز ترجمه خود از کتاب توضیح در باره انجیل و مسیح کاشف الغطاء آورد. با این استدلال که حیف بود چنین نوشته‌ای در آغاز کتاب چنان منحرفی باشد که منادی جدایی دین از سیاست است.

– ص ۱۰۷: سید مصطفی کاشفی خوانساری نویسنده کتاب «چه کنیم که ثروتمند شویم» داماد میرزا خلیل کمره‌ای و از درباریان مرحوم آیت الله بروجردی بود. سر و وضع و عمامه بزرگ و شل و ول خود را هم به روش کمره‌ای می‌آراست. همراه پدر زن خود در کنفرانس مصر شرکت کرده بود که آقای مکارم عکس‌العمل و گزارش مطبوعات مصر را درباره آن دو به نقل از آقای طالقانی در همان چهل سال پیش نقل می‌کرد که درباره هیأت ایرانی شرکت کننده نوشته بودند: ذوو عمائم ضخمه، یمشون بالنعالین رویداً رویداً، و کلهم یجرّ مع اسمه لقب آیت الله!

– ص ۱۲۲: شیخ محمد باقر زند کرمانی پیش‌نماز مسجد جمعه اصفهان بود. او را در سال ۱۳۴۵ یا ۱۳۴۶ که در نوجوانی برای اولین بار به اصفهان رفته بودم، در همان مسجد دیدم.

– ص ۱۲۶ سطر ۲۱: نُضجی (به جای نزجی که غلط اصل سند است).

– ص ۱۳۴ پاورقی ۵: رضا زاده واقعاً مشکوک بود و سخنان دوست و هم مباحثه سال‌های نوجوانی‌ام مرحوم آقا منیر به واقعیت نزدیک‌تر است. دوست نزدیک سید محمود مرعشی بود که همیشه در شیراز به منزل او وارد می‌شد و چیزهای جالب از وضع و حال او و فرزندان از وی می‌شنیدم. حائری امام جمعه شیراز داماد او بود. بیت‌العباس شیراز که بازمانده آن گروه است، شذوذات خاص خود را دارد. واقع آن است که سید نورالدین با همه احترام و تقدیری که نسبت به حدت ذهن و روشنی فکر و کمالات او دارم، شذوذات بسیار داشته و روش سلوک او بیش از هر چیز نمایانگر مردم شناسی و زیرکی و تردستی است که اگر جسارت نباشد، اسلام و شرع در آن مسیر، بیشتر وسیله قرار می‌گرفت تا هدف. پیش‌ترها از مولای معظم حضرت آقای شبیری در این باره چیزها شنیده بودم که بعدها که

داماد شیرازی‌ها (آن هم از نوع خاندان محلاتی‌اش!) شدم، شواهد متظافری در تأیید آن یافتم. امّا دیری است که روزگار آن سخنان گذشته است. رحم الله معشر الماضین.

– ص ۱۳۵ پاورقی ۴: درگذشت شیخ بهاء الدین محلاتی در ۱۳۶۰ بود نه ۱۳۵۸.

– همان صفحه پاورقی ۵: بهاء الدین بن جعفر درست است. کتاب دیگر و شاید عمده او «رهنمای حق» بود که مرحوم داود الهامی تجدید چاپ کرد با شرح حال مفصل مؤلف.

– ص ۱۳۹: سفر سید نورالدین به قم سفر موفقی نبود؛ چون برخورد مرحوم آیت الله بروجردی – که ابداً شیوه سلوک سید نورالدین را نمی‌پسندید – با او بسیار تلخ بود. شرح آن را از شاهد عینی معتبر شنیده‌ام که به اجمال برای اطلاع شخصی حضرت شما می‌نویسم: سید که سر ریاست کلیه داشت و برای خود خواب مرجعیت عامه پس از بروجردی می‌دید به هوای آن که آن بزرگ نیز مسحور شخصیت وی شده و از او دعوت خواهد نمود که بر وی وارد شود با یال و کوپال و جمع مریدان به قم آمد. امّا کسی پیام دعوتی برای او نیاورد. ناچار با عساکر منصوره به مقبره علی بن بابویه در کنار حسینیه تولیت (که بعداً مدرسه آیت الله گلپایگانی شد) فرود آمد. مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر که وضع را چنین یافت برای حفظ حرمت سید نورالدین، فرزند خود سید موسی را به مقبره فرستاد و سید را به منزل دعوت کرد. مرحوم بروجردی نه شب اول که شب دوم پس از نماز مغرب و عشا برای دیدن سید نورالدین به منزل مرحوم صدر رفت. سید که به هیچ وجه متهم به کم رویی نبود، پس از تعارفات متداوله رو به بروجردی کرد و با آهنگ سنگین و مطنطن خاص خود عباراتی قریب به این گفت (عین عبارات بر بنده روایت شده امّا چون سال‌های زیادی می‌گذرد احتمال دارد کلماتی بر بنده فوت شده باشد): «مجتهدید؟ مجتهدم. دانشمندید؟ دانشمندم. سیدید؟ سیدم. مرجع تقلیدید؟ شاید من نیز به زودی مرجع تقلید باشم. انتظار داشتم که در این سفر که به زیارت عمه بزرگوار آمدم لازمه بنی عمی به جا آورده و مرا به خانه خود دعوت کنید». مرحوم بروجردی با آرامش پاسخ فرموده بودند: «خانه من طلبگی است و لایق حضرت عالی نیست». سید می‌گوید: «من هم طلبه‌ام». بروجردی بلافاصله با صدای لرزان امّا نافذ خود می‌گوید: «طلبه و حزب؟» (با کشیدن کلمه حزب در هنگام ادا). سکوت بر مجلس حکم‌فرما می‌شود و دیگر سخنی به میان نمی‌آید و بروجردی پس از

دقایقی دعای سلامت کرده و مجلس را ترک می‌نماید.

– همان صفحه: تصور نمی‌کنم هیچ وقت جمعیتی بـه نـام جمعیـت طرفـداران اسـلام وجود خارجی داشته است. به ظن قریب به یقین تنها عنوانی بـوده کـه سـید حسـین نبـوی، واعظ غیرمتعارف باطنی مسلک و غالی (برادر سید ابوالفضل نبوی، نیـز واعـظ امّـا مـدعی آیتیت عظمی، مؤلف امراء هستی در اثبات مبانی غلات) برای کار خود به کار برده بود.

– ص ۱۴۳: سال فوت خالصی زاده (۱۹ رجب ۱۳۸۳ ق) افزوده شود.

– ص ۱۴۴ پاورقی ۲: آن چه از هدایت علیه مطهرات در اسلام نقل می‌کننـد بـه روش معمول این گونه افراد «طنز» و تمسخر بوده نه «نقد». همـان روال «البعثـه الاسـلامیه الـی الدیار الافرنجیه» او که کتیرائی در نگین (و بعـداً در مجموعـه آثـار هـدایت) چـاپ کـرد و اعتراض مکتب اسلام و مرحومین خوانساری و شریعتمداری را به دنبال داشت.

– ص ۱۵۰ سطر آخر: «شیخ» محمد تقی شیرازی

– ص ۱۵۳ پایان پاورقی ۳: «بخوان کلیله که دوران ثبت اسنادست».

– ص ۱۵۸ سطر ۹ از پایین: «ارشاد جهال» باید باشد.

– ص ۱۷۶: روزنامه‌های وظیفه و ندای حق و مجله نور دانش و امثال آن تا سـال ۱۳۴۹ که امتیاز اکثر نشریات به دستور شاه ابطال شد، منتشر می‌شد. مستند قانونی ابطـال امتیـاز، تیراژ کم نشریات مزبور بود که ادارات به خاطر عدم اطـلاع بـر آن امـر در مـواردی کـه بـه تصریح قانون مطلبی باید در جرائد کثیـر الانتشـار اعـلان می‌شـد، آگهـی را بـه ایـن گونـه نشریات می‌دادند و قانون مو به مو اجرا نمی‌شد، چنان که اراده سنیه مقام عظمـای سـلطنت بود! سال ۱۳۴۹ سال ذبح مطبوعات بود که ماجرای آن را پس از انقـلاب نوشـتند از جملـه چنان که به خاطر دارم علی بهزادی مدیر مجله ابطال امتیاز شده سپید و سیاه.

– ص ۱۷۷: حجتی گیلانی واعظ مدیر مجله راه حق در سال ۳۹ در تصادف کشته شد علی ما ببالی.

– ص ۱۹۰: بهائی قطعی و علنی کابینه‌های هویدا فؤاد روحانی بـود کـه چنـان کـه بـه خاطر دارم مدتی وزیر نیرو بود و مدتی وزیر کشاورزی. در همان دوره، شاپور راسخ هـم در سازمان برنامه بود که مبلّغ علنی بهائیت بود و مقاله او در مجله راهنمای کتاب که بهائیت را

دین جهانگیر ایرانی خواند، یادداشت تند جلال را بـه دنبـال داشـت کـه بـه خـاطر دارم در کارنامه هفت ساله هست.

– ص ۱۹۳ پاورقی ۱: زمانی (اواخر دهه چهل) در مجلسی در کاشان در معیت دوستم علی حجتی کرمانی، مباشر اصلی قتل دکتر برجیس را دیدیم. ماجراها را که شرح داد به نظر ما رسید که آن بیچاره قربانی سوءظن عامیانـه‌ای شـده بـود از سـیاق سـوءظن‌هـایی کـه در اروپای قرون وسطی نسبت به متهمین به جادوگری داشتند.

– ص ۱۹۶ پاورقی ۳: شیخ عبدالکریم زنجانی که این نامه را فرستاده در واقع به گونه‌ای از رضاخان طرفداری کرده است. او با دربار ایران روابطی داشـت امّـا آدمـی خـوش‌فکـر و هوادار تقریب بود. آقای اشکوری از او به نیکی یاد می‌کرد و او را شیخی ساده می‌دانست از سیاق محمد باقر کمره‌ای. او را در سفر عتبات در اوائل نوجـوانی دیـده بـودم چـون میزبـان زنجانی ما (مرحوم زرین قلم – تغمده الله بغفرانه – سرکنسول وقت ایران در بغداد) مرید او بود. مشکل اصلی شیخ ترکیبی از خود بزرگ‌انگـاری و دعوی‌هـای بـی‌اسـاس و تکـروی و مخالفت با مرحوم آیت الله حکیم بود. شهیدی مرحوم که مانند همه طلبه‌های هم‌دوره خود از شیخ به شدت متنفر بود در جنایات تاریخ کیسه معتبر و شایسته‌ای از او کشیده است. بـه خاطر دارم که در متن کتاب اسم او را صریحاً نیاورده ولی در فهرست با عنـوان «آیـت اللـه زنجانی!» به مطلب آن صفحات ارجاع داده بود.

– ص ۲۰۲: آن چه از متشرعه اهل سیاست آن دوران شنیده بودم در مورد دکتر حسـین فاطمی سوءظن و شائبه ارتداد به مسیحیت وجود داشت که منشـأ آن نبـود الا شـایعه تغییـر دین برادر او سیف پور فاطمی که شرح آن در انساب خاندان‌های مردم نـائین از عبدالحجـه بلاغی آمده است. این سیف پور در مدرسه مبشران مسیحی اصفهان درس خوانـده و شـایع بوده که مسیحی شده و پس از یک دو شغل دیوانی در زمان رضا خان به کمک همان مبشران به امریکا آمد و در نیوجرسی مقیم شد و در کالجی درس می‌گفت و حدود بیست سال پیش درگذشت. در این جا کسی به من گفت که او تا آخر مسیحی مانده بود. واللـه اعلـم بسـرائر عباده. به هر حال روابط دو برادر خوب بود و دکتر فاطمی در سفر نیویـورک بـا بـرادر خـود عکس دارد.

– ص ۲۰۴ سطر ۱۱–۱۲: «این ضد ملی‌ترین کاری بود کـه مصـدق در دوره حکومـت خود کرد». نماینده‌های غیر مستعفی معمولاً دست نشانده‌ها و نفوذی‌های شاه بودند، مانند جمال امامی باجناق مصدق. منحل کردن چنین مجلس وسیله نخست وزیر که قانوناً چنـین اختیاری نداشت شاید غیر قانونی بود امّا ضد ملی؟ چه عرض کنم.

– ص ۲۰۹ و موارد متعدد دیگر: نشریه (یا مجلـه) حکمـت. نـام درسـت آن مجموعـه حکمت بود و در زمان نوجوانی ما هم همه از آن به همین شکل نام می‌بردند.

– ص ۲۱۱ سطر ۷: قم «گذر انواری» ندارد. ظاهراً «گذر جدّای قم» منظـور اسـت کـه مدرسه سید صادق و منزل مرحوم حاج سید مهدی روحانی در آن بود.

– ص ۲۱۳ پاورقی ۸: صالحی مازندرانی سید نبود شیخ بود.

– ص ۲۳۴ سطر ۳: «آقا سید محمد تقی خوانساری». تاریخ فوت آقای صدر (۱۹ ربیع الاول ۱۳۷۳) را هم بیافزایید که مطلب یک دست باشد.

– ص ۲۳۵ بند ۲: ورود آقای بروجردی به قم در سال ۱۳۲۴ بوده است نه ۱۳۲۳.

– ص ۲۴۲ سطر ۱۲: محمد تقی قمی فرزند «شیخ» احمد درست است. خـانواده او را داستانی است دردناک که ندیده‌ام کسی به تحریر آورده باشد ولـی معمـرین قـمماننـد پـدر بزرگ مادری من با تفاصیل به یاد داشتند. تنها به خاطر مـی‌آورم کـه شـیخ احمـد یـا شـیخ محمد تقی در مقدمه کتابی چاپ شده به عربی، شاید اثـری از شـیخ احمـد یـا پـدرش، از ستمی غیر انسانی که بر آن پدر رفته بود، به اجمال در یـک جملـه یـاد کرده‌انـد ولـی نـام و مشخصات کتاب را به یاد ندارم. اجمال ماجرا این است که پدر شیخ احمـد: شـیخ محمـد حسن از علماء محترم و فاضل قم و مسند نشین قضا بوده که بر سر ظلمـی آشـکار در حـق یک مظلوم با سید حسین متولی باشی بسیار مقتدر آستانه در نیمه دوم عهـد ناصـری درگیـر شد، کاری که افراد بس بزرگ تر از او هرگز فکر آن را به مخیله خود راه نمی‌دادند. چون شاه در همان ایام به قم می‌آمد شیخ گفته بود که مسأله را شخصـاً و حضـوراً در حـرم مطهـر بـه اطلاع شاه خواهد رساند. با تمهید شیطانی متولی باشی و صحنه سـازی کثیـف او قصـه‌ای مبنی بر ارتداد شیخ به بابی‌گری (که تفصیلش را چند بار از جدم شـنیدم) سـاخته و عوامـل متولی پیش از آن که شیخ فرصت یابد شاه را ببیند ماجرا را با گواهی شـهود عـادل! بـه شـاه

رساندند. با حساسیتی که ناصرالدین شاه نسبت به بابیه داشت شیخ را که از همه‌جا بی‌خبر بود فوراً دستگیر کرده و به تهران بردند. با آن صحنه سازی کاری از علماء دیگر هم ساخته نبود. اقوام شیخ نیز فرصت را از کف نداده و به بهانه ارتداد، اموال و املاک او را میان خود قسمت کردند. محمد تقی بیک ارباب در تاریخ دارالایمان قم: ۷۰ به این مسأله اشاره‌ای دارد. بی‌گناهی شیخ و کذب شهود در تهران ثابت و شیخ آزاد شد ولی اقدامی در اعاده حیثیت او معمول نشد و شیخ هم دیگر روی بازگشت به قم نداشت و در همان تهران مظلوم و مغموم درگذشت. از ملک ده قمرود او که در نزدیکی ملکی متعلق به جد مادری من بود به هر حال سهمی به فرزندش داده شد که به شیخ محمد تقی قمی رسیده بود و گاهی برای سرکشی به آن به قمرود قم می‌آمد. از کودکی خود به یاد دارم که کسی از معممان سنتی محلی قم که فهمی نادرست از تقریب داشتند، در حضور پدرم از شیخ محمد تقی با توصیف «بابی زاده» نام برد.

ص ۲۴۴ پاورقی ۱: ابن الدین که از طریق همسرش (دختر مرحوم شیخ ابراهیم جبل عاملی – وجدانی –) از خویشان سببی ما بود مدرس دانشکده معقول و منقول بود.

ص ۲۴۲ پایان پاراگراف ۱: آقای عبدالکریم بی آزار شیرازی هم قریب چهل سال پیش ترجمه‌ای منتخب از قصه التقریب فراهم کرد که وسیله انتشارات امیر کبیر به چاپ رسید با نامی مانند همبستگی مذاهب اسلامی یا مشابه این. همان وقت‌ها که آن را خواندم مقاله شیخ محمد صالح سمنانی مازندرانی توجهم را جلب کرد مخصوصاً در مقایسه با تشدّد ایشان در مسائلی مانند شهادت ثالثه به شرحی که آقای استادی هم بعدها در رساله خود در آن باب نقل کردند.

ص ۲۵۲ پاورقی ۵: تأسیس مکتب اسلام در ۱۳۳۷ بوده نه ۱۳۳۸.

ص ۲۵۶: مسأله تحریم پپسی کولا باید مربوط به پیش از ۱۳۵۱ باشد. به یاد دارم که خسروشاهی در اواخر دهه چهل ماجرا را برای من گفته بود. از جمله این که خودش برای اولین بار در آغاز نوجوانی و جویای نام آمدن، اعلامیه‌ای در آن مورد صادر کرده بود و این که این کار او با توبیخ مرحوم سید رضا صدر مواجه شد الی آخر.

ص ۲۵۷: موضوع سفر علمای مصر به ریاست شلتوت برای جلب حمایت علمای ایران

در برابر صهیونیسم را ابداً به خاطر نمی‌آورم که در جایی دیگر دیده و خوانده باشم. آن‌چه خود به خاطر می‌آورم سفر شیخ محمد محمد الفحام رئیس وقت ازهر بود به ایران، همراه احمد شرباصی معاونش، که یک دو ساعتی هم دولت آنان را نزد آقای شریعتمداری به قم آورد. تفصیل ماجرا را دارالتبلیغ در جزوه مستقلی همان ایام چاپ کرد. حقیر هم در سفرنامه مصر اشاره‌ای بدان دارم.

ص ۲۷۱ پاورقی ۱: ظاهراً منظور آقای خامنه‌ای از موتور محرک آقای میلانی، سید مرتضی جزائری است که برادر همسر سید محمد علی فرزند ایشان و خود در اوائل در صفوف مبارزان و متفکران نوگرای اسلامی بود امّا در اواسط دهه چهل هم از مبارزه و هم از نوگرایی توبه نصوح کرد و قطب مخالف هر دو گرایش شد.

ص ۲۷۴: باز تاریخ فوت مرحوم محلاتی نادرست است.

ص ۲۷۹ پاراگراف ۲: نام پدر زن امام حاجی میرزا محمد ثقفی بود نه جواد ثقفی.

ص ۲۸۵ سطر ۸: بهبهانی در ۱۳۴۴ درگذشت نه ۱۳۵۴.

ص ۲۸۷ پاراگراف ۲: «مراجعی مانند... محمد تقی آملی... با آمدن به تهران» شیخ محمد تقی آملی خود مقیم تهران بود.

ص ۲۹۲: بحث ولایت فقیه آقای شریعتمداری در مجله الهادی دارالتبلیغ چاپ شده بود.

ص ۲۹۲ پاورقی ۴: اعدام سید عبدالرضا حجازی در زمان حیات مرحوم امام در اواسط دهه ۶۰ بود. محمد جواد حجتی کرمانی به پاس دوستی قدیم مقاله‌ای در همان زمان در اطلاعات نوشت که حالا که او به سزای خطای خود رسید دیگر اذکروا موتاکم بالخیر.

ص ۳۰۱: «الهدایه الی من له الولایه» مرحوم گلپایگانی مربوط به خیلی پیش‌تر بود. تقریرات درسی ایشان بود که احمد صابری همدانی همراه تقریر مبحثی دیگر در یک رساله در سال‌های دهه چهل چاپ کرده بود.

ص ۳۱۳ سطر آخر: محمد صدوقی.

ص ۳۲۳ پاورقی ۳: تصحیح شود به «در دانشگاه‌ها پذیرفته شدند» (آن وقت‌ها هنوز کنکور برقرار نشده بود).

ص ۳۲۸ پاورقی ۱: «ابو محمد وکیلی قمی» درست است.

ص ۳۴۳ سطر ۴ متن از پایین: «هادی رفیعا» درست است. یعنی شیخ هادی معزی برادر عبدالعلی و عبدالحسین (نماینده آقای خامنه‌ای در لندن در حال حاضر) که از مؤسسین مؤسسه بود و فامیل شناسنامه‌ای همه رفیعا بود.

ص ۳۵۵: از فوت سید مرتضی جزائری مطلقاً اطلاع نداشتم و این جا برای نخستین بار از آن مطلع می‌شوم.

ص ۳۶۲: کتابخانه امام خمینی در خیابان حجت تا آن‌جا که به یاد دارم، حتی یک روز هم به عنوان کتابخانه استفاده نشد. پس از انتقال به امام، اول مدرس بود که من در آن‌جا به درسی حاضر می‌شدم (درس کی؟ یادم نیست). به مجرد این‌که کتاب‌ها آورده شد، ساواک آن را مصادره کرد و محل را بست تا بعدها درمانگاه قرآن و عترت شد.

ص ۳۷۱: نیمه دوم سالنامه هفتم مکتب تشیع که با نامی شبیه مجموعه مقالات، چاپ و ضمیمه بخش نخستین شد، در غیبت آقای هاشمی رفسنجانی که در زندان بود، به وسیله دوست و همکار ایشان مرحوم شیخ محمد توکلی کرمانی جمع‌آوری و چاپ شد که نشریه تعطیل نشود. اندک ناهمگونی این جلد با مجلدات پیش تر بدین دلیل پیش آمد.

ص ۳۷۱: طلوع اسلام در رشت چاپ می‌شد، نه تهران. مدتی در اوان نوجوانی با نام مستعار در آن (مانند ندای حق و غیره) هر هفته مقاله‌ای داشتم (چه نامی؟ یادم نیست).

ص ۳۷۴: اگر حافظه خطا نکند پیک اسلام در همدان چاپ می‌شد.

ص ۳۹۱ سطر ۳ در پاورقی: مرحوم حاج آقا احمد مشرف از علماء محترم قم بود که به دعوت مهندس سالور به درود رفت. از خاندان قدیم مشرف آستانه قم و سیدی بزرگوار، فوق‌العاده متدین و از دوستان نزدیک پدر من بود. مجموعه نسخ خطی بسیار نفیس داشت که چون علم یا ظن به وقفیت آن داشت، بیشتر آن را به تشویق مرحوم سید عبدالعزیز – در یکی از اسفار او به قم پیش از مهاجرت به آن شهر – به کتابخانه آقای امینی در نجف بخشید و باقی را پس از تأسیس کتابخانه مرعشی به آن‌جا. تغمده الله برحمته.

ص ۳۹۵ انتشارات دارالعلم: شیخ مهدی حائری تهرانی درست است.

ص ۴۲۳: به خاطر دارم که بازرگان در پاورقی چاپ اول «مرز میان دین و سیاست» از

ماجرای مبارزات روحانیت در موضوع قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی - که پس از تاریخ خطابه‌ای که در آن رساله تدوین شده امّا پیش از چاپ رساله اتفاق افتاده بود- یاد و تمجید نموده بود.

ص ۴۴۳: از گفتار ماه سه جلد در آمد. جلد سوم در کتابخانه پرینستون هست.

ص ۴۶۴ پاورقی ۳: تاریخ اعلامیه ۱۳۹۲ است یا ۱۳۸۲؟

ص ۵۸۰ پاورقی: «آیت الله طاهری خرم آبادی که همان زمان در لندن بود». این را حتی اگر خود ایشان هم نوشته یا گفته باشد اشتباه ذهنی است. آقای طاهری روز فوت دکتر شریعتی در قم بود و اولین کسی بود که صبح به من تلفن کرد و خبر را داد (یادم هست برای این که بی مقدمه خبر را نداده باشد با این جمله آغاز کرد: این گونه اخبار در شماها که تأثیری ندارد!). البته در تدارک سفر بود و یک دو هفته‌ای بعد رفت که آن جا به هم رسیدیم. یاد آن ایام به خیر!

ص ۵۸۹ پاورقی ۳: این سند از اسناد مغلقه است؛ چون منزل استاد عزیز ما مطهری در قلهک بود، نه در خیابان پهلوی. اگر منظور منزل مرحوم بهشتی باشد، او هم دروس بود.

ص ۶۰۲ پاورقی ۳: خواهر سید مرتضی جزائری طبعاً عروس آقای میلانی می‌شد، نه داماد ایشان! کناره گیری سید مرتضی جزائری از زندگی عمومی البته پس از آن بود که از مسجد خیابان فرشته بیرونش کردند.

ص ۶۳۳ پایین صفحه: شیخ محمد رضا صالحی کرمانی باید باشد.

ص ۷۲۱: دو مقاله از کتاب خدمت و خیانت روشنفکران در زمان حیات جلال در مجله جهان نو چاپ شده بود.

ص ۸۴۱: ضبط دو نام مرادخانی و ارنگه‌ای برای آیندگان اشتباه برانگیز خواهد بود. کسره زیر دال «مراد» زائد است. ارنگه هم Arangeh است نه آن طور که اعراب گذاشته‌اید.

ص ۸۴۹: شاید نخستین کتاب علی غفوری «انفال یا ثروت‌های عمومی» بود که شرکت انتشار چاپ کرد و در آن بر نقش «حکومت اسلامی» (به جای امام در مصطلح سنتی شیعی) تأکید می‌شد.

ص ۸۵۰ پاورقی: نام درست کتاب تا آن جا که به یاد می‌آورم «حول تفسیر المیزان» بود

که سراسر انتقاد گزنده (گاه در حد اهانت) بود. می‌گفتند که می‌خواست داماد طباطبائی شود (همان دختری که به مناقبی واعظ داده شد) و موافقت نشد و ناراحتی از آن جا شروع شد. والله اعلم.

ص ۸۵۸: «غربی‌ها» به جای «اروپایی‌ها» بهتر است، تا حق امریکای جهانخوار ضایع نشود.

ص ۸۶۵: تصور می‌کردم شعر «بالی ز طوفان و بالی ز آتش» او در رثای شریعتی است ولی گویا حق با شماست.

ص ۸۶۹ - ۸۷۰: «لائیک یا دست کم غیر مذهبی». لائیک اصلاً یعنی غیر مذهبی و سکولار نه ضد مذهبی.

ص ۸۸۱: همیشه فکر می‌کردم نام شریعت سنگلجی، رضاقلی بوده است.

ص ۸۸۳: شیخ محمد سنگلجی برادر شریعت پس از انقلاب در حدود ۱۳۵۹-۱۳۶۰ درگذشت. بدری آتابای رئیس کتابخانه سلطنتی پس از سقوط نظام شاهی به سابقه آشنایی به منزل او پناه برد که خاطره آن را خود نوشته است.

ص ۸۸۹ سطر ۳: عبارت این طور باید باشد: «اهل «شزند» (Shazand)همسایه کشمرز قزوین ماست»».

ص ۸۹۹ پاورقی: مهم‌ترین اثر برقعی راهنمای دانشوران اوست که از نظر ضبط اسماء اعلام و اماکن برای فارسی زبانان مرجع خوبی است.

ص ۹۰۵: تا آن‌جا که به خاطر می‌رسد، مهندس بازرگان خود در کتاب بعثت و ایدئولوژی از کتاب حکومت در اسلام قلمداران تمجید کرده بود.

ص ۹۱۳: همکاری صادق تقوی و میمندی نژاد از مسائل شگفت نبود. در آن زمان نسبت می‌دادند که قدر مشترک مهمی در برخی نابسامانی‌های اخلاقی دارند. والله اعلم باحوال عباده. آن چه از صادق تقوی به یاد دارم فحشا را در مقاله‌ای در رنگین کمان از باب «ما ملکت ایمانکم» جائز دانسته بود، به این استناد که فواحش در حکم بردگان هستند. بعدها دیدم برخی از مفتیان عثمانی هم همان قیاس را از باب بذل اجرت و تملک منفعت بضع مطرح کرده بودند. هر چند تقوی به روشنی از آن سابقه بی اطلاع بود.

نمی‌دانم خدمت جناب عالی بود یا با دوستی دیگر که راجع به نسخ خطی پرینستون که فعلاً تعداد معدودی از آن (۲۰۰ از مجموع ۱۳ هزار) دیجیتال شده و آنلاین گذاشته‌اند، گفتگو شد. لینک آن را در این جا می‌گذارم که اگر مایلید نگاهی بفرمایید. مجموعه‌هایی را که هنوز به صورت جدا لیست نکرده‌اند، فعلاً برای استفاده اعضاء دانشگاه محدود کرده‌اند که فقط کسانی که رمز عبور دانشگاه پرینستون را دارند بتوانند استفاده کنند، ولی آن چه با نام مشخص لیست شده عمومی است.

با تحیات
مدرسی
۲۰۰۹/٤/٥

صدیق مکرّم

امروز مایکل کوک می‌گفت ای‌میلی از مسئول کنفرانس کلینی به دست او رسیده که ویزای شما در دفتر حفاظت منافع ایران در واشنگتن آماده است. امّا وقتی به دفتر تلفن کرده، آنان اظهار بی‌اطلاعی نموده و گفته‌اند آیا شماره موافقت با ویزا را دارد یا خیر. چون تنها راه پیگیری کار از طریق آن شماره است ولا غیر. دفعه قبل هم که به ایران آمد مسئولین جشنواره فارابی شماره موافقت با ویزا را قبلاً به او ای‌میل کرده بودند. مایکل می‌گفت تلاش کرده که مطلب را با ای‌میل به مسئول مربوط اطلاع دهد ولی آدرس ای‌میلی آن مسئول به خاطر پر بودن، پیام جدید نمی‌گیرد. ناگفته آشکار است که این گونه نابسامانی‌ها و نامنظمی‌ها در ذهنیت فرنگیان به خصوص امثال مایکل کوک که آدم بسیار منظمی است، اثر مطلوبی ایجاد نمی‌کند. استدعا دارم اصحاب امر را در جریان قرار داده و ارشاد فرمایید که شماره مورد لزوم را برای او ارسال دارند.

ارادتمند
مدرسی
۲۰۰۹/٤/۱۰

صدیق مکرّم

چند روز پیش که هنوز در پرینستون بودم و به رسم هر ساله به آکسفورد نیامـده بـودم، جناب مایکل کوک برای شام پیش ما بود و از وصول شماره موافقت با ویزای خود خبر داد.

مطمئنم که توصیه جناب عالی کارساز بوده است. پس از مهربانی که در این باب مبذول نمودید، سپاسگزاری می‌کنم. پارسال که با عیال خدمت شما بودند، بر سر راه بازگشت، یک قوطی سوهان سنتی (سوهان گرد نازک که در خردسالی من تنها نوع سـوهان بـود و بهتـرین نوع آن را حاج سید محمد عارفی از خویشاوندان مادری ما در سوهان پزی خود بر سـر پـل علیخانی عرضه می‌کرد) خریده و چشیده و در همه مجالس به ذکر حلاوت آن رطب اللسان بودند.

با توجه به آن سابقه خواستم توصیه کـنم اگـر دوسـتان علـی الرسـم هـدایائی در پایـان کنفرانس به میهمانان خارجی خود می‌دهند، دو قوطی یک کیلویی از همان سـوهان سـنتی برای وی تهیه و بدو مرحمت دارند تا در کیف دستی حمل کرده و به سیر عرش اعلی رفته و حلاوت کافی کلینی کما هو حقّه بر او آشکار گردد!

با تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۰۹/٤/۲۷

با سلام

امیدوارم به آقای کوک خوش گذشته باشد.
خبردار نشدم که بالاخره سوهان برای ایشان گرفتند یا نه. البته من سفارش کرده بودم.
نکته دیگر آن که نسخه‌های مربوط به رساله دشتکی آماده است، آیا با پست ارسال کنم؟
به کجا؟ اگر به زودی شما را در ایران می‌بینم، تشریف می‌آورید، نگاه می‌دارم.

ارادتمند جعفریان

Sadiq-e mokarram,

2 hafteh va andi ast keh tebq-e ma'mul-e sanawati beh Oxford amadeh-am (har chand in 2-3 rooz-e akhir baray-e sherkat dar konforansi dar Lehestanam). Az lotf-e shoma dar mored-e resaleh-ye Dashtaki besyar mamnoonam. In sha'Allah ava'il-e Tir mah 2 hafteh'i beh Tehran mi ayam va an ra shakhsan az shoma mi-giram.

Ba tajdid-e tahiyyat.

Eradatmand: Hossein Modarressi

۲۰۰۹/۵/۱۳

صدیق مکرّم

در مقاله‌ای که یکی از مجلات اسلام شناسی برای چاپ دریافت کرده و به منظور ارزیابی نزد حقیر فرستاده است به کتاب مفرحه الانام فی تأسیس بیت الله الحرام زین العابدین کاشانی چاپ عمار نصار ارجاع می‌شود، بی آن که سال و محل طبع یاد گردد. بنده از این کتاب جز همان چاپ میراث اسلامی ایران خبری نداشتم و کنجکاو شدم بدانم در کجا و چگونه چاپ شده است. اگر اطلاعی دارید ارادتمند دیرین را به دو کلمه مفتخر و مستفید فرمایید.

حسین مدرسی

۲۰۰۹/۵/۲۱

صدیق مکرّم

امیدوارم به سلامت بوده و از گزند حوادث ایام در امان الهی باشید. حقیر به رسم هر سال از اوائل اردیبهشت به آکسفورد آمدم. این جمعه، روز پایان ترم و اختتام سال تحصیلی آکسفورد است. طبق برنامه بنا بود برای دو سه هفته‌ای به تهران بیایم. امروز شنیدم آقای لاریجانی به حمله گارد ضد شورش به مجتمع مسکونی سبحان و آسیب زدن به منازل و

اتومبیل‌ها اشاره و به وزارت مسئول اعتـراض کرده‌انـد. همچـون سـلف خـود مرحـوم مـلا نصرالدین شکر خدای به جا آوردم که در هنگام ماجرا در محل نبوده و فعل ضرب یضرب به ضرب واحد یموت بر این حقیر، صرف صغیر و کبیر نشده است. ظاهراً این هم از بخـت و اقبال این بنده است که در آن شهر چند فرسنگ در چند فرسنگ، بلیه بر این یک نقطه منعزل غیر محتمل فرود آمده است.

قـــدم نامبـــارک محمـــود   گر به دریا رسد بر آرد دود

مجملاً دست به نقد، عزم رحیل بدل به اقامت شده، تا خدا چه خواهد. اگر ان‌شاءالله تا یکی دو هفته دیگر خدمت رسیدم، مطلب را حضوراً بحث خواهیم کرد تـا در بازگشـت بـه سرزمین ابلیس اکبر بدان مهم اقدام شود. فعلاً یک رزیومـه از خـود بـرای مخلـص تـدارک ببینید که اگر شرف اندوز محضر عالی شدم، از جناب عالی گرفته و همراه ببرم.

با تجدید عهد مودت
ارادتمند: مدرسی
۲۰۰۹/۶/۱۶

صدیق مکرّم

یادم نیست خودتان در سفر اخیر فرمودید یـا از دیگـری شـنیدم کـه کتاب‌هـای چـاپ سنگی مجلس را هم دیجیتال کرده‌اید. اگر مطلب صـحیح اسـت می‌خـواهم اسـتدعا کـنم فهرست آن را چک بفرمایید که آیا کتاب لؤلؤة المیزان عبدالهادی همدانی که همراه شرح آن از خود او، منتقی الجمان، در سال ۱۳۲۳ چاپ سنگی شده جزء آن‌ها هست یـا خیـر. اگـر هست فقط شماره آن را برای بنده مرقوم فرمایید.

ایام عزت مستدام باد
ارادتمند مدرسی
۲۰۰۹/۷/۲۷

تقبل الله اعمالکم

از جواب سپاسگزارم. وب سایت مجلس را با همان نشانی که فرستاده بودید، باز کردم ولی ارجاعی به فهرست کتاب‌های چاپ سنگی در آن نیافتم که به احتمال زیاد بوده و از نظر حقیر دور مانده است. به هر صورت همین که شخصاً مراجعه نموده و نشانی از رساله مورد نظر نیافته‌اید، برای کار بنده در پاسخ به سؤالی که شده بود، کافی است. در مورد امکان تشریف فرمایی جناب عالی به این صفحات هنوز امکان مذاکره با مسئولان امر حاصل نشده، چه با آن که اکنون ده روز تمام از ماه اوت می‌گذرد حتی یک نفر از مسئولان ارشد بخش اداری به سر کار خود باز نگشته است. تنها با مایکل کوک که چند روز پیش ساعتی با هم بودیم سخنی به میان آمد که او با توجه به همان دلائلی که به نظر خود حقیر هم می‌رسید (مخصوصاً این نکته که تحصیل ویزای امریکا برای ایرانیان دو ماه وقت می‌گیرد) کار را برای این ترم پاییز که یک ماه دیگر شروع می‌شود عملی نمی‌دانست. البته هر وقت سر و کله متصدیان امر پیدا شد، مسأله را مطرح کرده و به اطلاع عالی خواهم رساند.

با تجدید تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۰۹/۸/۱۲

صدیق مکرّم

در میان فرصت‌های مطالعاتی ما یکی هست که هم از نظر احترام و هم از نظر ما بازاء دنیوی بهتر از همه است. دانشمند مدعو یک درس (هفته‌ای یک جلسه سه ساعته، برای دوازده هفته) برای دانشجویان دوره فوق لیسانس و دکتری تدریس می‌کند که در مورد سرکار مستطاب عالی - اگر کمیته موافقت و شما را انتخاب نماید - عمدتاً تدریس چند متن انتخابی از مصادر عربی و فارسی خواهد بود به زبان شیرین فارسی یا اگر لازم شد، احیاناً عربی آب نکشیده. انتظار دارم در صورت تحقق این هدف عدد تلامذه حضرت‌عالی به رقم سهمگین سه الی چهار رأس بالغ گردد. جلسه اولیه بررسی پرونده کاندیداهای نامزد شده

توسط دپارتمان‌های مختلف، در اواسط هفته آینده است و از جمله اوراق لازم، طرح و پروگرام درس‌هایی است که نامزدهای مورد نظر برای تدریس در این دارالعلم پیشنهاد می‌کنند. غرض از تطویل آن که بنده در نظر دارم موضوع «منابع غیر متعارف و غیر سنتی تحقیق در تاریخ ایران و اسلام» را به عنوان موضوع درس شما پیشنهاد کنم چون این موضوع به طور کلی برای این قوم جالب است. اکنون از جناب عالی استدعا دارم یک برنامه درسی دوازده بخشی (در هر بخش، اول عنوان درس آن هفته: مثلاً تشعب امت واحده اسلامی به ملل و نحل، پذیرش اسلام توسط مردم سرزمین‌های مفتوحه، مالیات و نظام زمین‌داری، الخ... با ذکر دو سه مأخذ در زیر هر عنوان) برای حقیر ارسال دارید. در حالت عادی خودم این کار را می‌کردم ولی این روزها آن قدر گرفتارم که اصلاً وقت چنین کاری نمی‌شود. فرصت هم تنگ است و تصور می‌کنم خود شما چیز آماده‌ای در این مقوله داشته باشید. خواهشمندم زودتر برای بنده ارسال فرمایید.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۰۹/۹/۱۸

صدیق مکرّم

با عرض تبریک ولادت با سعادت حضرت ثامن الائمه علیه الصلاة و السلام، کتاب‌های ارسالی (اسئله یوسفیه و الامامة و السیاسة) در دو بسته جداگانه رسید و موجب امتنان گردید. امر دعوت سرکار مستطاب عالی برای تدریس در ترم پاییزی آینده به خاطر کم لطفی غیر قابل انتظار یکی از آشنایان در مطرح کردن عدم آشنایی جناب عالی با زبان انگلیسی به دست انداز افتاد. لاجرم پیشنهاد کردم که فعلاً شما را برای یک بازدید یک هفته‌ای در طول سال تحصیلی آتی – هر موقع که برای شما مناسب تر است – دعوت کنند. عنوان کار «محقق مدعو» خواهد بود و هدف آن آشنایی شما با محققان مقیم و شاغل این دانشگاه و آشنایی آنان با جناب عالی. سفر زیارتی است و وظیفه تدریس یا سخنرانی ندارید. مخارج سفر و اقامت جناب عالی را (هزینه بلیت هر چه بشود و هزینه هتل و غذا تا سقف یک هزار دلار) پرداخت می‌کنند به اضافه مبلغ ۷۵۰۰ دلار وجه رائج مملکتی، به

عنوان حق زحمتی که می‌کشید یا «افتخاریه» در اصطلاح این قوم. نامه دعوتی با متن زیر به زودی به نشانی ای‌میل شما خواهند فرستاد که عمده مطلب آن همین است که عرض کردم (با یک دو پاراگراف حرف زیادی علی الرسم). علت آن که به جای یک هفته، ۹ روز می‌نویسند آن است که کنسولگری‌های امریکا برای کمتر از ۹ روز ویزای زیارتی نمی‌دهند امّا مقدار لازم برای توقف محقق مدعو فقط سه روز است و جناب عالی لازم نیست بیش از این در این جا بمانید، مگر آن که خود مایل باشید، و می‌توانید بقیه وقت خود را به دیدار از سایر دانشگاه‌ها و مؤسسات این بلاد - اگر مورد و دعوتی پیش آمد - یا از دوستان و یا از کشور بگذرانید. اگر به پذیرفتن دعوت متمایل بودید، اطلاع دهید تا یک دو سطری به عنوان جوابیه و پذیرش حضورتان بفرستم تا برای آنان ای‌میل کنید. طبعاً موقعی که تصمیم گرفتید، به آنان خواهم سپرد که متن دعوتنامه را برای کنسولگری امریکا در استانبول که ترجیح جناب عالی است، بفرستند.

با آرزوی سلامت و توفیق برای آن صدیق مکرّم
مدرسی
۲۰۰۹/۱۱/۱

سلام علیکم

از این که در جواب تأخیر شد عذر خواهی می‌کنم. حقیقت تصمیم گیری در این باره دشوار است و تاکنون نیز به جمع بندی نرسیده‌ام. از حضرت عالی در پیگیری این مسأله و تصمیمی که گرفته شده، سپاسگزارم. آیا حضرت عالی سفر قریب الوقوعی به ایران دارید؟ اگر هست حتماً بنده را در جریان قرار دهید.

در ضمن نمی‌دانم حضرت عالی موفق به گرفتن دی وی دی‌های لوح مطبوعات شدید یا خیر. اگر به دست شما نرسیده بفرمایید تا از طریق کتابخانه با کارهای تازه از جمله چهار جلد فهرست جدید خدمت شما بفرستم.

باز هم از تمامی الطاف شما سپاسگزارم
ارادتمند رسول جعفریان

دوست گرامی

عجالتاً در فکر سفر به آن سو نیستم تا تقدیر چه باشد. آقای افشار دو هفته‌ای دیگر به این سمت خواهند آمد و یک هفته‌ای خواهند ماند، البته نزد حضرت شفیعی کدکنی که امسال پیش ماست چنان که می دانید. دی وی دی لوح مطبوعات را از همان طوس برای بنده گرفتند. ولی بعداً از آشنایی شنیدم روزنامه استوار قم هم دی وی دی شده بوده که خبر نداشتم و ان‌شاءالله سفر بعد خواهم گرفت. این جا هم فعلاً جز باران خبری نیست.

با تجدید تحیات: مدرسی
۲۰۰۹/۱۱/۱۲

دوست گرامی

بنده تصور می‌کردم در آشفته بازار ناشی از نابسامانی‌های اخیر، موضوع کتاب ضاله دیگر پایان گرفته، چنان که سایر بحث‌های مذهبی ایرانیان در خارج تا حدود زیادی به فراموشی مقطعی سپرده شده است. فایل کتاب ماه دین یادآوری کرد که چنین نیست. متأسفم. در مورد ارسال دی وی دی هم نباید می‌کردید ولی حالا که لطف کرده‌اید بسیار ممنونم.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۰۹/۱۱/۱۵

صدیق مکرّم

فکر می‌کنم بد نباشد یک پاسخ کوتاه دو سطری برای این جماعت بفرستید و دعوت آنان را عجالتاً علی الاصول قبول کنید، برای فرصتی که بعداً به آنان خواهید گفت. خوبی این کار آن است که دعوت برای یک سال و نیم آینده زنده می‌ماند. پس امکان آن را خواهید داشت که اگر در این مدت موردی پیش آمد، فی المثل چنانچه برای یک سمینار اسلامی یا مشابه آن دعوتی به کانادا یا امریکا داشتید، این را نیز در جزء کار انجام دهید و اگر چنان موردی پیش نیامد در انتهای سال تحصیلی آینده با ارسال یک پیام کوتاه دیگر از آن که به

دلائل شخصی امکـان اسـتفاده از دعـوت را نیافته‌ایـد، عـذرخواهی می‌نماییـد و مشـکلی نخواهد بود. متن کوتاه زیر نمونه‌ای است که اگر مایل باشید، می‌توانید برای آنان بفرستید.

با تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۰۹/۱۱/۱۸

صدیق مکرّم

از اطلاع بر سلامت و دوام توفیقات عالی خرسـند شـدم. امیـدوارم آن نـاراحتی کـه در تابستان عارض شده بود به کلّی مرتفع شده باشد.

این که تصوّر فرموده‌اید بنده در مسأله دعوت پرینستون از سرکار عالی مکدّر شده باشم، به کلّی بی اساس است. آن دعوت به این هدف بود که اگر زمینه‌ای پیش آمد و گذرتان بدین سو افتاد سری هم به ما بزنید. منظور فراهم کردن امکـانی بـرای جنـاب عـالی بـود نـه نفـع مستقیمی برای دانشگاه که عدم حصول آن بنده را احیانـاً پـیش همکـاران منفعـل و از شـما مکدّر کرده باشد. اصـولاً ایـن فرصـت‌های دانشـگاهی، افتخـاری و بـرای ادای احتـرام بـه همکاران و محققان و استادان دانشگاه‌ها و مراکز علمی دیگر است، نه آن کـه دانشـگاه‌ها از ممرّ آن کیسه‌ای برای خود دوخته و انتظاری داشته باشند.

در مورد علی بن مهزیار: اکنون در سفر و از کتابخانه و اوراق خود به دورم. آخرهفته کـه ان‌شاءالله به پرینستون برگردم به یادداشـت‌های قـدیم نظـری مـی‌افکنم و اگـر چیـز بـه درد بخوری بود، خدمت عالی می‌فرستم. طبعاً باید برای او یادداشت‌های زیـادی داشـته باشـم ولی درحال حاضر نمی‌دانم اضافه برثبت منقولات و دسـته بنـدی آن بـه ترتیـب عنـاوین و موضوعات آثار، چیز دیگری هم دارم یا نه.

نشانی پستی من به شرح زیر است ولی ابداً راضی به زحمت شـما بـرای ارسـال کتـاب نیستم.

...

مطلبی هم بود که تابستان می‌خواستم عرض کنم و به کلی فراموش شد: ناشر قبلی مـن

در نیوجرسی پیش از آن که کار خود را واگذار کند، در صدد تجدید چاپ ذیل نفثةالمصدور بود. چون همه نسخ آن پیش از آن که حتی یک نسخه به کتاب فروشی‌های ایران برسد در همان امریکا به فروش رفته و تمام شده بود. البته خیلی عجیب است که کتابی قدیم با آن نثر دشوار چنین فروشی داشته باشد ولی ظاهراً فارسی خوانان این سوی دنیا به خاطر نام بنده برآن، تصور کردند که لابد در آن کتاب هم کفریّاتی هست! بنده با وجود استمرار کم توانی چشم و ضیق وقت، یک دور دیگر آن متن را خوانده و تصحیحاتی کردم و پاورقی‌هایی افزودم. ناشر هم نسخه آماده فیلم برداری از آن فراهم کرده بود که موضوع انتقال کار پیش آمد و او آن نسخه آماده را همراه کلیه حقوق مربوط به آن و سایر آثار چاپ شده به خود حقیر منتقل کرد. تابستان در نظر داشتم از جناب عالی سؤال کنم آیا ناشری علاقمند به تجدید چاپ این کتاب در ایران می‌شناسید که همین نسخه تمیز آماده فیلم‌برداری را به او واگذار کنم. اگر پیشنهادی به خاطر رسید، بنده را در جریان قرار دهید.

با تجدید تحیّات
حسین مدرسی
۲۰۱۰/۱/۱۸

علی بن مهزیار: چیز تازه‌ای در بارهٔ او اضافه بر نوشتهٔ مصادر رجالی (به خصوص کسی که بیشترین و مفیدترین آگاهی‌ها را دارد) ندارم. آن‌ها را هم که روی سی دی رجال دارید. فقط با استناد به روایت کافی ۴: ۳۱۰ و من لا یحضر ۲: ۴۴۴–۴۴۵ تاریخ درگذشت او را سال‌های ۲۵۴–۲۶۰ دانسته‌ام و این که متنی که در باب «من شاهد القائم علیه السلام» از کمال الدین: ۴۶۶–۴۷۰ آمده، مربوط به او نیست، هر چند خطاب‌ها در آن متن به صیغهٔ «یاعلی بن مهزیار» است. همچنین از روایت بصائر الدرجات: ۳۳۷ که نقل مهمی در تاریخ «وقت و ساعت» است، یاد و استعجاب کرده‌ام که تاکنون حتی فرنگیان بدان توجه نکرده‌اند. شاید به این دلیل که صورت نقل شدهٔ آن در بصائر چاپی بسیار مغلوط و تقریباً غیر قابل فهم است الاّ بشقّ الانفس. هم نکتهٔ خوبی در باب دستگاه تشخیص وقت و ساعت که در آن زمان با رها شدن یک ریگ از بالا به پایین و اصابت به صفحهٔ زیر و ایجاد

صدا در آغاز هر ساعت بود که در منابع تاریخی غیر اسلامی هم هست (به جای ساعت آبی معمول در مصر قدیم) و هم این که زبان مردم اهواز در آن زمان فارسی بود نه عربی: «کان ابوالحسن [الهادی علیه السلام] کتب الی علی بن مهزیار یأمره ان یعمل له «مقدار الساعات» (مقدار به صیغه اسم آلت یعنی وسیله سنجش، به عبارت اخری: دستگاه تشخیص وقت پیش از آن که ساعت به معنای امروزی آن در قرن چهاردهم میلادی اختراع شود) فحملناه الیه فی سنة ثمان و عشرین (یعنی: و مائتین)... و کنت بجانب «المقدار» فسقطت حصاة فقال مسرور: «هشت» فقال (ع): «هشت» ثمانیة؟ فقلنا نعم یا سیدنا...

در بخش آثار هم تنها یافته قابل ذکری که دارم این است که سراسر مجلس ۲۳ امالی مفید (۱۷۹-۲۱۱ چاپ غفاری) برگرفته از کتاب الزهد اوست و ظاهراً تمام کتاب علی بن مهزیار است.

فرمان‌های ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو: به خاطر نمی‌آورم که تابستان خدمتتان گفتم یا نه. تنها نسخه‌ای که خود از این کتاب قدیم داشتم، دو سال پیش به تاراج رفت. یعنی کسی امانت برد و علی الرسم باز نیاورد. ممنون می‌شوم اگر به دست دوم فروش‌هایی که نقائص هر یک از دو کتابخانه را برای شما پیدا می‌کنند، بسپارید که در جست و جوی نسخه‌ای از آن برای این بندهٔ شرمنده باشند.

ارادتمند
حسین مدرسی
۲۰۱۰/۱/۲۱

صدیق مکرّم

ای‌میل ارسالی و فایل ضمیمه دریافت و موجب انبساط خاطر شد، به خصوص موضوع اخراج از دانشگاه پرینستون. البته شیرین‌تر بود که می‌فرمودند: «اگر این انتقادهای ما به دانشگاه پرینستون برسد، رجاء واثق آن است که این ملعون را وارونه بر درازگوش سوار کرده از امریکا بیرون کنند». ارجاع مربوط به ده هزار نفر را هیچ به یاد نیاوردم در کجا و مربوط

به چیست و اصل آن چه بوده و بنده مرتکب چه غلطی در فهم چه چیزی شده‌ام. شما هم ننوشته بودید که آن سخنان در چه مجله‌ای چاپ شده تا شاید بتوان به مدد مشابهات حکم و موضوعِ حدسی زد و راهی به دهی برد. اسم آقا را قبلاً از آقای برکت شنیده بودم امّا معرفتی به احوالات و نثر و ادبیات ایشان نداشتم. به هر حال امیدوارم به خاطر امکان نفی بلد حقیر ملاحظه نفرمایند و از نشر انتقادات خود - حتی اگر با همین نثر و ادبیات هم باشد - دریغ ننمایند. فایل کتاب‌ها هم رسیده و اگر چه هنوز وقت نکرده‌ام که باز کنم از لطف عالی ممنون و دوام سلامت و توفیقات آن عزیز را آرزومندم.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/۲/٤

با عرض تحیّات

آقای افشار روزی که در سفر اخیر منزل ما بودند، خبر دادند که آقازاده مرحوم آقا سید عبدالعزیز طباطبائی دوره کامل مجله راهنمای کتاب را روی سی دی گذاشته است. نمی‌دانم خدمت حضرت عالی رسیده است یا نه، ولی اگر چیزی از آن به دست رسید، یک عدد هم برای این ارادتمند در نظر بگیرید که اگر در ایام نوروز توفیق دیدار حاصل شد، به بنده مرحمت فرمایید. البته وضع سفر هنوز درست روشن نیست ولی امید آن هست. عجالتاً اگر چیزی از این سوی دنیا مورد نیاز است، اطلاع فرمایید تا اگر سفری شدم به همراه بیاورم.

با آرزوی سلامت و دوام توفیق
حسین مدرسی
۲۰۱۰/۲/۱٤

سلام علیکم
واسعد الله ایامکم

ان شاءالله که در کمال صحت و سلامتی باشید.

آیا برنامه سفر شما در ایام عید برقرار است؟

امشب آقای آقا موسی شبیری، سراغ حضـرت عـالی را گرفتنـد و گفتنـد کـه اگـر ایـران تشریف آوردید، جایی شما را زیارت کنند.

امید که شما وخانواده محترم در پناه خداوند باشید.

صدیق مکرّم

با امتنان از تفقّد عالی، هنوز مشخص نیست که امکان سـفر ایـران در ایـام عیـد دسـت خواهد داد یا نه ولی شخصاً بسیار مایلم. نمی‌دانم جناب عالی در آن ایام در تهران خواهیـد بود یا خیر. آن چه از قدیم به خاطر دارم نخستین روزها را به اصـفهان می‌رفتیـد. اگـر بیـایم طبعاً کوشش خواهم کرد که توفیق دیدار داشته باشم. بار دیگـر کـه جنـاب آقـای شـبیری را دیدید عرض ارادت این کمترین را ابلاغ بفرمایید. البته اگر ایران بیایم تلاش خواهم کرد کـه خدمت ایشان نیز در غیر جلوس عام شرفیاب شوم.

با تجدید تحیات

مدرسی

۲۰۱۰/۳/۲

یکی از مستمعین آمد که مشغول نوشتن کتابی در باره زنان مسلمان هسـتم و بالفعـل در حال مطالعه در احوالات مرحومه نصرت امین رحمها الله. گفت در سال ۱۳۷۱ سمیناری به نام ایشان در اصفهان بوده و یادنامه‌ای چاپ شده که در هیچ کتابخانه غربی نیست. التماس دعا داشت. خواستم استدعا کنم اگر بدون مشـقت تحصـیل نسـخه‌ای از آن میسـر اسـت، ارادتمند را در خاطر داشته باشید.

با تجدید تحیات

مدرسی

۲۰۱۰/۳/٦

صدیق مکرّم

هنوز در پاریسم. میزبان محترم که اهل فضل است، شماره ۱۵ نامه بهارستان را دارد که الان نیم ساعتی به بهای سوزش چشم نگاه کردم و لذت بردم. بسیار خوب مجله‌ای است، آراسته‌ترین در ایران درمیان آن چه من در این رشته می‌شناسم. در معرفی مجموعه‌ای در ص ۱۳۷ نوشته‌اند: در آن اشعار شاعرانی است مانند عماد که دیوان او چاپ نشده، پس منظور عماد فقیه کرمانی نیست. اگر استنتاج من درست است آیا می‌شود از برگ ٦٥ ب-٦٧ ب آن مجموعه که شعر این عماد است، یک کپی برای ارادتمند فراهم کنند. کسی مشغول کار روی دیوان آن عماد دیگر است و او را به کار خواهد آمد. دیگر آن که در مورد یادنامه سیده جلیله نصرت امین که عرض زحمت کردم، نسخه آن به هر صورت میسر شود، مفید خواهد بود، اعم از اصل یا کپی یا سی دی. ان‌شاءالله تا یک دو روز آینده خدمت می‌رسم.

با تحیات

مدرسی

۲۰۱۰/۳/۸

محقق عالی‌مقام جناب آقای جعفریان دامت معالیه

به عرض می‌رساند کتاب ذیل نفثةالمصدور ابوالرجاء قمی چند سال پیش، از روی رونویس بنده در امریکا چاپ و در فرصت کوتاهی نایاب شد و گویاجز یک دو نسخه چیزی از آن به دست فضلاء ایران نرسید. بنده بر آن چاپ مروری کرده و مقدمه و تعلیقاتی جدید افزوده‌ام. نسخه آماده چاپ آن را همراه این پیام حضور عالی می‌فرستم. جناب‌عالی در تجدید چاپ آن به هر نوع که مصلحت می دانید، از طرف این بنده وکالت تام دارید.

با تحیات و آرزوی توفیق

حسین مدرسی طباطبائی

۲۰۱۰/۳/۱۵

زیراکس یادنامه همراه دو جلد کتاب در باره مرحومه خانم امین رحمها الله که همکاران

کتابخانه تاریخ به لطف سرکار مستطاب عالی فراهم کرده بودند، رسید. بی نهایت سپاسگزارم. خواهشمندم مراتب امتنان حقیر را به همکاران محترم نیز ابلاغ بفرمایید.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۰/۳/۱۹

صدیق مکرّم

چند روزی به خاطر تعطیلات عید پاک غیبت داشتم. ساعتی پیش برگشتم و هر دو پیام شما را الان که قریب نیمه شب است با هم خواندم. مقدمه انگلیسی را باید فردا نیم ساعتی فرصت کنم و بنویسم و برای شما بفرستم. تاریخیات را همراه این عریضه می‌فرستم.

همین الساعه که در جستجوی فایل تاریخیات بودم یک لحظه فایل ذیل نفثةالمصدور را باز کردم که مطلبی را ببینم. دیدم در صفحه ۱۱ و ۱۵ تاریخ مقاله لوتر در باب این کتاب در مجله «در اسلام» آلمانی سال ١٩٦٦ تایپ شده. درست سال ١٩٦٩ است. نمی‌دانم هیچ راهی برای تصحیح آن هست یا نه؟

در هواپیما از تهران به نیویورک یادداشت‌های روزانه فروغی را می‌دیدم. به خاطرم رسید بگویم که امروز با وسائل جدید، خواندن سطور و کلمات خط زده شده بسیار آسان است، به خصوص در دانشگاه ما که این کار را با نسخه اصل کتاب یک نویسنده مشهور قدیم امریکا کردند. اگر امکان آوردن نسخه اصل به این بلاد بود که مشکل بی تأمل حل می‌شد. امّا اگر آن امکان هم حاصل نباشد متخصصین کتابخانه پرینستون می‌توانند راهنمایی‌های لازم را به مسؤل امر نزد شما بنمایند.

کسی چند روز پیش به من گفت که کتابخانه ملی تاریخ تولد بنده را ۱۳۲۰ تعیین کرده و در کتابخانه‌ها هم همین تاریخ را ملاک عمل قرار داده‌اند. گویا یک وقتی از شما یا کس دیگری هم همین مطلب را شنیده بودم. این تاریخ درست نیست. کتابخانه کنگره و پرینستون هم چنین تاریخی را برای بنده ندارند و کتاب‌های مرا زیر عنوان مدرسی طباطبائی بدون هیچ تاریخی گذاشته‌اند امّا یک دو کتابخانه دانشگاهی در این بلاد به راهنمایی فارسی‌دانان خود برهمان اشتباه کتابخانه ملی آگاه شده و به مصداق اهل البیت ادری بما فی

البیت سال مزبور را تاریخ تولد من پنداشته‌اند. کاش کسی به فهرست‌نگار آن کتابخانه تذکر می‌داد آن تاریخ را بردارند که کسی سکوت حقیر را به معنی تقریر و امضا نگیرد.

با تحیات
مدرسی
۲۰۱۰/٤/٥

صدیق مکرّم

ان‌شاءالله به سلامت باشید. غرض از تصدیع آن که آقای افشار در یادنامه هانری کربن که پیش از انقلاب چاپ شد، مقاله‌ای داشت در باره سه شاعر شیعی که بیست و چند برگی از اشعار آنان را در نسخه‌ای از قرن هشتم یافته بود، با نقل گزیده‌ای از محتویات آن اوراق. چنین به خاطر می‌آورم که جناب عالی در جایی (شاید تاریخ تشیع یا دنباله جستجوی آن) فرموده بودید که ایشان متن کامل یا کامل‌تری از آن اوراق را در اختیار سرکار مستطاب عالی گذارده بود. اکنون کسی در این بلاد برای رساله دکتری خود به صورت کامل‌تر قصائد نصرت رازی که یکی از شعراء ثلاثه است نیازمند است. خواستم سؤال کنم آیا هنوز آن اوراق را نگاه داشته‌اید یا باید مستقیماً از آقای افشار بخواهد.

با تحیات و دعای توفیق
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/٤/۱۳

دوست عزیز

دو صفحه غلطنامه برای ذیل نفثة المصدور به ضمیمه ارسال حضور عالی می‌شود. خواهشمندم هر وقت ناشری برای کتاب پیدا کردید، این دو صفحه را هم به او مرحمت کنید که آخر کتاب بگذارد. چون به هر حال صفحاتی بر متن خواهند افزود، افزودن این دو صفحه نباید زحمتی برای آنان داشته باشد.

بنده تا دو سه روز دیگر به رسم معهود برای گذراندن دو ماه آخر بهار عازم آکسفورد خواهم شد. مخصوصاً لب تاپ همراه نمی‌برم که تکنولوژی جدید مرا از سنت علمی قدیم

باز ندارد. فقط ای‌میل‌ها را هر چند روز یک بار در یک کامپیوتر دانشگاهی می‌خوانم. پس اگر ای‌میلی فرستادید و در عرض جواب تأخیر شد، حمل بر سوء ادب نفرمایید.

ایام عزّت مستدام باد
حسین مدرسی
۲۰۱۰/٤/۲۱

با سلام

کتاب زینگ شده و در چاپخانه بود. گفتم که آن مطالب روی برگه‌ای کپی شده و لای اوراق کتاب گذاشته شود.

در این باره باید با دکتر صفت گل که مدیر گروه ماست صحبت کنم.

علی‌الحساب نتوانستم ایشان را پیدا کنم امّا یادآوری حضرت عالی بی ضرر نیست، به خصوص با حافظه بد بنده.

در باره آن متن هم باید صحبت شود. نهایت خواهش دارم آن کار کنار گذاشته نشده و تمام شود تا در انتشارات مجلس چاپ کنیم.

ارادتمند

صدیق مکرّم

در مورد چاپ جُنگ مناقب اهل بیت که اشاره فرموده‌اید، آقای دکتر شفیعی قبلاً پیشنهاد کرده بود که پس از اتمام کار و دفاع، مانند سایر جنگ‌هایی که در این چند سال اخیر زیر نظر ایشان به عنوان رساله کار شده است، در سلسلهٔ جنگ‌های انتشارات سخن چاپ شود. عیال تازه استنساخ متن را به پایان برده و به تشخیص هویّت سرایندگان آغاز کرده بود که خبر عدم پذیرش گروه ادبیات فارسی رسید. بنده به او پیشنهاد کردم که حالا که بنا نیست روی این متن به عنوان رسالهٔ دکتری کار کند، کار آن را در همین مرحلهٔ شناسایی گویندگان تمام کرده و برای چاپ به صورت یک متن قدیم آماده سازد. اکنون آقای شفیعی – که به این متن علاقهٔ شدیدی دارد – به او توصیه می‌کند که حتی اگر بنا باشد در گروه تاریخ

پذیرفته شود، همین متن را زیر بنای رساله‌ای در موضوع تاریخ ادب فارسی شیعی در پیش از دورهٔ صفوی – عملاً ادامه و تفصیل و تکمیل کارهای جناب عالی در این موضوع – قرار دهد و متن کامل آن را در پایان رساله بیاورد. بنده شخصاً مایلم که او رسالهٔ خود را – در صورت پذیرش – در بارهٔ قاضی عیسی ساوجی که به نوعی شیخعلی خان زنگنه اواخر دوران آق قویونلو بود، بنویسد. از همان چهل سال پیش که در بارهٔ آن سلسله می‌خواندم، به خاطر می‌آورم برای من آدم جالبی بود. هر چند به یاد ندارم آیا به اندازهٔ یک رساله مطلب دربارهٔ او هست یا نه. به هر حال اگر بنا شد جنگ مناقب را جدا چاپ کند، حتماً به او پیشنهاد خواهم کرد که سی دی کار خود را خدمت جناب عالی بفرستد که هر جا صلاح دانستید، چاپ شود.

با تحیات
ارادتمند : مدرسی
٢٠١٠/٤/٢٦

با سلام

آیا تصویر نسخه خلاصة الاشعار خدمت شما رسید (با ایمیل). کتاب حضرت عالی هم در مرحله صحافی است، بنابراین امکان تغییر وجود ندارد.

دیوان رکن الدین دعویدار قمی را هم – که علی محدث پس از فوت پدر به عنوان آخرین بازمانده آثار او چاپ کرد – یک دو روز پیش در لندن دیدم. چاپ امیر کبیر است در سال ١٣٦٤. بنابراین زحمت نکشید. ان شاء الله اواسط تیرماه که تهران می‌آیم، خود تهیه خواهم کرد. مجدداً از ارسال سی دی خلاصة الاشعار زنگیپور سپاسگزاری می‌کنم. اگر کتابی یا تصویری از خزائن این بلاد لازم دارید، بفرمایید تا این‌جا هستم اقدام شود.

٢٠١٠/۵/٢٢

صدیق مکرّم

سه هفته‌ایست که در آکسفوردم و از دنیا و ما فیها بی‌خبر (چون مساعد محترم نیست که

صبح‌ها به قول اعتماد السلطنه روزنامه عرض کند). چون نسبت به پرینستون وقت بیشتری دارم، یک دو نکته‌ای که به تفاریق در این دو ماه پیش آمده یا به خاطر رسیده ولی فرصت نوشتن نیافته بودم، همه را یک جا به عرض می‌رسانم:

۱ . از همه جدیدتر آن که چند روز پیش ناشر اصلی مجموعهٔ قدیمی‌جات بنده این‌جا بود و به تفقد سری به بنده زد. در میان سخن از این که چاپ جدیدی از ذیل نفثة المصدور در ایران در دست کارست یادی کردم و به مناسبت از اغلاط کثیر چاپ پیشین که حتی پس از یک دور کامل بازخوانی، هنوز هم کم و بیش مواردی پیدا می‌شود تا آن‌جا که حتی صواب‌نامه‌ای نیز ضمیمه به نسخه شد. می‌گفت اگر سی دی کتاب را هنوز زینگ نکرده باشند، می‌تواند ظرف یک روز اغلاط را در متن کتاب اصلاح و سی دی جدیدی با ای‌میل بفرستد که حاجت به غلط نامه جدا نباشد. گفتم فکر می‌کنم دیر شده باشد. با این وجود به نظرم رسید این را به سرکار بگویم.

۲ . چند هفته پیش با جناب شفیعی از دیوان رکن الدین دعویدار قمی که از آخرین کارهای چاپ شده از مرحوم محدّث ارموی بود سخن رفت. خبر نداشت و معلوم شد هرگز ندیده است. در کتابخانهٔ پرینستون هم نیست. تصور می‌فرمایید کسی بتواند نسخه‌ای از آن را برای ارادتمند فراهم کند؟

۳ . در شماره اخیر مجله آینهٔ پژوهش که روز پیش از عید در تهران گرفته بودم و در هواپیما خواندم در مقالهٔ اول، از سی دی نسخه خلاصة الاشعار که آقا سید صادق اشکوری در هند به دست آورده و به صورت سی دی به برخی علاقمندان داده و در حین تحریر مقاله در صدد چاپ فاکسیمیله آن بوده است، سخن می‌رود. با ملاحظه فهرستی که از محتویات آن داده شده، چند برگی از آن برای عیال حقیر مفید است. نمی‌دانم فاکسیمیله در آمده یا نه ولی حتی اگر بتوان یک سی دی آن را به دست آورد بسیار خوب خواهد بود.

۴ . ایام عید که ایران بودم، در نظر داشتم خدمتتان عرض کنم و فراموش کردم: دکتر سید کاظم صباحی (اردبیلی)، پزشک متدین عارف حاذق بلند نظر و آقا منش، طبیب مرحوم آیت الله بروجردی که عکسش در کنار بستر ایشان در هفتهٔ پایانی عمر در بیشتر تصاویر ایشان هست و طبیب چهار نسل از خانواده ما (پدر بزرگ و مادر بزرگ مادریم و والدینم

رحمهم الله و من و برادران و فرزندان ما)، از حدود سال‌های ۱۳۲۵ تا حـدود ۱۳۴۵ مقـیم قم بود و پس از آن هم که به ریاست بیمارستان فیروز آبادی شهر ری منصوب شد و به تهران آمد تا سالیان دراز هفته‌ای یک دو روز در مطب خود در قم بیماران را می‌دید. هنـوز هـم در سن ۸۵ سالگی کاملاً سالم و بر کار خود مسلط است و در مطب خود در نزدیکی چهار راه جمهوری بیماران را مـی‌بینـد و حتـی عمل‌هـای خطیـر جراحـی بیمارسـتان مهـر را انجـام می‌دهد. گاهی که با من از خاطرات قدیم خود صـحبت مـی‌کنـد، مـی‌بیـنم منبعـی بسـیار پرارزش از آگاهی‌ها در تاریخ اجتماعی قم دهۀ سی و چهل عموماً و تـاریخ ورود پزشـکی جدید به قم خصوصاً است. اطلاعاتی که جز در خاطر او دیگر در جایی نیست. از نام‌هایی مانند دکتر اسماعیل‌بیگی که در کودکی بسیار می‌شنیدم و در آن سال‌ها کـه او دیگـر در قـم نبود، آوازه‌اش و نامش را هنوز همه به خاطر داشتند، و دیگرانی کـه در کـودکی دیـده بـودم، چیزها می‌گوید، هم دقیق و هم بسیار شنیدنی. بسیاری از بزرگان قم را هم در آن ادوار دیـده و درمان می‌کرده است. اگر این خاطرات ضبط نشود، بخشی مهم از تاریخ اجتماعی قم در نیمۀ اول این قرن از دست خواهد رفت. کاش بتوانید شخص محترم و وزینی را پیدا کنید که با رعایت کامل حرمت ایشان، اجازه بگیرد که خاطرات ایشان را ضبط و تدوین کند.

با آرزوی سلامت و توفیق برای جناب عالی
مدرسی
۲۰۱۰/۵/۲۵

دوست گرامی

ان‌شاءالله تا حوالی ده تیر خدمت می‌رسم و دو هفته‌ای ایران خواهم بود. امیدوارم در آن فاصله در سفر و از تهران به دور نباشید که بتوانم شما را ببینم.

شماره ۶ پیام بهارستان را دیشب در منزل دانشجویی که برای شام مهمان بـودم، دیـدم و امانت گرفتم و امروز ساعتی بدان می‌پرداختم. مقاله مربـوط بـه افجنگـی تـوجهم را جلـب کرد. به خاطرم رسید دیوان او در کتابخانه ملک ضمن مجموعه‌ای هست. به فهرست آن که در کتابخانه این‌جا هست نظر کردم، حافظه خطا نکرده بود. شماره ۴۹۹۱/۹ اسـت وصـف

شده در فهرست ملک ۸: ۱۵۵-۱۵۶. امّا این که فرموده‌اید او از شاعران نیمه اول یا میانه قرن دهم و شاید حتی نیمه دوم قرن نهم باشد، درست نیست و او دست کم از مردمان نیمه اول قرن نهم است و شاید هم پیش تر. این را از آن رو می گویم که باز به خاطر آوردم سروده‌هایی از او در جنگ قدیم مناقب دانشگاه دیده بودم. به فهرست مراجعه کردم، درست بود و قصائدی از او - از جمله همین قصیده دشت ارژن - در آن جنگ هست: نسخه ۳۵۲۸ دانشگاه وصف شده در فهرست آن ۱۲: ۲۵۴۶-۲۵۴۷. تاریخ تحریر موجود نسخه ۱۲ صفر ۸۴۴ است ولی به خاطرم می‌رسد این تاریخ کتابت چند صفحه آخر بود که تعمیری و تکمیلی است. اصل جنگ شاید قدیم‌تر باشد (مگر آن که کاتب اوراق آخر همان تاریخ اصل را بازنویس کرده باشد). اگر حافظه خطا نکند درود بر امیرمؤمنان در بیشتر جاهای این نسخه کرّم الله وجهه است، نه علیه السلام.

فرموده‌اید ماجرای دشت ارژن از مطالب مورد علاقه و قبول «غلات اخباری» است. چه بهتر بود از تعبیر عامیانه یا مورد علاقه دراویش استفاده می‌فرمودید. یک وقتی خدمتتان صحبت شد که در استعمال این کلمه غلات باید خیلی امساک و احتیاط کرد. خود بنده هم زمانی در اطلاق آن نام دست و دل باز بودم، با آن که سی و اند سال پیش‌تر در مقاله‌ای که حالا در آخر سندیات تجدید چاپ شده، بر لزوم چنان احتیاط تأکید نهاده بودم. در آن مقاله حتی اطلاق غلو بر اخراج شدگان از قم وسیله احمد بن محمد بن عیسی اشعری را نیز ناشی از التباس و اشتباه رجال نویسان متقدم شیعه دانسته بودم که چنان نسبت را در منبعی تاریخی، احتمالاً کتاب عباسی یا چیزی همانند آن، دیده و آن را بر اصطلاح اخص در معنی غلو در فضائل ائمه حمل کرده بودند. با آن که به ظن متاخم به علم، منظور از آن تظاهر به برائت و سبّ خلفاء نخستین است که متفاهم شایع از آن لفظ در استعمال سنی و عمومی در آن ادوار بود.

به یاد دارم که شواهدی بر این معنی و مشابهاتی برای آن عمل از آن عهد هم آورده بودم. احمد بن محمد بن عیسی رئیس قم هم ظاهراً به جبر والی منصوب از قبل متوکل یا دیگری چاره‌ای جز اخراج متجاهرین به تبری از خلفاء نخستین از قم نداشته است. وقتی هم اوضاع مساعدتر و فشار کمتر شد، سر و پای برهنه در تشییع برقی حاضر شد. درست است که عوام

و دراویش، غلوّ در فضائل ائمه اطهار را در امثال همین ماجرای سلمان یا اطلاق امیر النحل بر امیر مؤمنان و نظائر آن دوست دارند ولی اصطلاح غلو و غلات را باید برای آنان گذاشت که از نظر فکری و کلامی، جهان‌بینی خاص غلات را داشته باشند با مبانی نظری و شبه فلسفی آن، نه کسانی که همین جوری و بدون التزام و حتی توجه به لوازم و ملزومات یک سخن چیزی می گویند.

با تجدید تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/۶/۱۹

دوست گرامی

خوشحالم بر دیوان افجنگی آگاهی یافته بوده‌اید، طبعاً با مرور بر خود فهرست چون پریروزها که دنبال جستجوی یادمان ذهنی قدیم خود بودم متوجه شدم نام او [افنجنگی] در فهرست نام‌های مؤلفان فهرست کتابخانه ملک نیامده و ناچار به مدد خاطره محوی که از جلد و جای آن داشتم، تورقی در جلد هشتم کردم و فوراً پیدا شد. تا آنجا که به خاطر می‌آورم، نام او حتی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی منزوی هم نیست. این هم شانس که اسم آدم را خدا افجنگی بکند و جایی هم مذکور نباشد.

جنگ دانشگاه که بنده سی و اند سال پیش از راه مقاله «سه شاعر شیعی» آقای افشار در یادنامه کربن بدان راه بردم قابل چاپ نیست. چه ناسخ آن کم سواد بوده و بسیاری جاها که کلماتی را نتوانسته بود بخواند، بیاض گذاشته است. آن کلماتی را هم که خوانده بسیاری جاها غلط است. ظاهراً کسی از روی نسخه‌ای برای او می‌خوانده و خیلی جاها کاتب کلمه را غلط می‌شنیده و کتابت می‌کرده است. امّا برای مراجعات جناب عالی طبعاً سودمند خواهد بود.

جنگی که عیال آماده می‌کند و به او گفتم پس از اتمام کار برای چاپ خدمت جناب‌عالی بفرستد خیلی رو به راه‌تر و معتبرتر است. اگر یک روزی روزگاری خواستید دواوین شعراء مناقب گوی پیش از صفویه را چاپ کنید، حتماً و قطعاً باید اولویت را به

دیوان ملا لطف الله نیشابوری شاعر سربداران بدهید که هم بعد از شیخ حسن کاشی بهترین مداح آل عبا (ع) پیش از دوره صفوی بوده و هم یک نسخه خیلی خوب از دیوان او به خط شاعر نیشابوری دیگر آن زمان: سیمی که شاگرد ملا لطف الله و کاتبی ترشیزی معروف بوده در کتابخانه ملی تهران هست.

این نسخه را درست چهل سال پیش که سید عبدالله انوار مشغول نوشتن جلد پنجم فهرست بود و من مشغول نوشتن قم در قرن نهم، روی میز او دیدم. هر چند بعدها که آن جلد فهرست درآمد، دیدم «سیمی» را «سمیّ» خوانده و نوشته: کاتب نسخه همنام شاعر یعنی یک لطف الله نام دیگر بوده! در حالی که در سرگذشت ملالطف الله در تذکره دولتشاه صریحاً می‌نویسد که این سیمی شاگرد او بوده و دیوانش را جمع کرده. نصف دیوان منقبت ائمه اطهار است از جمله چند قصیده خوب در مدح حضرت ثامن الائمه که فکر نمی‌کنم مرحوم احمدی بیرجندی بر آن آگاه بوده است. نصف دوم مدائح سربداران است رحمهم الله و تجاوز عن خطیئاتهم، و یک دو تایی هم در مدح تیمور و فرزندان، علی ما ببالی. این ملا لطف الله همان است که قطعه معروف او در وصف بد اقبالی خود از امثال سائره شده:

طالعی باشدم که از پی آب — گر روم سوی بحر برّ گردد
ور روم دوزخ از پی آتش — دوزخ از یخ فسرده تر گردد
اسب تازی اگر مرا باید — اسب اندر طویله خر گردد

الی آخر... مرحوم قاضی نورالله هم شرح حالش را در فصل مناقب گویان اهل بیت پس از شیخ حسن دارد. از همان تذکره دولتشاه هم پیداست که سراینده معتبری بوده است. حالا که دیوان شیخ حسن را چاپ کردید، حتماً در نشر این یک هم اهتمام کنید تا به قول آن ناصبی ملعون قرن ششم (اما درست در عکس مدعای او): «تا ثوابت چهار گردد شش».

الفقیر مدرسی

بعد التحریر - خوشبختانه فهرست ملی تهران در قفسه کتب مرجع در کتابخانه بادلیان آکسفورد هست. شماره دیوان ملا لطف الله ۲۳۲۱ ف است.

وفّقکم الله لمرضاته

۲۰۱۰/۶/۲۱

دوست گرامی

شماره جدید پیام بهارستان را امروز دیدم. نمی‌دانم به سنگ تبریز چند من می‌شد ولی از نوشته هادی خسرو شاهی متأسف شدم. باور نمی‌کردم او و مرحوم میانجی آن‌قدر از استدلالات سنیان بی‌خبر باشند که ندانند منظور طرف از سؤال در باره «حدیث» لعل الله یصلح به بین فئتین من المسلمین چیست و به این سادگی دم لای تله بدهند.

امید است به سلامت باشید. بنده هم بحمد الله خوبم و به زودی در تهران خدمت می‌رسم ان‌شاءالله.

ارادتمند: حسین مدرسی
۲۰۱۰/۶/۳۰

صدیق مکرّم

مزاحمت‌های بنده پایانی ندارد. حق دارید بفرمایید تو که تا سه هفته پیش ایران بودی چرا این کارها را خود انجام ندادی. عجالتاً کسی (جز خودم) به فتوکپی مقاله‌ای از عزیز دولت آبادی در باره جنگ نخجوانی چاپ شده در نشریه کتابخانه ملی تبریز، دوره جدید، سال اول، شماره ۱ (بهار ۱۳۸۳) حاجت دارد. اشدّ احتیاج او به حدود صفحات ۱۰۱ – ۱۱۰ است. اگر به سهولت میسر باشد، موجب دعاگویی او و امتنان بنده خواهد شد. اگر نشود یا دشوار باشد، اطلاع بدهید تا بلکه فکر دیگری برای او بنمایم. از تکرار مزاحمت‌ها عذرخواهم. در این ماه عزیز ملتمس دعا.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/۸/۱۱

صدیق مکرّم

از ارسال مقاله جنگ نخجوانی بسیار سپاسگزارم. در مورد دعوت نامه سؤال کردم گفتند پرینت همین متن ای‌میلی کافی است. در این بلاد اکنون علی الاصول سعی بر حذف کاغذ از مراودات و مکاتبات است و دعوت نامه‌ها را هم معمولاً به همین صورت، یعنی با پست

الکترونیکی می‌فرستند. خود به خاطر می‌آوردم که در مورد دعوت نامه شما نسخه کاغذی هم فرستاده شد ولی کارمندان دفتری بخش مربوط، سابقه‌ای از آن نیافتند و گفتند نه لازم است و نه مرسوم. دیروز سرپرست مرکز علوم انسانی دانشگاه که دعوت کننده از شماست ای‌میلی فرستاده و تاریخ تشریف‌فرمایی را استفسار کرده بود که تا زود است برای رزرو جا در یکی از مهمانسراهای دانشگاه اقدام کند. پاسخ دادم فعلاً دست نگهدارد تا تکلیف ویزا مشخص شود. پیام او را در ای‌میل جداگانه فُروُرد می‌کنم تا فرق احساس مسئولیت این شخص را در حیطه کار خود با برخی از مسئولان خودمانی ملاحظه کنید. مجدداً از لطف شما در ارسال مقاله تشکر می‌کنم.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۰/۸/۱۴

صدیق مکرّم

امید است به سلامت باشید. عیال که دیروز از ایران وارد شد، خبر داد که شماره ۱٦ نامه بهارستان در آمده و در آن تعلیقه‌ایست از آقای جواد بشری بر مقاله آن ژاپنی در شماره قبل در معرّفی مرقّع مجلس. نمی‌دانم امکانی هست که کسی در کتابخانه این مقاله را برای حقیر اسکن و ای‌میل کند یا نه. اگر میسّر باشد بسیار ممنون خواهم شد. در این ایّام و لیالی متبرّک ملتمس دعا هستم. ارادتمند: مدرسی

دیگر آن که شماره تلفن آقای مهندس حسن طارمی را اگر دم دست است، مرحمت فرمایید.

۲۰۱۰/۹/۱

صدیق مکرّم

امشب برای جواب سؤال کسی در باب اجراء حدود توسط فقها در زمان غیبت به یادداشت‌های قدیم که بخش عمده آن در این دو سال اخیر توسط مساعد مهربان به ترتیب الفبائی تنظیم شده است، می‌نگریستم. دو نکته به خاطر گذشت که با جناب عالی در میان بگذارم:

اولاً کسانی را که به چاپ آثار سید حجة الاسلام شفتی اهتمام می‌ورزند، راهنمایی بفرمایید که چاپ مجموعه سؤال و جواب او را در اولویت بگذارند. البته فصل اقامه حدود آن که مبتلابه فعلی بنده در این ساعت است چاپ شده ولی هنوز قسمت اهم آن مجموعهٔ بسیار مفید چاپ نشده مانده است که اصلاً شایسته نیست. همچنان که یک دو نسخه و مجموعه مهم سؤال و جواب فارسی از وحید بهبهانی چاپ نشده مانده است.

ثانیاً در حین تورّق بخش حدود به یادداشت‌های حج که درست پیش از آن است، برخورد کردم و یک دو یادداشت نظرم را گرفت: حجازیه از ابوالشرف محمد بن حسین بن علی حسینی یزدی، سفرنامه حج او در سال ۷۵۷، نسخه مورخ ٧٦٥ آن در آستان قدس ۲/۳۱۲ تاریخ (فهرست آستان قدس ۷: ۱۷۸۹) که البته چند برگی بیش نیست و باید برای مقاله‌ای به کار آید، و انیس الحجّاج از صفی بن ولی قزوینی که در ۱۰۸۷ از بندر سورت هند از راه دریا به جده و مکه رفت، نسخه موزه بریتانیا به شماره آ.آر ١٦٨٦ در ۱۳۱ برگ (فهرست ریو ۳: ۹۸۰). آیا این‌ها را شما چاپ کرده‌اید و من بی‌خبرم؟

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۰/۹/۷

آقای شبیری به برادرم هم فرموده بودند که می‌خواهند با حقیر صحبت کنند. خدمتشان زنگ زدم و صحبت داشتیم. خیلی خوشحال شدم چون چند سال بود صدای ایشان را نشنیده بودم.

سه شنبه دوم نوامبر، هم روز انتخابات مجلسین امریکا هست و هم دومین روز هفته تعطیل میان ترمی پرینستون که هر یک از گوشه‌ای فرا رفته‌اند. بنده هم آن هفته در پرینستون نخواهم بود تا دوشنبه ۸ که باز می‌گردم. الان در تقویم ایرانی می‌بینم که شروع موسم حج هم هست. امیدوارم سفرتان موفقیت آمیز باشد.

با تجدید تحیات

۲۰۱۰/۹/۱۸

صدیق مکرّم

ممنون می‌شوم اگر مطلب زیر را در جایی بگذارید. سابقاً کتابخانهٔ مجلس سایتی در اینترنت داشت که زمانی خود بنده دیده بودم. اگر آن سایت هنوز برجاست شاید بهترین جا برای این متن باشد چون کتاب را هم مجلس تجدید چاپ کرده است. و الامر الیکم

امروز به لطف ایرانشناس فاضل ژاپنی دکتر کازو موریموتو که امسال در پرینستون میهمان دانشگاه ماست، نسخه‌ای از مقالهٔ دکتر کوزوکه شیمیتسو استاد دانشگاه کیوشوی ژاپن در نقد چاپ مرحوم دانش پژوه و چاپ این بنده ناچیز از کتاب «ذیل نفثة المصدور» را دریافت کردم. مهم‌ترین نکته و اساس اصیل قوّت این نوشتهٔ ارجمند آن است که نویسندهٔ آن، اصل نسخهٔ خطی کتاب را در دارالکتب قاهره دیده و در تطبیق با دو چاپ کتاب پی برده است که یک ورق کامل از نسخه در میکروفیلم دانشگاه تهران جا افتاده و جز آن برخی کلمات و جملات که به خاطر آب دیدگی و فرسودگی برگ‌های پایان نسخه در این میکروفیلم خوانده نمی‌شود، در اصل نسخه قابل قرائت است. مقاله به زبان ژاپنی است و هم بدین دلیل جز مواردی که با نقل صورت اصلی فارسی متن، اختلاف اصل نسخه با چاپی‌ها نشان داده شده، از سایر فوائد آن تا این لحظه بهره مند نشده‌ام امّا همین استدراکات در رتبه‌ای از اهمیت است که روا ندانستم در آگاه ساختن دارندگان و خوانندگان هر یک از دو چاپ، لحظه‌ای تأخیر شود.

ورقی که در میکروفیلم دانشگاه جا افتاده برگ ۲۳۳ پ - ۲۳۴ ر است که پس از سطر پنجم صفحهٔ ۳۴۳ چاپ مجلس قرار می‌گیرد به این صورت: [هر سطری اینتر جدا دارد] (۲۳۳ پ) اتابک مظفّر الدین بر فور به همدان آمد. سلطان و امرا که در خدمت او منتظم بودند، روزی چند به همدان و باغ‌ها و طرقات متحصّن شدند مترصّد وصول اتابک علاءالدین پسر اتابک ارسلان ابه بن آق سنقر. اتابک مظفّر الدین بر جانب بغداد منزلی چند برفت. مخلص الدین ابرقوهی شیشهٔ زهر بر مائدهٔ دولت فشاند. دست به قبضهٔ کمان فساد زد و تیرها پرّان کرد. جمال الدین آی ابه را که مخدوم او بود و امیر ارنه را که از مشاهیر بندگان اتابک محمد بود بر مخالفت سلطان اغرا کرد و حلقه بر در غدر زد. سیف الدین

سنقر روس را پیش از آن، جمال الدین آی ابه به استصواب مخلص الدین قصد کـرده بـود و گفتهٔ «قتلت یوم قتل الثور الابیض» یاد نیاورده. سلطان طغرل بدین غدر که تقریر کرده بودند واقف شد. امیر آی ابه و ارنه را (۲۳۴ ر) در بارگاه گرفتند و سیاست کردند. مخلـص‌الـدین این روز مجروح شده، تا دیگر روز مصلوب آمد. سلطان طغرل بر جانب آذربایگان حرکـت فرمود. سلطان سنجر و اتابک مظفّر الدین به امدادی از لشکر امیرالمؤمنین به همدان آمدند. پادشاه‌زاده قتلغ اینانج چون دید که سلطان طغرل بندگان پدرش اتابک محمد را سیاست کرد از همدان روی به ری نهاد. با عمّش اتابک مظفّـر الـدین موافقـت نمـود. امیـر اسفهسـالار نورالدین و آلب آق سنقر را پیش از حرکت سلطان طغرل به مازنـدران، اتابـک مظفّـرالـدین ایالت ری فرموده بود. به وقت آن که پادشاه‌زاده قتلغ اینانج به سبب قتـل بنـدگان پـدرش از سلطان طغرل مفارقت نمود امیر اسفهسالار نور الدین را خـلاص داده شـهر قـم در اعتـداد دیوان او آمد. صدر بدر الدین عبدالصمد زنگانی کدخدای (۲۳۴ پ) او بود. اثر کفایـت او نقش سکه آمد بر دست مطلای جهان.

موارد دیگری که به مدد خواندن این دانشمند از روی اصل نسخه تصحیح می‌شود، بدین قرار است:

- صفحهٔ ۲۶۶، سطر ۳ (چاپ مجلس): میان دود روزگار، فرّ او روشنی روز بود.
- همان صفحه، سطر ۷-۹: شوکت او بیش از آن بود که بر آن چه امیر اینانج کرد اغضا کردی. نظیر خویش جز در آینه و آب ندیدی. امیر اینانج مدتی در ری محاصر شد. متـنفّس و متعلّقی نداشت.
- همان صفحه، سطر ۱۶: سمن او خار شد.
- صفحهٔ ۳۰۴، سطر ۶: پایهٔ او تا حدّی بود که با وجود او فقر و فاقه نزدیک آن بود کـه بی‌نشان شود.
- صفحهٔ ۳۰۸، سطر ۳: در درگاه معروفی نیست.
- همان صفحه، سطر ۱۵ - ۱۶: پیشکش خدمت او کند.
- صفحهٔ ۳۰۹، سطر ۱۱ - ۱۲: جماعتی بی‌آلت که در دیـوان، بانـگ در دهـی خـراب می‌کردند.

- همان صفحه، سطر ۱۶: احوال دیوان انشا بر این جمله است که یاد کرده می‌آید.
- صفحهٔ ۳۱۰، سطر ۱۲: صدیق صدوق کنت عن قوسه ارمی.
- صفحهٔ ۳۱۲، سطر ۳: پلی باشد از آن سوی رود. واجب کند که کتّاب جهان.
- صفحهٔ ۳۱۴، سطر ۶: و الاّ صاحب علم و قلم است.
- صفحهٔ ۳۴۱، سطر ۴-۵: که ناقد زر ناسره بیفکند. هلال اهل عالم بـه مکـان او بـدر کامل شد. قدر اهل علم جز عالم نداند.
- صفحهٔ ۳۴۳، سطر ۱۵: در دست لشکر پادشاه‌زاده قتلغ اینانج. به وقت حضور اتابک
- صفحهٔ ۳۴۴، سطر ۸: آب قارورهٔ بیمار بدان پاکی نباشد که طبیب را بر وی نـاز بایـد کرد(؟)

۲۰۱۰/۱۰/۸

امیدوارم در صحت و سلامتی کامل باشید

امروز مشغول خواندن کتابی با نام آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی به روایت اسناد ساواک بودم. در مجلد سوم ص ٤٢ به این سند برخوردم که حدس می‌زنم بـه نوعی مربوط به حضرت عالی است.

اخیراً (تاریخ دقیق نامعلوم) بنا به دعوت یکی از مقامات هندی (مشخصـات نـامعلوم) فرزند ارشد آیت الله مرعشی به همراهی یکی از طلاب به نـام سـید حسـن (کـذا) مـدرس یزدی به هندوستان عزیمت و مبالغ زیادی پـول و هـدایا جهـت حـوزه علمیـه قـم دریافـت نموده‌اند و همچنین تعداد ۲۸ صندوق حاوی کتب خطی و چاپی با ارزش جهـت اسـتفاده در کتابخانه جدید آیت الله مرعشی در قم تحویل گرفته و به ایران ارسال کرده‌اند.

[دوست گرامی]

سلام علیکم شماره کارتن‌ها درست است امّـا بقیـه اطلاعاتشـان از همـان قبیـل است که موجب سقوط نظام سلطنتی شد! مدرسی یزدی (روضه‌خوان و دعانـویس و مـلازم

مرحوم آیت الله مرعشی، فرزند آقا سید حسن مدرس یزدی پیشنماز معروف «پـایین شـهر» قم و پدر هشت روضه‌خوان اصلی شهر) که در خطّ علوم غریبه از نوع هندی آن کار می‌کرد و پس از اطلاع بر سفر آقا محمود اصرار داشت و بنا هم بود که همـراه باشـد، مـآلاً نیامـد. ضبط سند ساواک از نام همسفری آقا محمود ظاهراً تلفیقی از ما وقع خـارجی (کـه همـراه سفر منحصر به طلبه جوان گمنامی شد) با یک اطلاع قبلی از نام همراه (دعا نویس مشهور شهر، پسر سید حسن مدرس یزدی روحانی شناخته شده) است کـه مشـابه آن را در تـاریخ طبری و ابن‌اثیر هم فراوان می‌توان دید تا چه رسد به گزارش خفیـه‌نـویس سـاواک! مؤیّـد و منصور باشید.

۲۰۱۰/۱۰/۱۱

صدیق مکرّم

مدتی است می‌خواهم عرض کنم ولی هر بار فراموش می‌کنم: در این دو سه سال چنـد کتاب خوب به زبان انگلیسی در ارتباط با تاریخ ایران چاپ شـده کـه شایسـته اسـت افـراد شایسته‌ای را راهنمایی کنید به ترجمه آن اهتمام ورزند. فعلاً به خصوص ایـن دو کتـاب مـدّ نظر است: یکی کتاب خانم ماریا سابتِنلی (همان که پارسال ویژه نامه مجله مطالعات ایرانی آکسفورد را در باره ملا حسین کاشفی گردآوری و ویراستاری نمود) در بـاب تیموریـان کـه بهترین کتابی است که تا این زمان در باب آن سلسله دیده‌ام با این عنوان:

Maria E. Subtelny: Timurids in Transition: Turko-Persian Politics and Acculturation in Medieval Iran

و نسخه دیجیتال آن لاین آن در این لینک هست :

http://books.google.com/books?id=QqryxbUEkbUC&printsec=frontcover&dq=maria+subtelny&source=bl&ots=-LsKhS-SZG&sig=۱Z۰ouhe۷j۱۴VI۳۵O۴Tm-UKP۷JIM&hl=en&ei=YvnATLSlG۸GC۸gacpozbBg&sa=X&oi=book_result&ct=result&resnum=&۸ved=۰CC۴Q۶AEwBw#v=onepage&q&f=false

و دیگر کتاب تاریخ اصفهان در دوره سلجوقی از داوید دوراند-گِدی که تـازه در آمـده و

کتاب خوبی است – البته نه در سطح کتاب پیش – با این عنوان:

Durand-Guedy: Iranian Elites and Turkish Leaders: A History of Isfahan in the Saljuqid Period David

مشخصات آن در این لینک هست :

http://books.google.com/books?id=7mWjGAAACAAJ&cd=1&source=gbs_ViewAPI

و بعید نمی‌دانم که نسخه دیجیتال آن هم روی اینترنت باشد. هر دو کتاب برای رشته تحقیقات خود جناب عالی هم سودمندند.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/۱۰/۲۲

این نکته را هم اضافه کنم که چنان که خود می دانید از فوائد تحقیقات خارجیان – به خاطر حوصله و کنجکاوی علمی‌شان – یافتن متونی است که ما خود آن‌ها را گم شده می‌انگاشتیم. مثلاً نصرة الفتره عماد کاتب یعنی ترجمه عربی نفثة المصدور شرف‌الدین نوشیروان که کتاب ابوالرجاء قمی ذیل آن است و همه می‌پنداشتیم قرن‌هاست گم شده و تنها مختصر بنداری از آن در دست است، از همین کتاب دوران – گِدی معلوم شد نسخه‌ای از آن به شماره ۲۱٤۵ عربی در کتابخانه ملی پاریس (بیبلیوتیک ناسیونال) هست که کاش کسی آن را به صورت فاکسیمیله چاپ می‌کرد.

۲۰۱۰/۱۰/۲۲

صدیق مکرّم

دیشب بحمدالله به سلامت به پرینستون رسیدم. در میان راه به خاطرم رسید استدعا کنم اگر راهی برای فرستادن فهرست مجلات فارسی پیدا شد، نسخه‌ای نیز از تفسیر کتاب الله که سفر پیش ذکر نمودید امّا هنوز ندیده‌ام ضمیمه فرمایید.

ایّام عزّت مستدام باد
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۰/۱۱/۸

صدیق مکرّم

شنبه گذشته در خدمت عالی سخن از نسخه جدید الاکتشاف تاریخ آل سلجوق عماد کاتب (یعنی نصرة الفتره، ترجمه عربی نفثة المصدور شرف الدین نوشیروان که کتاب ابوالرجاء قمی ذیل آن است و همه می‌پنداشتیم قرن‌هاست گم شده و تنها مختصر بنداری از آن در دست است) به میان آمد. آقای مطلبی کاشانی که تشریف داشتند از شماره آن استفسار کردند که به خاطر نداشتم. الان مجدداً مقاله داوید دوران- گِدی را که سه چهار صفحه از آن نسخه در آن چاپ شده یافتم. نسخه شماره ٢١٤٥ عربی در کتابخانه ملی پاریس (بیبلیوتیک ناسیونال) است. چون نشانی ای‌میل آقای کاشانی الان در دسترسم نیست (با آن که قبلاً محبّت کرده و ای‌میل فرستاده بودند ولی مساعد محترم نتوانست پیام ایشان را پیدا کند) خواهشمندم همین دو سطر را برای ایشان فُرُورد بفرمایید.

با تجدید مراتب ارادت دیرین
حسین مدرسی
۲۰۱۰/۱۱/۱۴

صدیق مکرّم

امید است به سلامت باشید. یکی از دانشجویان پیشین که رساله‌اش را چندین سال پیش با این بنده در باره گرایشات کلامی در کوفه قرن دوم نوشت و اکنون آن رساله زیر چاپ است، برای روی جلد آن در جست و جوی عکس قابل چاپی از بنای قبلی مسجد کوفه است که حالا خراب کرده‌اند. تصاویری که در موسوعه عتبات و سایر کتب چاپی هست قابل استفاده نیست. آیا سرکار مستطاب عالی از وجود تصویر قابل استفاده‌ای در هیچ جا سراغی دارید؟

با تحیّات : مدرّسی
۲۰۱۰/۱۲/۵

به عرض می‌رساند

ساعتی پیش عریضه‌ای در باره نسخه منشآت سنا خدمت عالی فرستادم. الساعه عیال – که چنان که قبلاً حضور عالی گفته‌ام مقاله‌ای به انگلیسی در باره حج گزاری زنان نوشته کـه در یکی از شماره‌های امسال مجله ایرانیان استادیز نشر می‌شـود – گفـت از آشـنایی شـنیده است که شما سفرنامه دیگری از خانمی به نام شاه جهان بیگم – اگر حافظه من در ضبط نام اشتباه نکرده باشد – چاپ کرده‌اید. مقرر شد بنده به نیابت از جانب سنیّ الجوانب ایشان از حضور عالی استعلام کنم که این سفرنامه را در کجا چاپ فرموده‌اید و اگر به شکل مقالـه و در نشریه‌ای بوده، آیا به مرسوم مقالات این سوی دنیا بـه صـورت آنلایـن در اینترنـت قابـل دسترسی هست یا خیر.

۲۰۱۱/۱/۲۹

سلام علیکم و رحمة الله و اسعد الله ایّامکم

بسیار ممنونم. بدون مشکل باز شد. کاش حالا که به برکت ارشاد و اهتمام جناب عالی این همه متون و فهارس و دواوین و سفرنامه نشر می‌شود تنی چند از جوانـان و دانشـجویان صاحب استعداد را راهنمایی می‌فرمودید که به احیاء و نشر دو رشته دیگر از مواریـث کهـن بپردازند : یکی این مجامیع منشآت که بسیاری از آن‌ها ارزش ادبی و تاریخی بی نظیـر دارد (ببینید همان مجموعه اردوبادی دانشگاه که سرکار مسـتطاب عـالی سـفرنامه منظـوم حـج زوجه میرزا خلیل را از آن گرفتید، چه منبع بی نظیری از اطلاعات تاریخی است و چه مایـه در تحقیقات تاریخ اجتماعی اواخر عهد صفوی کارساز است)، و دیگـر تـک نگاری‌هـا در باره شهرها به خصوص همان مجموعه شش یا هشت جلدی ناصری – به اضـافه سـه جلـد دیگر آن که در ملک هست و متفرقاتی در جاهایی دیگر – که شما نیشابور و بنـده قمیـات و مسیح ذبیحی گرگانیات و افشار یک رساله کاشان و باستانی یکی از رسائل کرمان آن را نشر کردیم و کردند. این هم می‌تواند سلسله‌ای بسیار مفید شود.

با سپاسگزاری مجدد و آرزوی توفیق
مدرسی
۲۰۱۱/۲/۱٤

دیروز عرض کردم اهل استعداد را به اهمیت مجامیع منشآت ارشاد فرمایید. الساعه در اثر گران قدر آقای درایتی می‌بینم در جلد دهم، صفحه ۱۷۳ ذیل معرفی منشآت کتابخانه دائرة المعارف ذکر سه نشان راه حجاز یا کعبه آمده است. نمی‌دانم جناب عالی این اسناد امیر الحاج را که شمار قابل توجهی از آن به تفاریق در این گونه مجموعه‌ها آمده در جایی گردآوری و نشر کرده‌اید یا خیر (هر چند حجاز گاه می‌تواند به معنی نوای موسیقی هم باشد امّا نه در مورد شیخ الاسلامی تقی الدین جامی یا میر سید غیاث الدین مشهدی چنان که در این‌جا). اگر تاکنون انجام نداده‌اید در خاطر داشته باشید.

۲۰۱۱/۲/۱۵

[بنده نوشتم:]

درگذشت استاد افشار را خدمت شما تسلیت عرض می‌کنم.

[ایشان نوشتند:]

بنده هم این ضایعه را خدمت جناب عالی تسلیت می گویم. نوشته‌تان هم بسیار خوب بود. اگر خود افشار بود و می‌خواند خرسند می‌شد. خبر ناگوار را همین نیم ساعت پیش شنیدم و این نیم ساعته، یادآوری خاطرات چهل سال کامل دوستی‌ام با او (دقیقاً از پاییز ۱۳٤۹) مرا رها نمی‌کند.

یادش گرامی باد

۲۰۱۱/۳/۱۰

صدیق مکرّم

این یک دو روز در گوشه‌ای از دنیا هستم که دسترسی به هیچ کتابشناسی و فهرست ایرانی و اسلامی ندارم. امروز عصر کسی که اهل فضل و آشنا با متون اسلامی قدیم است، درخواست می‌کرد یک تفسیر قدیم چاپ نشده از دانشمندی صاحب نام به او پیشنهاد کنم که تصحیح و چاپ کند. فتح المنّان فی تفسیر القرآن قطب الدین شیرازی فیلسوف را – که

سال‌ها پیش نسخه‌ای از جلد اول آن را دیده و شگفتا که برای کنفرانس او که چند سال پیش در شیراز بود، کسی همت نکرد لااقل همان یک جلد را چاپ کند - در خاطر آمد و پیشنهاد کردم امّا هر چه فکر کردم یادم نیامد آن نسخه را کجا دیده بودم. اگر لطف کنید در فهرست متحد المآل آقای درایتی برای ایران و یکی از کتابشناسی‌های تخصصی قرآن زیر همان نام نگاهی افکنده و ارادتمند دیرین را مطلع فرمایید، بسیار ممنون می‌شوم.

اجرکم عند الله
ارادتمند: حسین مدرسی

سلام

متاسفانه، نه در کار آقای درایتی و نه در سایت آقا بزرگ، نامی از این کتاب دیده نمی‌شود. ذیل نام قطب الدین شیرازی در مجلد یازدهم فهرست درایتی هم از تفسیری از وی یاد نشده - نه با این نام و نه نام دیگر - جز شرح مشکلات کشاف که نسخه‌ای در کتابخانه مجلس دارد. باز هم دنبال خواهم کرد امّا حضرت عالی هم قدری به ذهن مبارکتان فشار بیاورید، شاید در کتابخانه‌ای خصوصی آن را دیده‌اید. در خدمتم ...

دوست عزیزم

از راهنمایی شما بسیار ممنونم چون پس از وصول پاسخ عالی به دستیارم در پرینستون ای‌میل کردم که کتابشناسی‌های قرآن را بررسی کند. سر شب جواب داد که هیچ عرب و عجمی چنین کتابی برای ملا قطب ذکر نکرده است. وقتی از کمک این گونه منابع مأیوس شدم مثل بچه آدم نشستم و فکر کردم که چند سال است با این نام آشنایی دارم. دیدم از پیش از انقلاب است. ناگهان به خاطرم رسید شاید در دارالکتب قاهره دیده باشم. به مساعد محترم تلفن کردم فهرست دارالکتب را نگاه کند و فوراً پیدا شد: جلد اول، صفحه ۵۲ با تصریح به این که نسخه، جلد اول است. اگر ده شتر سرخ موی به من می‌دادند (کما فی البخاری: لإن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر لک من حُمُر النعم) این قدر خوشحال نمی‌شدم (بلکه تازه اول بدبختی بود که این همه شتر را کجا جا بدهم). به هر حال، توصیه

حضرت عالی بود که بنده را بر سر غیرت آورد و مشکل را حل کرد.

با تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۱/۳/۱٤

صدیق مکرّم

دیشب به پرینستون و کتابخانه خود بازگشتم و امروز به انگیزه کنجکاوی نظری به فهارس دم دستی در باره تفسیر مورد بحث افکندم. معلوم شد دو دوره کامل بیست جلدی و مجلداتی متفرق از آن در سلیمانیه استانبول و نسخه‌های متفرقی در کتابخانه دانشگاه آن شهر هست. با توجه به مرتبه و شهرت علمی مؤلف انتظار دارم که تفسیر مهمی باشد. کوشش خواهم کرد که دانش پژوه علاقمند را به تصحیح متن کامل کتاب تشویق کنم. ولی اکنون یک سؤال به خاطرم رسید: به فرض کسی چنین همتی بکند آیا مؤسسه‌ای در ایران علاقمند یا تواناست که نشر یک دوره تفسیر از دانشمندی ایرانی از قرن هفتم را عهده دار شود؟

۲۰۱۱/۳/۱۸

[پاسخ بنده]

در حال حاضر وضعیت نشر در ایران خوب و توجه به نشر میراث کهن نیز جدی به نظر می‌رسد. به علاوه مؤسسات قرآنی فراوانی هم در قم و تهران هست که علاقه مند به این کار هستند. چنین اثر مهمی یقیناً زمین نخواهد ماند و باید هرچه زودتر این کار انجام گیرد. شگفت است که تاکنون کسی به این خیال نیفتاده است. در باره ویزا هم عرض کنم که تا این لحظه هیچ خبری نیست و بنابراین از آمدن در این ایام گذشته است تا خداوند چه بخواهد.

صدیق مکرّم

ان‌شاءالله به سلامت باشید. برنامه بنده امسال هم مقرّر است که مانند بیست و چهار سال گذشته باشد. یعنی تا روز ۵ اردیبهشت در پرینستون باشم، سپس آکسفورد تا اواخر

خرداد (به استثناء ۲۲ تا ۳۱ اردیبهشت که یک هفته‌ای برای امتحانات به پرینستون باز می‌گردم)، سپس ایران تا ۱۰ تیرماه، سپس بازگشت به امریکا. اگر برای جناب عالی امکان داشته باشد که ده روز آخر اردیبهشت به این سو قدم رنجه فرمایید، در خدمت خواهم بود. الان با متصدی مرکز علوم انسانی صحبت کردم آن‌ها هم مشکلی ندارند. اگر بعد بخواهید تشریف بیاورید، برای آنان دشوار می‌شود چون تابستان کسی در پرینستون نیست که سفر جناب عالی عنوان آکادمیک داشته باشد. مقاله‌ای که ارسال فرمودید نیز زیارت شد. قدیم‌ترین مورد آن را از خلاصة التواریخ به یاد می‌آورم که اگر درست به خاطرم مانده باشد از شیخ بهائی نقل می‌کند. بعد از آن هم دیگران گفته‌اند و ظاهراً باور اجتماعی بوده است. در یک پاورقی که در جلد دوم زمین دارم (۲۲۲-۲۲۳ پاورقی ۸۴) برخی منابع را ذکر کرده‌ام ولی بیش از این‌هاست. مرحوم دانش پژوه هم مواردی را در فهرست‌های خود به خصوص فهرست دانشگاه و اگر درست به خاطر داشته باشم در مقالۀ خود در بارۀ شاه طهماسب داشت.

با تجدید تحیّات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۱/۴/۱

[بنده نوشته‌ام:]

در آن وبلاگ چندین شرح احوال هست از جمله عبدالله انوار و دیگران. لابه‌لایش اشعار و تصاویر و طرح‌ها و یک جا نیز شرح حال حضرت عالی با تصویر مبارک و فهرست آثار. درست است در قدم اول درویش عبدالمجید مرحوم است. صبر بفرمایید تمامی آن صفحه دانلود شود، آن وقت صفحه را ادامه دهید و پایین بیایید. جوینده یابنده خواهد بود.

[ایشان جواب دادند:]

زندگی نامه و شمایل مبارک زیارت شد! نمی‌دانم به چه جرمی آن مظلوم بینوا را بیرحمانه «آیت الله» خوانده‌اند؟ حتی موقعی که طلبه بود غایت قوت سیر او در مدارج کمال «ثقة

الاسلام» بود که بعداً «سقط الاسلام» شد. حالا که دیگر طلبه هم نیست مگر از باب اطلاق مشتق علی من انقضی عنه المبدأ.

۲۰۱۱/۴/۲۳

صدیق مکرّم

از این که تا این ساعت که بعد از نیمه شب یکشنبه به وقت ترکیه است، ای‌میلی از شما نرسید، مکشوف شد که این جماعت امروز ویزای شما را صادر نکردند و طبعاً مسأله سفر جناب عالی به فرصت بعد موکول شده است. همان طور که قبلاً عرض شد بنده به آن‌چه برای شما اصلح و اوفق است، خرسندترم. مع ذلک ساعتی پیش که تقریباً مشخص شد دیگر در این ولا سعادت دیدار نخواهم یافت اندکی اندوهگین شدم که چرا با وجود برنامه‌ریزی درست و تعیین فرصتی دو ساله، سرانجام تقدیر با تدبیر موافق نیفتاد و پرینستون نیز مانند هاروارد – پانزده سالی پیش‌تر – از نعمت وجود عالی بی‌بهره ماند. تلفنی که همین چند دقیقه پیش شد، به این حیرت پایان داد و مصلحت کار را آشکار ساخت.

توضیح این اجمال آن که بنده در اواخر ماه پیش، یک هفته‌ای پیش از سفر آکسفورد، ناگهان مبتلا به خونریزی داخلی شدید شدم که منبع آن به وضوح معده یا اثنی عشر بود. با مراجعه سریع به طبیب و آزمایش فوری آندوسکوپی از راه گلو، معلوم شد که دو زخم در جدار معده به خون فشانی پرداخته‌اند. به احتیاط آن که منشأ زخم موضوع دشواری نباشد، از جدار معده نمونه‌برداری کردند که در آزمایشگاه بررسی و نتیجه را اطلاع دهند و برنامه دوا و درمانی هم برای حقیر گذاردند که به مدت سه ماه – قابل تمدید به شش ماه – به مداوا مشغول باشم. دقائقی پیش با آن که شنبه و آخر وقت بود، از دفتر طبیب تلفن کردند که باید روز چهارشنبه و پنج شنبه برای یک سلسله آزمایش‌های اضافی در بیمارستان باشم. مصلحت تأخیر صدور ویزا و سفر شما ظاهر و مصداق کریمه «عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم» نمودار شد چون اگر این‌جا تشریف داشتید، از این که به جبر طبیب از فیض حضور آن عزیز باز می‌ماندم، بیش از عدم مساعدت تقدیر با اصل سفر شما، افسرده و اندوهگین می‌شدم. امّا تا تابستان ان‌شاءالله این مختصر نقاهت رفع شده و امکان

مصاحبت بیشتر با آن دوست گرامی فراهم خواهد بود.

امیدوارم بقیه اقامت ترکیه و مراجعت به ایران به خوبی و سلامت بگذرد و این ارادتمند دیرین را توفیق دیدار شما در تهران در اواخر خرداد روزی گردد.

با تجدید تحیات

۲۰۱۱/۵/۱۵

با سلام خدمت دوست و سرور ارجمند

زبانم در تشکر از این همه محبت و لطف شما در حق بنده و جعفر قاصر است. بابت محبت صمیمانه شما از عمق دل سپاسگزارم. ان شاءالله که بتوانم جبران کنم. البته اگر زحمت بود، فرصتی شد تا از محضرتان استفاده کنم و شایستگی‌های شما را بهتر دریابم. خداوند بر توفیقات شما و خانواده گرامی و نورچشمان بیش از پیش بیفزاید و فرصت خدمت به مکتب اسلام و تشیع را بیش از پیش نصیب حضرت عالی گرداند.

ارادتمند

[جواب]

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش. قدم رنجه فرموده و بر دوستدار دیرین منّت نهادید. جای شما اکنون بسیار خالی است. کاش می‌شد بر سر راه بازگشت نیز تفقدی از این ارادتمند می‌فرمودید. بنده‌زاده متین که از من نسبت به فرودگاه کِنِدی نیویورک قریب‌العهدتر است، گفت برای چند ساعت توقف در آن‌جا نیازی به خروج ندارید، فقط از ترمینال داخلی به ترمینال داخلی نقل مکان کنید و پس از تسلیم بار به هواپیمایی امارات و گرفتن کارت خروج به نمازخانه ترمینال بروید که جایی است بسیار بی‌مشتری و آرام و مناسب، هم برای مطالعه و هم برای خواب! البته اگر جماعت مؤسسه آقای خوئی عمل به وظیفه کنند، مرجّح است بدون تردید.

مطلب مربوط به اقامت پیغمبر در مدینه در دوره‌ای که در رضاع و حضانت حلیمه سعدیه بودند با همان ارجاع «جمال قریش و فصاحة سعد و حلاوة یثرب» در ثمار القلوب

ثعالبی، صفحه ۲۸ چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم است و بنده هم به اقرب احتمال آن را در همان کتاب دیده بودم چون مطالب صفحات قبل و بعد هم به نظر آشنا آمد.

امیدوارم ایام در کارولینا به خوبی و خوشی سپری شود و کارهای فردا نیز به خوبی پیش رود.

با تجدید تحیّات

۲۰۱۱/۸/۷

دوست عزیز ارجمندم

فایل را به ضمیمه می‌فرستم. در مورد شیخ یوسف بنّای اصفهانی به خاطرم رسید که نام شخصی به این نام را در کتیبه‌ای در مسجد جامع اصفهان دیده و گویا در یادداشت نقدیه مختصری که بر کتاب لطف الله هنرفر قریب چهل سال پیش در وحید نوشتم، جزء یک دو موردی که کتیبه‌ای را درست نخوانده بود، یاد کردم (یا شاید آن بنّاء دیگری بود؟). به هر حال مراجعه کردم و نام او را در ص ۹۵ یافتم ولی این یوسف بنّا متأخّر است، چه کتیبه تاریخ ۹۳۸ دارد. امّا هنرفر در پاورقی ص ۱۲-۱۳ راجع به محله شیخ یوسف بحث کرده و می‌گوید او نیای مادری ابونعیم بوده که نام او بر لوح مزار قدیم ابونعیم چنین آمده بود: «... الشیخ الحافظ المؤمن الثقة العدل ابونعیم احمد بن محمد بن عبدالله سبط احمد بن یوسف البنّاءالاصفهانی...» و می‌گوید که قبر این شیخ احمد صوفی بنّا در محلّه شیخ یوسف از محلات قدیم اصفهان می‌باشد. این شیخ یوسف هم طبعاً از مردمان اواخر قرن سوم و اوائل چهارم بوده و شیخ یوسف ما جز این هر دو خواهد بود. والله اعلم

۲۰۱۱/۸/۹

این مطلب چند سال است روی اینترنت است. پردازنده این داستان و چندین داستان خیالی دیگر در مورد رابطه مرحوم حسابی با اینشتاین، فرزند مرحوم حسابی است که گویا ایرج نام دارد. اصل ماجرا این است که مرحوم حسابی در خاطره‌ای از خود در زمان حیات اشاره‌ای دارد که وقتی دانشجو بوده و به نوشتن رساله دکتری خود اشتغال داشته از اینشتاین

وقت می‌گیرد که با او ملاقات و در باره موضوع کار و تحقیق خود سؤالاتی بنماید. اینشتاین هم وقت می‌دهد و حسابی سفری به پرینستون آمده و ساعتی سؤالات خود را با او مطرح می‌کند و جواب می‌گیرد. فرزند حسابی پس از فوت والد ماجد، از آن ملاقات یک ساعتی، ماجراها پرداخته است که نقیب الممالک شیرازی (قصه گوی ناصرالدین شاه و خالق امیر ارسلان نامدار و اکثر افسانه‌های متداول دیگر) باید پیش او سر تعظیم و بندگی فرود آورد. تا جایی که اینشتاین را بر سفره هفت سین ابوی حاضر گردانیده و انجام تمام تشریفات نوروزی و رسوم ایرانی را بدو تعلیم داده و چه سخنان که بر زبان او ننهاده است. این قصه عجیب و غریب اینشتاین و مرحوم بروجردی که همه نام‌ها و نشان‌های آن از واردات خاطر شریف همان آقا زاده مکرّم است نیز در همان روال است. جالب آن که شنیده‌ام بازماندگان بیت مرحوم بروجردی هم آن را باور کرده و یا چون به هر حال بی ضرر بل برای نام بزرگ خاندان سودمند پنداشته‌اند، آن را در وب سایت خود نهاده‌اند! دو سال پیش هم پوستری چاپ کرده بود که ابداع و اختراع همه چیز (از انرژی هسته‌ای تا کالسکه و گاری) و همه مؤسسات را در ایران به پدر مرحوم منتسب داشته بود. شادروان افشار در سفری که در آذرماه سال ۸۸ به پرینستون آمد و یک هفته‌ای نزد آقای شفیعی ماند، نسخه‌ای از آن پوستر همراه آورده و در مجالس برای مطایبه و ادخال سرور می‌خواند و می‌خندید. نسخی هم از روی آن فتوکپی گرفت و به همه دوستان از جمله مخلص داد که به یادگار نگه داریم. نمی‌دانم با نسخه خودم چه کردم ولی شایسته است به پاس ظرفیتی که آن فرزند نمونه در همان یک اثر نشان داده پس از رحلت بنای یادبود معتبری بر مزار او بنیاد نهند. عجب دنیایی است.

۲۰۱۱/۸/۱۷

تاریخ سفر آخر افشار را به پرینستون آذر ۸۸ نوشتم ولی گویا دهه اول اسفند بود. به یاد دارم که دو سه هفته‌ای پیش از آغاز سال نو بود که برای سال نو نزد فرزندان به لس آنجلس رفت ولی به خاطر ندارم سال نو میلادی بود یا ایرانی. امان از پیری و نقصان حافظه! آقای شفیعی طبعاً به یاد دارد.

۲۰۱۱/۸/۱۷

در دفتر یادداشتم نوشته‌ام نسخه شماره ١٠٣٦ گوهرشـاد، فهرسـت آن ٣: ١٤٢٠. حـالا اگر با این نشانی یافت نشود، معلوم می‌شود در موقع یادداشت فهرسـت دیگـری هـم کنـار دستم بوده و مطلب را در آن دیگری دیده و به این یک منسوب داشـته‌ام. چنـین ابتلائـات از حواس‌پرتان بعید نیست!

در مورد بیاض ترسل و منشآت مرعشی فراموش کردم بگویم که گردآورنده آن قمی بـوده و مطالب مفید برای قم پایان دوره صفوی دارد. از شش جلد مجموعه ناصری وزارت دارائی (اکنون در میراث فرهنگی) و دو جلد ملک، تنها بخش چاپ شده دیگر که اکنون بـه خـاطر می‌رسد یک رساله مربوط به کاشان است که مرحوم افشار در پایان جلد ۲۲ فرهنـگ ایـران زمین پس از قمیات بنده چـاپ کـرد. ولـی از اصـل مجموعـه کـه بـه دسـتور متحـدالمآل ناصرالدین شاه به حکام بلاد برای تدوین مرآت البلدان ناصری فراهم شـده بـود، جلـدهای دیگری هم مانند رساله نیشابور مسجد اعظم به صورت پراکنده در کتابخانه‌های دیگر هست که مستقلاً چاپ شده:

یکی نسـخه شـماره ٤٢٥٩ کتابخانـه ملـک مشـتمل بـر تـاریخ و جغرافیـای کرمـان از احمدعلی خان وزیری که باسـتانی پـاریزی در دو کتـاب: «جغرافیـای کرمـان» و «تـاریخ کرمان» چاپ کرد، یکی «نصف جهـان فـی تعریـف الاصـفهان» جنـاب اصـفهانی چـاپ ستوده، و یکی هـم «مرآت القاسان» ضرابی چاپ افشار با نـام تـاریخ کاشـان. بـرای لینـک مقاله هم بسیار ممنون.

ملتمس دعا

۲۰۱۱/۸/۱۹

[پاسخ من]

بسیار سپاسگزار. تصویر دو نسخه ملـک را در بـاره رسـاله‌های جغرافـی دوره قاجـاری گرفتم امّا تاکنون موفق به گرفتن نسخه‌های معرفی شده توسط آقای افشار در میراث فرهنگی نشده‌ام. در واقع رابطی برای گرفتن آن‌ها نیافته‌ام، امّا دنبال هستم. آنچـه مسـلم چـاپ شـده بخش قم، استرآباد و نیشابور است، نمی‌دانم بخش‌های دیگری هم چاپ شده است یا خیر. از نامه‌های پفاندر در فهرست گوهرشاد خبری نیافتم. در سایت آقا بـزرگ هـم جسـتجویی

کردم. نمی‌دانم دم دست آدرس دقیقی از آن در اختیار دارید یا نه. در هر حال اگر یافتید لطفاً اطلاع دهید. این روزها کتابخانه کتاب منشآت تفرشی را برای اساس تنها نسخه وین چاپ کرده است که امیدوارم بتوانید از طریقی به دست آورید یا در فرصت مناسب بنده تقدیم کنم.

۲۰۱۱/۸/۱۹

دوست عزیز

امشب برای اطمینان از صحت مطلبی که در باره جنگ ظهیرا تفرشی به جناب عالی گفتم، به مجموعه آشنایی با چند نسخه خطی نظری افکندم. خیلی سال بود که آن کتاب را نگشوده بودم. همان طور که عرض کردم نسخه در اختیار سید مهدی لاجوردی بود و در فهرست چهل نسخه از کتابخانه او ذکر کرده بودم. آخرین بار که سید محمود مرعشی را دیدم گفت لاجوردی بخش اعظم کتاب‌های خود را به عنوان این که کلّ مجموعه اوست به قیمت گزاف به مؤسسه اشکوری داد امّا نسخ ممتاز خود را نگه داشته بود که به کتابخانه ما فروخت. جنگ ظهیرا را ذیل شماره ٣٦ آورده و نوشته‌ام ارزنده است و باید درست تحلیل شود. به یاد دارم که لاجوردی نگذاشت درست ببینم و فقط یک یادداشت سریع برداشتم. ارزش دارد که از سید محمود و اشکوری در باب آن سؤالی بفرمایید. در تصفح سریع فهرست کتاب‌های لاجوردی، دو نسخه دیگر هم توجهم را به خود گرفت: یکی سفرنامه مکه از مشهد از راه عشق آباد در سال ۱۳۱۹ (شماره ٦) که به احتمال قریب به یقین در سلسله شما چاپ شده امّا اگر نشده باشد، نسخه را باید از یکی از دو مؤسسه گرفت. دیگر آصفیه (شماره ٢٤) رساله انتقادی علیه آصف الدوله حاکم خراسان که مؤلف از تهران تا خراسان همسفر او بود و کارهای او را دید. نوشته‌ام از آن فوائد تاریخی بسیار استفاده می‌شود. به یاد آوردم که مرحوم افشار بدان علاقمند و در جستجوی عکس نسخه بود که البته لاجوردی هرگز نداد. یک بیاض ترسل و منشآت اواخر دوره صفوی هم داشت که در اوائل همان دهه ۵۰ به مرحوم آیت الله مرعشی فروخت و من آن را در منزل ایشان و خدمت ایشان دیدم. چند سند آن را که بسیار ارزنده بود در خلاصة البلدان و تربت پاکان نقل کردم.

خوب است اگر به خاطرتان ماند، یک وقتی به یکی از این دو جوان فاضل و دقیق که با شما کار می‌کنند یعنی آقایان بشری و حکیم بسپارید که در جستجوی آن باشند.

ایام عزّت مستدام باد

مدرسی

۲۰۱۱/۸/۱۹

در شرح حال بسیاری از روات احادیث در آثار ذهبی و ابن حجر می‌بینیم که «هَرِم و خَرِف». این توصیف اگر پیش‌ترها هم بر بنده صادق نبوده است، الحال کامل الصدق است. نمونه‌اش هم همین پاسخ زیر. اولاً آن کسی که کتابچه کاشان مجموعه ناصری را به دنبال قمیات چاپ کرد، افشار نبود، خود بنده بودم در آخر قم نامه. دو رساله در باره کاشان که افشار در ج ۲۲ فرهنگ ایران زمین چاپ کرد، ربطی به مجموعه ناصری نداشت ولی او از مجموعه ناصری کتابچه «چراغان» در تاریخ و جغرافیای بیدگل کاشان را در فرهنگ ایران زمین ٢٤ چاپ کرد و همین مطلب در ذهن بنده خلط شده بود. «مرآت القاسان» هم بعد از ارسال پیام شک کردم که آیا جزء آثار نوشته شده در آن مناسبت بود یا اندکی پیش‌تر، گرچه به خاطر می‌آورم که مؤلف در همان سال‌ها خرقه تهی کرد. به هر حال کتاب دم دستم نیست که نگاه کنم. ثانیاً کتابچه اصفهان مجموعه را هم که شخصی به نام حسین بن محمد ابراهیم تحویلدار نوشته بود، ستوده بر اساس نسخه دیگر در اصفهان چاپ کرد به نام «جغرافیای اصفهان». ثالثاً از مجموعه ناصری هشت جلد در کتابخانه وزارت دارائی بود و اکنون در میراث فرهنگی هست، نه شش جلد. فهرست مندرجات هر هشت جلد را افشار در اول جلد ششم فرهنگ ایران زمین دارد. رابعاً اگر توفیق دست دهد و بتوانید این هشت جلد و دو جلد ملک را در یک دوره ده جلدی به شکل نسخه برگردان در سلسله انتشارات مجلس منتشر کنید، یادگاری از جناب عالی درحافظه تاریخ فرهنگی ایران خواهد ماند، از سیاق گشودن در کتابخانه به روی همگان و نهادن تصویر نسخ آنلاین و چاپ فهرست دنا. چنین باد

۲۰۱۱/۸/۲۰

با عرض سلام و تحیّات

سه روزی در سفر بودم و الحال پس از بازگشت، ای‌میل را باز کرده و پیام‌های ارسالی را دریافت نمودم. هم از خبر نشر قریب الوقوع کتاب عیال و هم از یافتـه شـدن جنـگ ظهیـرا خرسند شدم. امیدست حالا که جنگ پژوهی رشته‌ای محبوب شـده، کسـی بـه ایـن گونـه جنگ‌های مذهبی (مانند همین جنگ ظهیرا و یکی دو جنگ علم الهدی فرزند فیض که در مرعشی است و جنگ برادرزاده فیض که در دانشگاه است) نیز توجهی بکند. در شرحی کـه راجع به کتاب عیال نوشته و مجامیع اشعار مناقب را که کتابخانه مجلس چـاپ کـرده، نـام برده‌اید، یاد دیوان ملا لطف الله نیشابوری که خود زحمت کشیدید، فراموش شده است.

آجرکم الله علی جمیع ذلک
ملتمس مدرسی
۲۰۱۱/۸/۲٤

سلام

دوست عزیز

لطفاً برای صفحه لاتین کتاب سرکار خانم اقدام بفرمایید.

توجه دارید که عین آنچه در صفحه عنوان است در پایان کتاب به لاتین درج می‌شود.

مناسب است که خود حضرت عالی این صفحه را تنظیم و برای بنده ایمیل بفرمایید کـه سریع‌تر کار انجام شود.

پیشاپیش فرارسیدن عید فطر را تبریک عرض می‌کنم.

سلام علیکم و رحمة الله

بنده هم متقابلاً تبریک زودرسی برای عید سعید به محضر مبارک عرضه می‌دارم. «خیـر الخیر ما کان عاجله» در هر مورد دیگر که صادق نباشد در این مورد هست.

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت
صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

که البته قسمت اخیر شعر هم تعارف شاه عبدالعظیمی است، از قبیل ذکر فضائل متوفی

پس از رحلت او. حسب معمول در فواتح ترجمه انگلیسی عنوان کتاب عیال به گونه‌ای که برای یک انگلیسی زبان امروز قابل فهم باشد – یعنی معادلی مفهوم در فرهنگ معاصر آن زبان داشته باشد – چنین می‌شود:

Shi'ism and Devotion to the House of the Prophet in Pre-Modern Persian Poetry = Abd al-Karim Maddah's Anthology of 849/1445= Edited by: Amineh Mahallati

توضیح آن که «جُنگ» به صورت یک ژانر ادبی پدیده‌ای شرقی است و به آن شکل در ادب انگلیسی معهود نیست. نزدیک‌ترین مرادف آن در انگلیسی همین کلمه «انثالوژی» است که به معنی مجموعه منتخبات است. سال ۸۴۹ هجری از ماه چهارم سال ۱٤٤٥ میلادی آغاز و در همان ماه از سال ۱٤٤٦ ختم می‌شود. سه ماه و اند پایانی را به روش معهود و معمول تخفیف داده و همان سال ۱٤٤٥ به عنوان برابر نهاد سال ۸٤۹ هجری گذاشته شد.

امیدوارم آیت الله زاده به سلامت بوده و از نزول طوفان «آیرین» در کارولینا وحشتی به ایشان دست نداده باشد. ما هم در این بالاتر منتظر نزول اجلال آن طوفان از آغاز امشب تا غروب فردا هستیم. حافظ در این معرکه مانا که زبان حال ما را خطاب به «ساکنان کوی سلامت» در شهر قائم بازگو کرده باشد.

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

ملتمس دعا
۲۰۱۱/۸/۲۷

با عرض سلام و تحیّات

آشنایی که گهگاه بنده را در جریان اخبار داغ و ولرم سایت‌های ایرانی قرار می‌دهد، امروز از جمله مطلبی در باب مرحوم حسابی فرستاده بود. یاد حضرت عالی و استفساری که چند هفته پیش فرموده بودید افتادم. این است لینک آن مطلب.

سلّمکم الله و ایّدکم
۲۰۱۱/۹/۴

دوست عزیزم

امشب آشنایی از تهران که خبر چاپ کتاب عیال را در سایت شما خوانده و از کسی شنیده بود که مصحح عیال بنده است، کپی مقاله آقای سید محمد حسین حکیم را در باره قصیده‌ای نویافته از کسائی برای بنده فرستاده است. مقاله را خواندم و بسیار متأسف شدم که این جوان فاضل به گفته خود در اندیشه چاپ این نسخه بوده و ما خبر نداشتیم. شهد الله که من دو یا سه بار در همان دو سال و اند پیش که آقای شفیعی در پرینستون سی‌دی خود را داده و پیشنهاد کرد که عیال آن را تصحیح کند (و حتی پیشنهاد کرد که در سلسله جنگ‌ها که ناشر کتاب‌های او چاپ می‌کند گذاشته شود) مصرّاً از او پرسیدم آیا مطمئن است کسی در صدد نشر آن نیست و او هر بار به ضرس قاطع گفت نه. معلوم می‌شود با آن که در این گونه اخبار و اطلاعات فرد بسیارمطلعی است، از این مورد بی‌خبر بوده است. به هر حال در غیبت عیال که این چند روزه در سفر است، متن خوانده شده ایشان را از قصیده کسائی با متن کتاب عیال مقابله کردم. چند مورد اختلاف دیدم که در یک دو مورد حق با آقای حکیم است و در یک دو مورد با عیال بنده (مثلاً آقای حکیم «سِدیر و خُوَرنَق» را که نام دو قصر معروف عرب است «سریر و خورنق» خوانده امّا عیال درست خوانده، یا «پُرزِ مطرّق» را – به معنی پشم زده – «پر زمطرّق» خوانده و یا لااقل مجله برای ایشان چنین چاپ کرده است). چند موردی را که ایشان درست‌تر خوانده و یا به درستی خطای کاتب را تذکر داده بود به اذن فحوا از جانب مصحح تصحیح کرده و همراه این عریضه می‌فرستم. موارد با رنگ قرمز مشخص است. اگر هنوز وقت باقی است، سریعاً امر بفرمایید که این اغلاط را در کتاب تصحیح کنند. در غیر این صورت باید غلط نامه‌ای افزود.

با تجدید تحیات

مدرسی

۲۰۱۱/۹/۸

خدمت دوست عزیز و دانشمند

تا آنجا که بنده اطلاع دارم آقای حکیم قصد چاپ همه جنگ را نداشت. زمانی شخص دیگری گفته بود که چنین قصدی دارد که به ایشان گفتم کار آماده است و ایشان هم منصرف شد. بنابراین جای نگرانی نیست.

اما اکنون که این مطالب را می‌نویسم با مسوول چاپ صحبت کردم. کتاب چاپ شده و منتظر جلد است که ظرف ده پانزده روز آینده آماده خواهد شد.

بنابرین فرصت برای گذاشتن یک درست‌نامه خواهیم داشت.

اما به نظرم این درست‌نامه اگر در یک قالب جمع و جور فقط با ذکر بیت و اصلاحیه باشد بهتر خواهد بود.

بنابراین فرصت هست که حضرت عالی یک درست‌نامه تهیه کرده و بفرستید تا جداگانه طبع شده و لای کتاب گذاشته شود.

ارادتمند

۲۰۱۱/۹/۸

بسیار ممنون. در مورد ماندن نکات برای آیندگان البته چنین است. قدما هم گفتند: «کم ترک الاول للآخر». دیگری گفت: «همه چیز را همگان دانند». ساعتی پس از عرض عریضه پیشین که مورد را به عیال یادآوری کردم، معلوم شد از موضوع خبر داشته ولی دیوان سوزنی را چک نکرده بود. گفت در سایت یکی از روحانیان قم به نام محمد مهدی بهداروند مقاله‌ای دیده بود با عنوان خلوتی با غدیر که این قصیده را به سوزنی نسبت داده ولی منبع خود را ذکر نکرده بود امّا چون این سراینده به تشیع شناخته نیست، عیال بر این حمل کرده بود که مانند بسیاری سروده‌های مشابه، در انتساب قصیده در منبع اصلی مورد مراجعه آقای بهداروند اشتباهی به سهو یا عمد روی داده است. به هر حال الامر سهل.

ارادتمند

۲۰۱۱/۹/۲۷

دوست عزیز ارجمندم

ان‌شاءالله به سلامت باشید. چون از حدود دو ماه پیش که این جا تشریف داشتید از اخبار علمی و ادبی ایران به کلی بی‌خبر مانده‌ام، خواستم استفساری از محضر شریف بنمایم: آقای بشری گردآوری و چاپ مجموعه‌ای به نام متون ایرانی را در دست داشت که یک دیوان از اوائل قرن هشتم به تصحیح عیال نیز در ضمن آن بود. ایشان گفته بود که جلد اول آن مجموعه تا پایان سال ۱۳۸۹ نشر خواهد شد که بعداً به پایان تابستان ۱۳۹۰ موکول شد. نه بنده و نه عیال از پیشرفت کار و نشر احتمالی آن جلد خبری نداریم. اگر از آقای بشری (بدون این که متوجه شود که سؤال از طرف ماست) استفساری فرموده و ارادتمندان را در جریان بگذارید موجب امتنان خواهد شد. دلیل سؤال این است که دو سال پیش به عیال پیشنهاد کرده بودم احوال و آثار قاضی عیسی وزیر یعقوب بیک آق قویونلو را – که به نوعی شیخعلی خان زنگنه دوران خویش بود – موضوع رساله خود قرار دهد. یک ماهی به آن کار می‌پرداخت و در آن فاصله دیوان او را که نسخه منحصر آن در استکهلم سوئد است، استنساخ و تصحیح کرد. در این میان مشخص شد که آن طرح عملی نیست و کار را ادامه نداد. پیش‌تر به آقای بشری گفته بودم که اگر چاپ مجموعه به گونه مرتب انجام شود، شاید عیال دیوان قاضی را هم برای جلد دوم او در نظر بگیرد. اکنون دو مسأله در میان است؛ یکی آن که شاید کار مجموعه ایشان به آن سهولت که تصور می‌کرد پیش نمی‌رود و دوم آن که شماره صفحات دیوان از ۲۰۰ متجاوز و محتملاً برای مجموعه ایشان بزرگ است و باید مستقلاً چاپ شود. اگر فی‌الجمله اطلاعی از مراحل کار ایشان داشتیم شاید تصمیم‌گیری در باره نحوه نشر این متن آسان‌تر می‌شد. پس هر اطلاعی که از جناب عالی به دست رسد موجب سپاسگزاری بسیار خواهد بود.

با تجدید تحیّات
ارادتمند
۲۰۱۱/۱۰/۵

خدمت دوست دانشمند و عزیز

با سلام

مدتی است چند نسخه از کتاب را خدمت شما فرستاده‌ام. کم کم نگران شدم که چرا نرسیده است. امیدوارم به زودی به دست شما برسد. در باره دیوان قزوینی سؤال کردم. ظاهراً کار تمام است و در حال صفحه بندی نهایی است. ایشان گفتند که فعلاً ناشری ندارند و امید است که کتابخانه مجلس آن را چاپ کند. گویا ظرف یک ماه آینده نهایی نهایی خواهد شد.

با آرزوی صحت و عافیت برای حضرت عالی. منتظر امر شما هستم.

با تجدید ارادت

دوست گرامی

به شرف عرض عالی می‌رساند:

۱ . کتاب‌ها هنوز نرسیده که شاید عمّال استکبار جهانی بلع فرموده باشند ولی جای نگرانی نیست. مصحح محترم آن‌قدر این روزها گرفتار کار درس و بحث است که اگر رسیده بود هم شاید فرصت نظر نداشت:

نه آن چنان به تو مشغولم ای بهشتی روی　　که یاد خویشتنم در ضمیر می‌آید

اگر مسافری از تهران در این یک دو ماه داشتیم، شاید خدمتتان بنویسم که چند نسخه‌ای توسط او مرحمت کنید و الاّ ان‌شاءالله در سفر آینده شخصاً دریافت خواهم داشت.

۲ . مطلبی که در مورد ناشر نداشتن مجموعه آقای بشری فرمودید جالب بود. موقعی که ایشان دیوان اسماعیل قزوینی را برای آن کتاب خواست، برداشت بنده - نمی‌دانم به چه دلیل- آن بود که انتشارات سخن ناشر آن خواهد بود. حال که چنین نیست بعید می دانم عیال آمادگی ذهنی داشته باشد که آن کار دیگر را به دفتر بعدی آن مجموعه بسپارد. مضافاً چنان که عرض کردم آن کار (که نام آن را «دیوان دو سراینده از قرن نهم» نهاده) متجاوز از دویست صفحه است و شایسته چاپ جداگانه. حالا بدون آن که از عیال استمزاج کنم، فکری به خاطرم گذشت که شاید جناب عالی بتوانید آن را برای انتشارات کتابخانه در نظر

بگیرید. البته برای باقی مانده امسال که باید ظرفیت تکمیل باشد ولی اگر بـرای بهـار هنـوز جای خالی هست شاید بتوان این را نیز در نظر داشت؟

۳ . کتابخانه این‌جا - جلسات ماهانه ناهار - سخنرانی منظمی دارد که هر بـار یکـی از علماء بلد در باره موضوعی مرتبط با کتاب و کتابداری و کتابخانه صحبت می‌کند در حـالی که - به رسم این گونه جلسات - هم خود و هم مستمعین به حیف و میل ساندویچ خویش ادامه می‌دهند. مدتی بود از ریش حقیر درآویخته بودند که تو نیز چیزی بگو. سرانجام امروز اجابت کرده و نیم ساعتی بر اساس فصل فی التصنیف از کتاب المعیـد فـی ادب المفیـد و المستفید ذکر مصیبتی رفت که حاضرین مجلـس مـذاکره را مرغـوب افتـاد، بـه خصـوص گزارش آن متن از رسم برخی مؤلفان قدیم که پس از اختتام تصانیف خود جشـنی آراسـته و سوری می‌دادند (که البته اگر بنا باشد در این عهد گردون مهد، رسوم سـلف صـالح و سـنن صالحه صدور امّت - به تعبیر مولای ما در عهد اشتر - احیاء و تجدید شود، جنـاب عـالی قریب به دویست فروند سور به ارادتمندان بدهکار خواهید بود). به احتمال قریب بـه یقـین خود شما آن فصل را دیده‌اید. با این همه اسکن آن را که دستیار محتـرم چنـد روز پـیش بـه خواهش و دلالت حقیر از روی نسخه کتابخانه گرفت و فرستاد (با همان دستگاهی که مورد علاقه حضرت عالی قرار گرفت) همراه این عریضه می‌فرستم. کسی چه می‌داند شاید سرکار عالی هم علاقمند شوید که در باب آن فصل و آن رسم مقاله‌ای بنگارید.

با اعتذار از تطویل
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۱/۱۰/۱۹

امروز داشتم طبقات الشعراء ابن معتز را می‌دیدم. خبری در باره صالح بن عبدالقدس که گویند زندیق بوده است.

خبر این بود که با جماعتی نشسته بود. وقت نماز شـد. برخاسـت وضـو گرفـت و نمـاز خوبی خواند.

به او گفتند:أتصلی هذه الصلاة و مذهبک ما تذکر؟

گفت: انما هو رسم البلد و عادة الجسد

به یاد فرمایشـات حضـرت عـالی افتـادم کـه در بـاره دینـداری و نمـاز خـوانی عـده‌ای می‌فرمودید. روزهای خوبی خدمت شما بودم، ای کاش فرصتی بود و گفتگویی طـولانی و امکان نوشتن آن بود.

دوست عزیز

ایام خوشی در خدمت عالی گذشت. ان شاء الله که تجدید شود.

مطلب مربوط به نماز خواندن صالح بن عبدالقدوس ثنوی را از امـالی شـریف مرتضـی هم به خاطر دارم که لابد از همان طبقات الشعراء ابن المعتز گرفته است بـا جـواب انـدکی کامل تر: سنّة البلد و عادة الجسد و سلامة الاهل و الولد

دیروز و امروز در کنفرانسی مستمع بودم در باره اسـلام در منطقـه خودمختـار ترکسـتان اویغور چین و ماوراء النهر که یادآور خاطرات تاریخی بسیار بود. از کاشغر و ختن و یارکنـد و اورومچی و کاشی و جز آن همه نام‌ها آشنا بود و کتیبه‌های مساجد و مدارس بسـیاری بـه فارسی به خصوص در کاشغر. جالب‌ترین برای این بنده مزار موسوم به «جعفر الصادق» بود که مطاف مسلمانان اویغور اسـت، در حـدود چهارصـد کیلـومتری شـمال شـرقی کاشـغر (دویست و اند کیلومتری شمال ختن) در کویر تفتیده شمالی که در تابستان غیرقابـل عبـور است. عده‌ای از حضار آن را به خوبی می‌شناختند و دیده بودند و از این که دولت چـین بـر خلاف برخی مزارات کاشغر و ختن آن مزار را در برنامـه امـاکن جلـب توریسـت در برنامـه تورها نگذارده است و علت آن سخن می‌گفتند. بنده اول بار بود که نام این مزار را می‌شنیدم امّا شاید در اطلس شیعه شما باشد؟ والله اعلم

ارادتمند: مدرسی

روی برگ‌های آغازین یکی از جلدها یادداشت کرده‌ام و دنبال آن یادداشت بودم. در این میان برخوردم به چند یادداشت غیرمربوط به کار خودم که شـاید بـرای برخـی از شـاگردان حضرت عالی جالب باشد: چند تلگراف از ناصرالدین شاه به حاکم قـم در ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ (فهرست ۱۰: ۱۲۰۱)، نامه‌هایی از او بـا موضـوعاتی جالـب در نسـخه‌های ۵۱۱۸ و ۵۱۲۱

(فهرست ۱۵: ۷۵–۷۷)، و مکاتبات متبادله میان دربـار ایـران و انگلـیس در نسـخه ۵۰۳۲ (فهرست ١٤: ۳۵۰). البته شاید همه یا برخی از این‌ها در این سی و اند سال که از این گونه مطالعات به دور بوده‌ام، چاپ شده و من خبر ندارم؟

۲۰۱۱/۱۰/۲۳

استاد عزیز

این روزها تکمله مکتب را با عنوان خاندان‌های حکومتگر شیعی بغداد می‌خواندم.

اگر متن word خدمت شما هست برایم بفرستید تا روی سایت بگذاریم. به نظرم خیلی قابل استفاده برای دوستانی است که در ایران روی تاریخ تشیع کار می‌کنند. تـازگی چنـدین دانشگاه رشته تاریخ تشیع دایر کردند.

لابد از کتاب‌ها هم خبری نشد؟

دوستم

از کتاب‌ها خبری نشد. متن وُرد تکمله مکتب را هم متأسفانه ندارم. ظـاهراً بایـد همـین ایام عازم حج باشید. اگر توفیق تشرف حاصل شد التماس دعا و با امید سلامت فی الحلّ و الترحال

۲۰۱۱/۱۰/۲۴

بعد السلام و التحیة والاکرام

آقای کامبیز اسلامی امروز صبح خبر دادند که دو بسته پستی محتوی جمعاً چهار نسخه از جنگ عبدالکریم مداح که از کتابخانه مجلس بـه نـام و آدرس ایشـان پسـت شـده بـود، رسیده است. محبت کردند و نسخه‌ها را آوردند. بنده هم همه را روی میز همکار عبدالکریم مداح گذاشتم تا عصر که از دانشگاه به خانه می‌آیند، ملاحظـه کننـد. بـدین وسـیله وصـول کتاب‌ها اعلام و از مرحمت آن جناب در ارسال سپاسگزاری می‌شود.

والله یحفظکم و یرعاکم

۲۰۱۱/۱۰/۲٦

با سلام

عید شما مبارک.

ان شاءالله که هر روزتان عید باشد. متن دیوان دو سراینده قرن نهم بعد از صفحه‌بندی خدمت شما ارسال می‌شود. صفحه‌بند برخی موارد را قرمز کرده که هر جور صلاح می‌دانید درست کرده و سیاه کنید. لطفاً در اندازه صفحات تغییری داده نشود. منتظر هستم تا ان‌شاءالله هرچه سریع‌تر برای چاپ آماده شود.

۲۰۱۱/۱۱/۸

دوست گرامی

متقابلاً عید سعید را حضور عالی تبریک می گویم. فایل ارسالی را خدمت مصححه محترمه دادم. ان‌شاءالله ملاحظه کرده و پس از اصلاحات باز پس خواهند فرستاد. البته این ایام موسم شلوغی از سال برای هر دوی ماست و کار فایل به این دلیل محتملاً اندکی بیش از معمول زمان خواهد برد. در نگاه اولیه دیدم فونت فایل اصلی را عوض کرده و به این دلیل «ه» مهموزه همه جا به صورت «ة» منقوطه درآمده است ولی روشن است که احتیاج به تذکر موارد بی‌شمار آن نیست و در فایل نهائی که رؤیا یا یاقوت یا لوتوس خواهد بود، این مسأله حل خواهد شد.

با دعای توفیق

۲۰۱۱/۱۱/۹

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة المعصومین من ولده

۲۰۱۱/۱۱/۱۴

به عرض می‌رساند

امید است به سلامت باشید. فایل کتاب پس از بازبینی مصححه محترمه بدین وسیله حضور عالی تجدید ارسال می‌شود. شاهد بودم که مقداری عمر گرانمایه به اصلاح موارد

«هاء» مهموزه گذراند. چون به خاطر تغییر فونت، همه به شکل «ة» گِرد درآمده بودند و برعکس، «ة» گِردها – در مثل «خلاصة الاشعار» – «ها» مهموزه شده بودند امّا کلیّت نداشت و خوف آن بود که اگر موارد را مشخص نکند، در پایان به اشکال برخورد شود. حالا همه موارد «هاء» مهموزه با رنگ قرمز مشخص شده و جز آن همه مواردی را نیز که تصحیح کرده یا احیاناً کلمه‌ای را تغییر داده و یا افزوده، با رنگ قرمز مشخص ساخته است. در چند مورد هم فاصله‌ها نامنظم یا سطرها و جملات کشیده شده بود که نتوانست تنظیم کند. لاجرم آن موارد را هم رنگی کرد و لیست آن را به بنده داد که حضور عالی بفرستم تا متصدی کار را ارشاد فرمایید که آن موارد را تنظیم نماید. و هی هذه

کشیده شدن کلمات در ص ٤٣ و ٤٨ و ٥٧ و ٨٥ و ٨٨ و زیر نویس عکس ص ١٠١

سرسطر نادرست در سطر اول ص ٩٦ و ٢١٦

فاصله نادرست میان پاراگراف‌ها در ص ٢١٧

دوام سلامت و مزید توفیقات آن صدیق مکرّم و دانشمند معظم را آرزو دارد.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۱/۱۱/۱۷

مجدداً زحمت افزا می‌شود

پس از امتثال امر مصححه محترمه در ارسال فایل تصحیح شده، فرصتی دست داد که خود نظری بدان بیفکنم، کاری که این چند روز که ایشان سرگرم بازخوانی و اصلاح متن بود، به خاطر تراکم اشتغالات میسر نشده بود. سه نکته هم – اضافه بر نکاتی که ایشان گفتند – به نظر حقیررسید: یکی آن که مسأله کشیده شدن کلمات در صفحه ۷۲ هم اتفاق افتاده که باید اصلاح شود. دوم آن که در صفحه ۱۹ باید بالا و پایین ستاره‌های میان صفحه اندکی فاصله‌ها را از دو سو اضافه کنند تا دو سطری مطلب بیشتر به صفحه ۲۰ برود که این صفحه شکیل تر شود. و سوم آن که در صفحه ۱۹۸ به جای «ج. اشعار منسوب» بگذارند: «۳. اشعار منسوب» تا با دو بخش قبلی که با عدد مشخص شده همخوان گردد.

و من الله التوفیق

۲۰۱۱/۱۱/۱۷

[بعد از پرسش بنده از یکی دو مورد در کتاب]

بعد السلام و التحیة و الاکرام

سؤال کردم. جواب دادند که معلوم می‌شود قلم‌ها روی پروگرام‌های مختلف، متفاوت عمل می‌کند. روی پروگرام ما قلم نازنین اصلاً هاء مهموزه نداشت و ناچار از رؤیا استفاده شد و برعکس تمام «خلاصة الاشعار» ها در فایل مرحمتی با هاء مهموزه بود که مدتی وقت صرف شد که با ة گرد شود که آن هم گاهی با استفاده از قلم بدر میسر شد. حال معلوم می‌شود دلیل این مسائل اختلاف پروگرام بوده که شما روی پروگرام خود عکس این حالت را می‌بینید. خوب شد موارد «تصحیح» با رنگ قرمز مشخص شد، و گر نه چنان بلبشویی می‌شد که نگو و نپرس. علی ذلک همه موارد هاء مهموزه قرمز شده را همان گونه که پیشنهاد فرمودید به قلم نازنین باز گردانده و همه خلاصة الاشعارها و موارد مشابه ة گرد را هم دقت بفرمایید که ة گرد باشد. ان شاء الله تعالی

۲۰۱۱/۱۱/۱۹

پس از عرض سلام و صبح به خیر

البته به خاطر عاطر مهر مظاهر عالی هست که شاه عباس در سال‌های نخستین سلطنت، هیأتی را به عنوان سفارت از سوی خود به اسپانیا فرستاد به ریاست حسین علی بیک بیات و عضویت چهار قورچی که سه تن آنان، از جمله برادرزاده خود سفیر کبیر، در اسپانیا به مسیحیت گرویدند و یک روحانی هم که برای امور سیاسی- عقیدتی همراه هیأت بود به وسیله یک مسیحی اسپانیائی به ضرب کارد کشته شد وجناب سفیر با دماغ سوخته به ایران بازگشت. تفصیل ماجرا را قدیم‌ها در کتاب نصرالله فلسفی خوانده، و سال‌ها پیش در اوائلی که به انگلیس رفته و هنوز به مطالعات تاریخی علاقمند بودم، ترجمه انگلیسی لسترنج را از خاطرات سفر همان برادرزاده مرتد که به اسپانیائی (به نام سفرنامه دن‌خوان ایرانی) چاپ شده دیده بودم. امروز یک مورخ فرانسوی که این هفته درپرینستون است و راجع به سابقه اسلام در اروپا کار می‌کند، از حقیر راجع به مآل کار آن هیأت در بازگشت به ایران سؤال می‌کرد و این که آیا منابع ایرانی از ماجرای تغییرمذهب آن نفرات ذکری کرده‌اند

یا خیر. چون از سابقه ذهنی بنده با این ماجرا سی و اند سال می‌گذرد، چاره ندیدم جز آن که از حضور عالی استفسار کنم. اگر منبعی را به خاطر می‌آورید ارادتمند را در جریان قرار دهید.

اجرکم علی الله
۲۰۱۱/۱۱/۳۰

سؤال زیر را جواب نفرمودید امّا رودی متی که از او نیز پرسیده بودم، مقاله‌ای را که همین دو سه هفته اخیر در آمده اسکن کرد و فرستاد. پیش از آن که برای مورخ فرانسوی بفرستم، نگاه سریعی کردم، بد نبود و فکر کردم شاید برای جناب عالی هم جالب باشد. پس به ضمیمه ارسال می‌شود.
۲۰۱۱/۱۲/۷

سلام

من شرمنده هستم، خودم که چیزی نمی‌دانستم، از دکتر صفت‌گل پرسیدم، قرار شده بود مطلبی بفرستد که تاکنون نفرستاده، باز هم شرمنده، از بابت این مقاله سپاسگزارم.

طبق توصیه حضرت‌عالی مقاله محکم و متشابه را نوشتم، البته با اجمال تمام، همین الان نسخه اولیه آن تمام شد. برای حضرت عالی می‌فرستم. مروری بفرمایید. ممکن است برخی از عبارات اصلاح نشده باشد. مهم نظر شما در باره محتوای آن است.

با سپاس
۲۰۱۱/۱۲/۷

[مقاله گرایش جریان نوگرایی دینی در تفسیر معنای محکم و متشابه قرآن را برای ایشان فرستادم. نوشتند:]

پس از عرض سلام

الان نوشته مبارک را می‌خواندم. به نظرم بسیار خوب نوشته‌اید. مدتی پیش برای یکی از

آشنایان اهل سنت که از همین مسأله پرسیده بود، به مساعد محترم سپردم در اینترنت گشتی بزند و ببیند آیا چیز به درد بخوری هست که آن شخص را بدان ارجاع داده و تنه از زیـر بـار درکشم. در گوگل در ماده محکم و متشابه مقداری مطالب از نوگرایـان سـنی یافتـه بـود کـه همگی مصداق متشابه را درهمان آیات صفات مانند استواء و امثـال آن محـدود و مشـخص کرده بودند. می‌گفت قدری هـم بحـث و سـخنرانی بـه فارسـی از سـید مصـطفی حسـینی طباطبائی هست که آن هم عیناً همین نظر را پیشنهاد می‌کند.

مزید توفیقات آن دانشمند عزیز را آرزو دارم
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۱/۱۲/۹

از پیام مرحمتی در مورد خانم کرمانی نویسنده «روزنامه سـفر حجـاز» بسـیار ممنـون. مطلب را برای عیال باز ارسال کردم. از قضا با فاصله چنـد پیـام پـس از یادداشـت ارسـالی جناب عالی، یکی از اهل فضل (شاید آقای بشری؟) لینک معرفی سایت کتابخانه مجلـس را برای دیوان دو سراینده (که آن هم تصحیح عیال اسـت) فرسـتاده بـود. تعجـب کـردم کـه نگارنده را ادریس بن حسام بن علی بدلیسی درگذشته ۹۷۷ (!) خوانده‌اند. در حالی که هم در مقدمه و هم بر صفحه عنوان کتاب که قبلاً فرستاده بودید، صریحاً آمده بود که او ادریس بن حسام الدین علی بدلیسی درگذشته ۹۲۶ بـوده اسـت. «حسـام بـن علـی» را گفـتم کـه تصحیف «حسام الدین علی» است امّا تاریخ ۹۷۷ را چه کنم که هیچ قدر مشترک بـا ۹۲۶ ندارد مگر در رقم اول! عصمنا الله تعالی من الزلل.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۲/۱/۱۱

دوست عزیزم

از اقدام به تصحیح آن نادرستی نه تنها بنده و مصححه محترمه ممنون شدیم که احتمالاً روح بدلیسی هم در قبر شاد شد. از دستور ارسال نسخ کتاب هم بسیار سپاسگزارم امّا حالا

که سر کیسه را شُل فرمودید، می‌خواهم استدعا کنم سه چهار نسخه هم به نشانی آقای دکتر داریوش کارگر به سوئد بفرستید که دسترسی به سی دی نسخه اصل به لطف و پایمردی ایشان میسر شد. کتابخانه سلطنتی سوئد نه تنها حدود ۵۰۰ دلار بابت تهیه یک سی دی ٦٤ برگی گرفت بلکه با ایشان شرط کرد که برابر قوانین کتابخانه‌های آن کشور یک یا دو نسخه (تردید از بنده است) از کتاب چاپ شده را به کتابخانه مزبور تسلیم دارد. طبعاً شایسته است به احترام محبت بی‌شائبه و مخلصانه‌ای که ایشان مبذول داشتند، یک یا دو نسخه‌ای هم خدمت ایشان فرستاده شود که البته از سهم المصحح کسر خواهید فرمود. نشانی ایشان به قرار زیر است.

۲۰۱۲/۱/۱۲

مولد النبی (ص) بر شما مبارک باد.

نامه‌ای از شما در شماره اخیر بخارا چاپ شده که گویا آب دیده بوده و ناقص است. اگر ممکن است کاملش کنید تا جایی استفاده کنیم.

ارادتمند

متن نامه در بخارا شماره ۸۴

مهیدا خاطر مبارک را مستحضر می‌دارد که این کمترین ـ حسین مدرسی طباطبائی ـ با آن که در سلک شریف روحانیت بوده، تخصصم در فقه و فلسفه اسلامی است. نظر به این که از قدیم الایام به تحقیقات تاریخی و ادبی و مخصوصاً با علاقه شایان و برون از حدی که به آثار و بناهای باستانی و کهن دارا بوده‌ام، در این موضوعات نیز گاه و بیگاه اشتغالی داشته و تحریراتی نموده‌ام...

سر در و مناره‌های غیاثیه که از بهترین آثار تاریخی قم و علی الظاهر از دوره سلجوقی است با شکافی که در آن به وجود آمده در شرف سقوط و انهدام است ... از همه اندوه‌آورتر حال و روز ایوان جنوبی فیضیه است که به امر شاه صفوی مزبور (طهماسب) در ۹۳۹ بنیاد شده و با آن که از بیوتات آستانه است، ظاهراً بعلت عدم ...مراجع عظام از تصرف آستانه در

امور مدرسه مزبور از اصلاح و مرمت آن خودداری می‌شود، بـا آن کـه حقیقتـاً کـم نظیـر و نفیس است.

و از همه این‌ها تأسف آورتر و تأسف انگیزتـر انبـار سـاروتقی اسـت کـه سـبب اصـلی نگارش این عریضه است که موقوفه خواران آن را از بنای دارالشفاء آستانه جدا کرده و تاکنون سه قطعه از کتیبه آن را که به خط محمدرضا امامی است، تراشیده و کنده‌اند. در حـالی کـه این کتیبه از بهترین نمونه‌های ثلث این کتیبه نویس استاد به شمار می‌رود.

آستانه قم هم با سکوت خود به امحاء و افنای یکـی از گنجینـه‌های باسـتانی قـم صـحه می‌گذارد.

سازمان حفاظت آثار باستانی هم همه هم و غم خود را مصروف آثار اصفهان داشته‌اند و شهدالله که در قم تاکنون به جز نظارت در کار تعمیر بقعه شاه عباس دوم که به خرج آستانه انجام گرفت، کوچک‌ترین اثری ندارد.

[پاسخ آقای مدرسی]

اسعد الله ایامکم نامه بنده در بخارا؟ چیز غریبی است. شاید خطای در انتساب باشد؟ هر چه تلاش شد، فایل مرحمتی باز نشد. کامپیوتر می‌گوید اشکالی در اسکن است. لطفاً دو باره اسکن و ارسال فرمایید تا ببینم چیست.

با تحیات

اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا

امّا این یکی مسأله بغرنجی شد چون به صراحت متن از بنده بوده و مطلب آن هم به دل نگرانی‌هایم در آن زمان می‌خورد و با نام مرحوم مصطفوی هم در آن زمان آشنا بودم و بعدها با شخص او نیز آشنا و به او علاقمند شدم. امّا نه خط نامه مشابه خط من است، نه نثر آن (و این از همان سالی است که قم در قرن نهم و سفرنامه از فرات تا نیل را نوشته‌ام)، نـه سـبک نگارش نامه‌ای آن، و نه امضای آن. شاید به دلیلی آن را شـفاهاً گفتـه و کسـی از قـول بنـده

نوشته است (در آن سال‌ها یک بار زمین خورده و دست راستم شاید حدود دو ماه بسته بود) یا این که خط و نثر و سبک و امضای حقیر در عرض مدتی کوتاه تفاوت کلی کرده است که بعید هم نیست. به هرحال بنده هم نتوانستم بسیاری از کلمات خوانده نشده را بخوانم.
۲۰۱۲/۲/٦

صدیق مکرّم

امید است به سلامت باشید. یک اسلام شناس فرنگی پرسیده است که آیا در باب رسائل عملیه و سیر تاریخی آن در تشیع مقاله‌ای در عربی یا فارسی هست. گفتم می‌پرسم و پاسخ می‌دهم. حالا دست بنده و دامن جناب عالی. اگر چیزی دیده‌اید و به خاطر دارید این ارادتمند دیرین را هم مستحضر فرمایید.

با تجدید مراتب مودت
۲۰۱۲/۲/۲۱

[بنده مقاله‌ای رو معرفی کردم و لینک آن را فرستادم]

خیر، ندیده بودم یعنی نرسیده بود (به چه دلیلی نمی‌دانم) و از راهنمایی سودمندی که فرموده‌اید، بسیار سپاسگزارم. دستیار محترم الان سخت درگیر است که مقاله را از سایت کتابخانه بگیرد. برای جناب عالی آرزوی سلامت و توفیق دارم. اگر خدمتی از این کمترین ساخته باشد، در ارجاع آن دریغ مفرمایید.

با تجدید مراتب مودت
۲۰۱۲/۲/۲۴

بعد السلام و التحیات

در طبقات ابوالعرب، صفحه ۱۰۸ دارد که ابن فرّخ به والی افریقیه گفت تنها در صورتی بر حکومت خروج می‌کند که ۳۱۷ نفر جنگجوی بهتر از خودش به عدد اصحاب بدر داشته باشد. آن چه حقیر به خاطر دارم واقدی اصحاب بدر را ۳۱۳ نفر نوشته و ابن اسحاق

۳۱٤ نفر. در روایات ما هم که همه جا ۳۱۳ است به عدد اصحاب مهـدی (ع) و اصـحاب طالوت و عدد پیامبران مرسل. آیا حضرت مستطاب عالی روایـت ۳۱۷ را در جـای دیگـری دیده‌اید؟ بیّنوا تؤجروا ان شاء الله

[پاسخ بنده]

با سلام و تجدید ارادت

خبر دینوری در اخبارالطوال: ص ۱۸

داود الملك: و كان سلطان بنى إسرائيل قد وهى، فكان من حولهم من الأمـم يغـزونهم، فيقتلون، و يأسرون، فاتوا نبيهم شعيبا، فقالوا: ابْعَثْ لَنا مَلِكاً، نُقاتِـلْ فِـی سَـبِيلِ اللَّـهِ فملـك عليهم طالوت، و كان من سبط يوسف صلى الله عليه و سلم و كان الملك فى بيت يهوذا، و قد كان بقى فى ذلك العصر من ولد عاد جالوت الجبار، فسار غازيا لبنى إسرائيل فى جنوده، فجمع طالوت بنى إسرائيل، و خرج لمحاربته، فمروا بالنهر الذى نهاهم طالوت عن شربه، و شربوا منه الا ثلاثمائه رجل و سبعه عشر رجلا، عدد اهل بدر مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

۲۰۱۲/۳/۱

دوست گرامی

دوستان و شاگردان در خفا تصمیم گرفته‌اند پاییز آینده برای بنـده جشـنواره‌ای بگیرنـد و مجلدی هم به افتخار کمترین نشر کننـد. مرسـوم ایـن‌جـا و همـه جـا آن اسـت کـه چنـین مناسبات و شادمانی‌ها از صاحب علّه پنهان باشد و او را بی‌خبر به عنوان سمیناری فراخوانند تا ناگهان بر او منکشف شود که مطلب از چه قرار است و به اصطلاح «سورپریز» شود. امّـا دنیا دیگر دنیای سابق نیست و با تمام رازداری که همه دوستان از مایکل کوک و مادلونـگ و کالبرگ و بولت و متحده و اشمیتکه و شاگردانم تا این لحظه کرده بودنـد، ناگهـان همـین دو دقیقه پیش آگهی کتاب را در اینترنت دیـدم. دلـم بـرای دوسـتان و شـاگردان می‌سـوزد کـه نقشه‌شان نقش بر آب شد! ولی بنده فضولی نکردم، دنبال چیز دیگری می‌گشتم و ناگهان بـه

این برخوردم. بعضی مقاله‌هایش در موضوعات جالبی است و برای ترجمه مناسب، به خصوص در بخش شیعیات.

۲۰۱۲/۳/۱

[پاسخ بنده]

بسیار عالی، چشم شما و ما هم روشن. ان شاءالله که خیر است. تبریک عرض می‌کنم. این کمترین کاری بود که دوستان شما می‌توانستند به احترام شما انجام دهند. از قول من به آقای کوک سلام برسانید و بگویید که دست شما درد نکند.حضرت عالی افتخاری برای شیعه در پرینستون هستید بدون شک.

اگر فهرست کاملی از عناوین مقالات و نویسندگان به علاوه تصویری از جلد بود، عالی تر می‌شد.

با تجدید احترام و ارادت

۲۰۱۲/۳/۲

[نامه بنده]

دوستی اسناد ندای حق را درخواست کرده بود. لابلای آن‌ها این سند هم در پرونده ندای حق بوده. برای یاد از گذشتتان فوق العاده خواهد بود [با تصویر سند]

دوست گرامی

از ارسال سند بسیار ممنون شدم. همچنان که فرمودید یادآورخاطرات دور بود. هم اکنون آن روز را خوب به یاد می‌آورم که به ساواک قم احضار شدم و پس از تشکیل پرونده و عکس برداری و انتظار دو ساعته روی یک تک صندلی چوبی در اطاقی خالی، سرانجام نزد تقی زاده نامی که معاون ساواک قم بود، راهنمایی شدم و او از من در مورد جرائد و مجلات عربی که دریافت می‌کردم توضیح خواست و گفت که لیست آن‌ها را بنویسم. سپس از مقالاتی که چاپ کرده‌ام پرسید و باز دستور داد که فهرست آن‌ها را هم بنویسم. آن

گاه نوبت به سؤال اصلی رسید که ترجمه فتوای مرحوم آیت الله حکیم در جواز پرداخت وجوه شرعیه برای کمک به فدائیان فلسطینی بود. این فتوا را بنده ترجمه کرده و شخصاً برای ندای حق که هر هفته در آن چیزهایی چاپ می‌کردم، فرستاده بودم و در آن‌جا چاپ و مورد مؤاخذه ساواک شده بود امّا مرحوم عدنانی که مترجم را به درستی می‌شناخت گفته بود از طریق پست، بدون نام مترجم و فرستنده، دریافت کرده و مترجم را نمی‌شناسد. این بخش دشوارتر بازجویی بود که با ترفندهای روانشناسانه و دغلبازی های متداول انجام می‌شد امّا در بنده کارگر نیافتاد. بعدها روشن شد که تشخیص احتمالی آنان به دلالت کسی بود که هنوز در قید حیات است و همین تقی زاده در سندی که در جایی چاپ شده گفته است «بعضاً با این اداره همکاری‌هایی دارد». و لله فی خلقه شئوون. کاش بیوگرافی و عکسی هم که پیوست اصل گزارش بوده، همراه این سند می‌بود. به هر حال از لطف مخصوص شما که یادآور خاطرات دور شد، بسیار ممنونم و ایام عید و سال جدید را خدمت عالی تبریک می‌گویم. ان شاء الله که سالیان سال تندرست و کامیاب و شادکام باشید.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۲/۳/۱۲

عبارت «بعدها روشن شد که تشخیص احتمالی آنان به دلالت کسی بود که هنوز در قید حیات است» در متن زیر را پس می‌گیرم. از بازخوانی متن سند پیداست که ساواک نام مدرسی طباطبائی و نشانی قم – شرکتِ آباد را (که نشانی پستی حقیر در آن روزگار بود) احتمالاً از روی دفتر مشترکین روزنامه به دست آورده و به ضمیمه اطلاعی که در باب ارسال نشریات از کشورهای عربی به نام و نشانی مزبور داشته‌اند، احتمال داده‌اند که این شخص فرستنده مطلب مورد نظر باشد. امّا حتی از مصداق خارجی نام آگاه نبوده و روز پیش از آن برادرم را به حکم «المطلق ینصرف الی آلفرد الاکمل» به اداره فراخوانده بودند که همان موقع به بنده اطلاع داد. این سند جز تجدید خاطرات قدیم موجب شد که اکنون باور ذهنی و مکتوم مانده چهل و چند ساله خود را که مستند به مشاهده عملکرد شخص مورد نظر در موردی دیگر (به ضمّ کلّی منطقی «حکم الاشیاء فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد») بود، تغییر دهم و از این بابت نیز خرسندم.

۲۰۱۲/۳/۱۲

دوست گرامی

ان‌شاءالله به سلامت باشید. بنده در مسقط نایب الزیاره هستم امّا با وجود قرب مسافت به خاطر درس و بحث پرینستون، این بار از آمدن به ایران محروم خـواهم مانـد. السـاعه از عیال شنیدم که چند نسخه از کتاب «متون ایرانی» که آقای بشری لطف و ارسال کرده بودند، امروز عز وصول بخشیده است. امّا از نسخ کتاب دیوان دو سراینده که بیش از دو ماه پـیش، شاید یک ماه پیش از چاپ متون ایرانی، خبر انتشار و ارسال چند نسخه‌ای از آن را برای ما و دکتر داریوش کارگر در سوئد دادید، هنوز خبری نیست و به دست دکتر کـارگر هـم نرسـیده است. مناسب است مجدداً چک بفرمایید. شاید مسئول کار به کلّی فراموش کرده است.

با تجدید ارادت

۲۰۱۲/۴/۳

[نامه بنده]

دوست عزیز

به بهانه ترجمه مقاله سرکار خانم در پیام و اکنون هم روی سایت کتابخانه، فرصتی شـد تا سلامی خدمت شما عرض کنم و ولادت حضرت امام مجتبی علیه السلام را خدمت شما و خانواده محترم تبریک بگویم. ان‌شاءالله هر کجا هسـتید، در پنـاه خـدای متعـال باشـید. دعاگوی حضرت عالی هستم و بویژه در شب‌های قدر ملتمس دعای فراوانم.

[پاسخ]

از محبت عالی بسیار ممنونم. بنده همان طور که قبلاً خدمتتان عرض کرده بودم، مدتی است که گرفتار دکتر و درمانم. اوائل می‌پنداشتم شانه‌ام در ورزش بامدادی رگ به رگ شـده امّا پس از اتلاف یک ماه و اند وقت با تحمل درد شدید در این خیال، ام آر آی نشان داد کـه تاندان شانه به کلی پاره شده است. این هم سزای کسی که سر پیری به معرکه گیری افتـاده و هوای ورزش به سرش بزند! لاجرم کار به عمل جراحی کشید و اکنون یک ماهی اسـت کـه اسیر فراشم (کاش فراش بود. چون تا یک ماه دیگر که ان‌شاءالله تاندان به اسـتخوان جـوش

بخورد با بسته بودن نیمه راست بالای بـدن، شـب و روز، خـواب و بیـداری، روی صـندلی راحتی به سر می‌برم و از کار معطل و از هر حرکتی ممنوعم. خواب هم کـه البتـه در چنـین حالت متاعی کمیاب است و بیش‌تر بی‌هوش افتادن از فـرط خسـتگی اسـت). اتفاقـاً تمـام وقت در همان اطاقی هستم که پارسال همین ایام به وجود شریف عالی مـزین بـود. مـدت مدیدی هم هست که از ایران هیچ خبری ندارم، از جمله نه بنده و نه عیال (که اکنون به مهر ایشان بر پیام مرحمتی واقف شده و زحمت تحریر این عریضه جوابیه را عهده دار و خدمت سرکار مستطاب عالی عرض سلام و احترام دارد) از ترجمه و چاپ مقاله ایشان مطلع نبودیم (ایشان که اکنون نظر سریعی به ترجمه افکند از برخی تسامحات مترجم شـگفت زده شـد. مانند آن که عبارت «نخستین زن زائر ایرانی که از خود سـفرنامه‌ای بـه یادگـار گذاشـت» را چنین ترجمه کرده است: «نخستین زن ایرانی که مشرف به زیارت خانهٔ خـدا شـد!»). تنهـا اشتغالی که در این یک ماه با تمام عسر و حرج داشته‌ام، مرور برکتاب‌های تاریخی است که در قفسه‌های همین اطاق محل نزول اجلال عالی قـرار گرفتـه و بیشـتر آن‌هـا راهـیچ وقـت درست ندیده بودم. گاه به چیزهای جالبی برخورد می‌کنم که نمی‌دانم در نگارش‌های متأخر توجه کسی را جلب کرده است یا نه. مثلاً همین یک ساعت پیش در جلد اول تاریخ انقلاب ایران هاشم محیط مافی که با نام مقدمات مشروطیت از روی نسخه مجلس چـاپ شـده و کاش بقیه جلدهای آن هم نشرمی شد، گزارش بسیار مفیـدی دیـدم از شـکایت قمی‌هـا بـه مجلس اول از مظالم متولی باشی آستانه (ص ٤١٣-٤١٩، امّا پیش تـر بـه مراحـل ابتـدائی شکایت هم اشاره داشت در صفحاتی که گوشه بالای آن را تا زده‌ام - ٢٥٤ و ٣٢٣-٣٢٤). کاش به کسی که علاقمند به مسائل تاریخ قم است، راهنمایی می‌فرمودید که دنباله ماجرا را از جلدهای بعدی کتاب در آورد و مقاله‌ای کند و به چاپ رساند. امیدوارم ایام بر آن دوست ارجمند به خوشی بگذرد و از برکات این ماه عزیـز نصـیب شایسـته‌ای داشـته باشـید. ایـن دوستدار خود را نیز از دعاء خیر فراموش نفرمایید. با بهترین درودها و آرزوها.

بعد التحریر - از آثار اعتکاف در این اطاق آن که چند روز پیش بـه یـاد آقـازاده گرامـی افتادم. نمی‌دانم در این دارالحرب هستند یا در ایران، و کلاً وضع پیشرفت کارشـان چگونـه است. امیدوارم هر جا هستند سلامت باشند و مقضیّ المرام. ان شاء الله.

۲۰۱۲/۸/۵

بر جناب عالی و خانواده گرامی نیز مبارک باد و عبـادات و طاعـات شـما در مـاهی کـه گذشت قبول و مقبول. افسوس که امسال توفیق دیدار نداشتم. شاد و سربلند باشید.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۲/۸/۲۳

دوست عزیز، دانشمند بلند قدر

امیدوارم تندرست و شادکام باشید. دوستدار هم بحمدالله بهترم. چند روزی اسـت کـه غل و زنجیر را برداشته‌اند و زندگی به حال طبیعی‌تری بازگشته است. امروز مسـأله‌ای پـیش آمد که بحثی از آن در منابع دم دست ندیدم. یک دو بار به بیت جناب آقای شبیری زنگ زدم که از ایشان بپرسم، کسی جواب نداد. اکنون به خاطر گذشت که مزاحم شما شـوم کـه اگـر میسر است، از ایشان استفسار فرموده و جواب را برای بنده ای‌میل فرمایید. چند سالی است در این دیار رسم شده که در ازدواج‌های مختلط میان شیعه و سنی، طـرفین در عقـد ازدواج تصریح می‌کنند که زن و شوهر به مذهب خود باقی خواهند ماند. البته اصل مسأله تقلیـدی است از مسیحیان در موارد ازدواج میان کاتولیک و ارتدوکس یا مشابه آن کـه معمـولاً حتـی وضع فرزندان آینده نیز از نظر مذهبی و مدرسه و کلیسایی که باید بروند، مشخص می‌شـود و این شروط از نظر دادگاه‌های این‌جا لازم الاجراست مگر به توافق طرفین. هم در وسـیله و هم در تحریر امام مصرح است که زوجین می‌توانند هر شـرط «سـائغ» کـه می‌خواهنـد در عقد نکاح ذکر کنند. هر چند در فقه ما تخلف شرط در نکاح موجـب حـدوث خیـار فسـخ نیست، مگر آن که وصف باشد، مثل شرط شیعه بودن که اگر خـلاف آن ثابـت شـد طـرف دیگر اختیار فسخ دارد. شرط طرف شیعه به استمرار مذهب خود شـرط سـائغی اسـت بـلا اشکال. امّا خلجانی در ذهن بنده هست که آیا شرط بقاء بر تسنن طرف دیگر جایز اسـت و مصداق شرط حرّم حلالاً او احلّ حراماً نیست و آیا قبول طرف شیعه نسبت به چنین شرطی از طرف دیگر (و لو آن که به شرط فساد هم مفسد عقد نیست) جایز است؟ اگر خود جناب عالی هم در جایی برخوردید که این مسأله مورد بحث قرار گرفته، سپاسگزار می‌شوم که بنده را در جریان بگذارید. ارادتمند: حسین مدرسی

فراموش شد عرض کنم که علت ذکر این شرط در سند نکاح، آن است که اکنون در برخی کشورهای غربی مانند انگلیس دادگاه‌های شریعت برای حل و فصل دعاوی احکام شخصیه مسلمانان ایجاد شده است. اختلاف مذاهب اسلامی در احکام، به خصوص در ارث و بلوغ و حضانت و خیار بلوغ (به تعبیر اهل سنت، در مواردی که ولی نکاح برای طفل غیر بالغی ازدواج کند) و امثال آن موجب شده که گاه مراجعین به این دادگاه‌ها مذهب خود را بر اساس آن چه به نفع آن‌هاست، اظهار می‌کنند که معمولاً با تکذیب طرف مقابل روبه رو می‌شود. امّا اگر مذهب در سند ازدواج مذکور باشد، مسأله بسیار سر راست‌تر و کار قاضی بسیار راحت‌تر است و برخی مسلمین هم به دلائل مذهبی و هم به احتیاط آن که در آینده به این مسأله حاجت پیدا کنند، به ذکر مذهب در سند ازدواج اقبال می‌کنند.

۲۰۱۲/۹/۱۰

دوست عزیز و دانشمند

امیدوارم در کمال صحت و سلامت و عافیت باشید.

امروز پرسش حضرت عالی را با واسطه آقای فلاح زاده از آقا زاده آقای شبیری پرسیدم.گفتند که، این شرط اگر چه فاسد به نظر می‌رسد (یا حتی اگر فاسد باشد) امّا باطل کننده عقد نیست و بنابراین اشکالی ندارد. طبعاً جواب به همین کوتاهی بود. اگر لازم می‌دانید که حضوراً بروم و متن را کامل خدمتشان بدهم، این کار را سر فرصت خواهم کرد. مدتی است که مشغول نگارش فهرستی از مهدی‌های دروغین هستم. بیشتر برای دانشنامه‌ای که دارالحدیث دارد. به تدریج کار وسیع‌تر شد. شواهد را از همین متون قدیم و جدید در آوردم. مشاهیر از مهدی‌ها و غیره. اگر مطلبی که به این کار بیاید در خدمتتان هست، راهنمایی بفرمایید که طبق معمول از آن استفاده کنم.

ارادتمند

۲۰۱۲/۱۰/۱۲

دوست گرامی

از زحمتی که کشیده و استفساری که فرمودید، بسیارسپاسگزارم. البته حتی خود سائل – که از وجوه شیعیان هندی این دیار است – نیز می‌دانست که این شرط حتی در صورت فساد مفسد عقد نیست. بنده هم این مطلب را در متن عریضه نوشته بودم. سؤال او از جواز و حرمت تکلیفی این امر و در واقع از وظیفه شخصی خودش به عنوان ولیّ نکاح بود. مآلاً بنده نظر خودم را در جواب نوشتم که چون ایمان امر اختیاری است و تصمیم فعلی مانع هدایت و تغییر عقیده و تشرف به مذهب حق در آینده نخواهد بود. قید نظر فعلی در سند نکاح به خودی خود مصداق «شرط احلّ حراماً او حرّم حلالاً» نیست. پس اگر پذیرفتن و قید این شرط موجب حدوث مانع اجتماعی یا قانونی یا سلب رغبت این فرد یا دیگران در گرویدن به تشیع در آینده نباشد، یا موجب خفیف شدن و سلب حرمت جامعه مؤمنین یا این خانواده شیعه در چشم دشمنان چه در این‌جا و چه در جامعه اصلی نگردد، مانعی ندارد.

مسأله دعوی مهدویت در طول تاریخ چنان که خود می دانید، بسیار گسترده دامن است که چه در اسلام – در معنی اعم مهدی یعنی کسی که بشارت به او در روایات عام سنّی هست – و چه در سایر ملل و نحلی که به اصطلاح علماء ادیان «نجات باور» و «ناجی محور» هستند، پدیده‌ای شایع بوده و هست. در مورد خصوص مهدی ما – صلوات الله و سلامه علیه – این دعوی از همان دوره غیبت صغری آغاز شد که مورد آن را عریب قرطبی در صله تاریخ طبری دارد در وقایع روزگار مقتدر (سال ۳۰۲). جالب‌ترین موارد دعوی برای حقیر، مدعیانی هستند که در جامعه سنّی به صورت مهدی شیعه ظهور کردند، پدیده‌ای که معمولاً در افریقا اتفاق افتاد. ابن تومرت با نقشی که در تأسیس دولت موحدین داشت شاید جالب‌ترین نمونه بود امّا سلاسل صوفیه‌ای هم که بنیادگذاران آن خود را نوادگان محمد بن الحسن العسکری می‌خواندند و در آن سلاسل بیعت بر اساس تفدیه به نفس بود، داخل در همین نطاق بودند.

با آرزوی توفیق و تجدید مراتب ارادت
۲۰۱۲/۹/۱۱

سلام

ان شاءالله که بهبودی کامل حاصل شده باشد. مقاله ضمیمه جالب است. بیشتر از این زاویه که یک آیه روی یکی از سکه‌ها متفاوت با چیزی است که در قرآن‌های جاری است. آیا کسی در این باره کاری کرده است؟ صرفاً جهت اطلاع خدمتتان ارسال شد.ارادتمند.

[اشاره به مقاله دکتر باغ بیدی که برای ایشان فرستادم]

۲۰۱۲/۹/۱۵

سلام علیکم و رحمة الله

برای بنده هم جالب بود. متخصص این فن استاد مادلونگ است که هنوز در سن ۸۲ سالگی به کمک ذره بین سکه‌ها را می‌خواند و اطلاعات وسیعی در این محدوده دارد. پارسال بهار که در پرینستون پیش ما بود، مقاله‌ای بر اساس سکه‌ها در باره ابو عبدالله حسین الثائر بقزوین – نواده جعفر طیار– نوشت که مطالب آن را با بنده در میان گذاشت. از او راجع به این گونه نگاره‌های قرآنی که با ضبط شایع اختلافات دارد، گه گاه مطالبی شنیده‌ام ولی نمی‌دانم کسی در این باره کار مستقلی کرده است یا نه. امّا وجود این گونه اختلافات در ادوار اولیه مسلم است و هرچند ضبط متفق بین مسلمین برای ما سند مستند و قاطع است امّا از رهگذر علمی و تئوریکی، نباید به این اختلافات بی اعتنایی کرد. نمونه خوبی که اکنون به یاد می‌آورم در تفسیر تبیان شیخ در آیه کریمه «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم» است در آیه سوم ما قبل آخر از سوره مائده. شاید داستان آن اعرابی به خاطر مبارک باشد که کسی در حضور او آیه مبارکه «والسارق و السارقة...» را در همین سوره مائده با این ذیل خواند که «والله غفور رحیم» (به جای «والله عزیز حکیم» که در قرآن است). اعرابی گفت نمی‌شود. عقاب با غفران و رحمت تناسب ندارد. قرآن را آوردند «والله عزیز حکیم» بود. گفت حالا درست شد. عقاب بر اساس عزت و حکمت خداست. البته با آن مقدمه، در آیه سوم از پایان همین سوره آن‌جا که سخن از غفران خداست، باید ختم آیه به غفران و رحمت باشد امّا در ضبط موجود چنان که می‌دانیم چنین نیست وجالب آن که کسانی که گفته مرد اعرابی را به عنوان سند اعجاز بلاغی قرآن

کریم نقل می‌کنند، به خود زحمت نمی‌دهند ببینند آن حرف همه جا انطباق دارد یـا نـه. در این مورد شیخ طوسی از حسین بن علی مغربی (یعنی همان وزیر مغربی دانشـمند مشـهور شیعی درگذشته ٤١٨ که احسان عباس در باره او کتابی مفـرد نوشـته، نـواده دختـری کاتـب نعمانی و نگارنده تفسیری بر قرآن که کسی هم مقاله‌ای در باره آن نوشته) به ظن متـاخم بـه علم از تفسیر او، نقل می‌کند که خود در مصر بر سر در خانه‌ای از حوالی سال ۷۰ کتیبه‌ای از چوب ساج دیده بود که بر آن همین آیه با ذیل «فانک انت الغفور الرحیم» نوشته شده بود. پس توجه به این گونه اختلافات به خصوص در مواردی کـه ضـبط آن بهتـر از ضـبط شـایع است، غیر معمول نیست.

از قضا این ماه رمضان که گرفتار غل و زنجیر و معتکف همان زاویه بودم که چند روزی از ماه رمضان پیش، محط رحال حضرت بندگان بود، به جز یک دور خـتم قـرآن کـریم بـه قرائت متداول حفص عن عاصم به معمول هر سال، یک دور هم توفیـق خـتم قـرآن از روی قرائت ورش عن نافع که جامع الازهر چاپ کرده دست داد و مرور بر برخی موارد اخـتلاف که پشت همین نسخه یادداشت کرده‌ام، جالب بود. مانند: «و کأیّن من نبی قُتل معـه ربّیـون کثیر» به جای «قاتل معه» در قرائت حفص، «لیهب لک غلاماً زکیاً» به جای «لاهب لک»، «نُشُراً بین یدی رحمته» به جای «بشرا»، «جعل الملائکة الذین هم عند الرحمن» به جـای «عباد الرحمن»، و غیر ذلک. چون سال تحصیلی در این‌جا آغاز شـده و مسـاعدی مهربـان فراهم بود، در املاء این جواب تطویلی رفت. بر این بنده پر چانه ببخشایید.

با تجدید مراتب ارادت
حسین مدرسی
۲۰۱۲/۹/۱٦

با سلام و احترام

با عذرخواهی از تأخیر، اعیاد سـعید قربـان و غـدیر را خـدمت شـما و خـانواده محتـرم تبریک عرض می‌کنم. امسال فرصتی شد تا پس از ده سال موفق به انجام مجدد حـج شـوم. در آنجا دعاگوی حضرت عالی بودم. ان‌شاءالله آثار نقاهت به طور کل محـو شـده باشـد و

حضرت عالی در کمال صحت و عافیت در کنار خانواده محتـرم بـه فعالیت‌هـای علمـی و عبادی مشغول باشید. در خدمتم.

ارادتمند
۲۰۱۲/۱۱/۷

حجّاً مبروراً وعملاً مشکوراً

ان‌شاءالله صاحب بیت، حج و طواف و نُسُک و عبادات شما را مورد قبول قرار دهد و بر توفیقات شما بیفزاید. بنده بحمدالله بسیار بهترم و تقریباً زندگی عادی خود را از سر گرفته‌ام. علت تأخیر در عرض تبریک اعیاد متبرکه، حمله طوفان سهمگین سَندی بر ایالت ما بود که موجب صدمات و خسارت‌های بسیار شد و از جمله برق (و در نتیجه تمام وسائل حرارتـی در شب‌هایی که هوا چندین درجه زیر صفر می‌رفت) و ارتباطات تلفنی و اینترنتی ما به طور کامل به مدت یازده روز قطع بود بلکه در چهار روز نخستین به خاطر افتـادن یـک درخـت عظیم الجثه در عرض خیابان ما و انسداد کامل آن، حتی امکان بیرون آوردن اتومبیل را هـم از خیابان نداشتیم و تنها می‌توانستیم با پای پیاده از راه زمین و چمـن همسـایگان بـه جهـان خارج راه یابیم. تا دیروز که برق و ارتباطات مجدداً برقرار، و پیام مهرآمیز عالی زیارت شد. امیدوارم همواره تندرست و شادکام و در خدمات ارزنده علمی خود موفق باشید.

ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۲/۱۱/۱۱

به عرض می‌رساند

مدتی است به شدت گرفتار کارهای دانشگاهی گوناگون در دانشگاه‌های مختلف بوده و از تازه‌های علمی و اخبار فرهنگی به دور مانده‌ام. دو سه هفته پیش که مرقومه شریف رسید، از دانشگاه خودمان استعلام و استمزاجی کردم، امروز جواب نفی و عذرخواهی آنان رسید. پس باید راه دیگری اندیشید چون اصل فکر خوب است و مفید. در پرس و جو خواهم بـود. از قضا یک هفته‌ای پیش کسی از تهران نوشته‌ای که حضرت عالی در باره جـزوه‌ای بـه نـام

مهدی غریق نشر فرموده بودید، فرستاده و در باره آن سؤالی کرده بود. برای او نوشتم که مفصل داستان در آثار الحجه شیخ محمد رازی هست که خود از دوستان آن غریق بود. النهایه در هنگام جواب به آن مکتوب در جایی جز پرینستون بودم و دسترسی به کتاب که خود نسخه آن را در دفتر پرینستون دارم نداشتم. امروز عصر که در دفتر بودم چشمم به کتاب افتاد، دیدم مطلب در جلد اول صفحه ۱۳۱-۱۳۲ و جلد دوم صفحه ۵۸-۵۹ هست و به همین جزوه ارجاع می‌دهد. نویسنده آن ح. پ. سال‌ها سرپرست ک. آستانه قم و مردی محترم و خوش برخورد بود امّا بعد از انقلاب و به دست افتادن پرونده‌های ساواک معلوم شد با آنان همکاری‌هایی داشته و اطلاعاتی می‌داده است. تا چند سال بعد از انقلاب هم او را در قم می‌دیدم که عبائی بر دوش می‌گرفت. الان اگر زنده باشد باید پیرامون هشتاد و پنج سال داشته باشد امّا نمی‌دانم هنوز زنده است یا نه.

تندرست و شادکام باشید
ارادتمند: حسین مدرسی
۲۰۱۲/۱۲/۱۲

صدیق مکرّم

هنوز در یافتن یک فرصت مطالعاتی مناسب برای جناب عالی موفق نبوده‌ام امّا اگر توفیقی یافتم، فوراً اطلاع خواهم داد. یک دو روز پیش از آقای کامبیز اسلامی شنیدم که از کار کتابخانه مجلس کناره‌گیری نموده‌اید. نمی‌دانم واقعیت یافته و نهائی شده یا در مرحله تصمیم‌گیری است. امیدوارم در فرض وقوع برای تداوم کارهای بسیار خوبی که در دوره تصدی جناب عالی آغاز شد، وقفه‌ای ایجاد نگردد.

با تجدید تحیات
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۲/۱۲/۲۶

دوست عزیز

امیدوارم به سلامت باشید. مدتی است به‌خاطر تراکم کار و غیره از اخبار ایران بی‌خبرم.

جز آن که مدتی پیش از آقای حسن انصاری شنیدم که دیگر در کتابخانه مجلس نیستید و به قم و کتابخانه خود مراجعت کرده‌اید. تردید نیست که هرجا باشید منشأ خدمات و آثار و مآثر ذی قیمت بسیار خواهید بود. غرض از عرض این چند سطر جز استفسار از حال شریف آن است که حقیر از قریب بیست و اند سال پیش، تصویری از رساله آداب سنیّه امیر محمد صالح خاتون آبادی – داماد علامه مجلسی و جانشین او - از نسخه کتابخانه مرعشی داشته‌ام.

توجه و آگاهی بنده نسبت به این کتاب به سال‌ها پیش بر می‌گردد که مرحوم روضاتی نسخه خود را از آن در فهرست خود معرفی کرد و به خصوص بر فصلی در این کتاب در مورد امهات طاهرات ائمه اطهار – که بیشتر از اماء بودند کما هو معلوم – تکیه و تأکید داشت. آن فصل کتاب را سال پیش به همسرم دادم که بر اساس آن مقاله‌ای به انگلیسی در باب تفاوت مفهوم بردگی در اسلام و فرهنگ غرب بنویسد.

دیروز از کسی شنیده بود که جناب عالی مقاله‌ای در مورد این کتاب بر اساس نسخه روضاتی مرقوم فرموده‌اید. خواستم استدعا کنم اگر خبر درست است و تصویری از آن نسخه در اختیار جناب عالی است، ممنون می‌شوم اگر آن را برای ایشان، وسیله حقیر ارسال فرمایید.

با آرزوی توفیق
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱۳/۲/۵

دوست دانشمند

با احترام

بله دو ماهی است که در کتابخانه نیستم. گرچه در عمل یک ماه است که رسماً آقای رجبی دوانی به جای بنده منصوب شدند. مقاله‌ای که در باره این رساله نوشتم، برای کنفرانس انجمن فارسی زبانان بود که در حیدرآباد برگزار شد.

آن مقاله در سایت کتابخانه تاریخ هم هست:

http://www.historylib.com/site/SViewDocument.aspx?DocID=1326&RT=List

تصویر نسخه قم است و الان بنده در تهران هستم. ان‌شاءالله خدمت شما ارسال خواهم کرد. مقاله به همراه متن رساله در مجله پیام بهارستان بر اساس نسخه آقای روضاتی منتشر شد. آنجا هم شرح داده‌ام که نسخه مرعشی مشکلاتی دارد. در خدمت هستم.

۲۰۱۳/۲/۵

بسیار ممنونم. از چاپ رساله مطلقاً بی‌اطلاع بودم. اکنون به دلالت شما آن را در دفتر دوم از شماره ۱۴ پیام بهارستان یافتم و مقدمه مفید آن را هم خواندم و بهره بردم. با این نسخه روشن چاپی عملاً دیگر نیازی به تصویر نسخه نیست چون معزی الیها اکنون می‌تواند کار خود را بر اساس همین متن چاپ شده انجام دهد و از رنج خواندن و مقابله دو نسخه خطی آسوده باشد. کفی الله المؤمنین (والمؤمنات) القتال.

۲۰۱۳/۲/۵

عرض کردم که با وجود نسخه چاپی روشن، حاجت به ارسال تصویر نیست و فی الواقع نیز چنین است. اکنون به نظر رسید استدعا کنم که اگر به راحتی میسّر است، اسکنی روشن از صفحه آغاز و پایان نسخه روضاتی (بلکه اگر احیاناً تصویر روشنی از نسخه مرعشی دارید از آغاز و انجام آن هم، چون تصویر قدیمی که بنده از آن دارم کم رنگ است) ارسال فرمایید که حسب مرسوم این دیار برای توثیق اعتبار کتاب در متن مقاله گذاشته شود. با سپاسگزاری از زحمتی که در این باب متحمل می‌شوید.

ارادتمند: مدرسی

۲۰۱۳/۲/۱۰

بعد التحیات

به عرض می‌رساند البته معروف حضور باهر النور موفور السرور عالی هست که دولت بنی احمر در اندلس در سال ۸۹۷ با اخراج ابوعبدالله محمد بن علی نصری الغنی

بالله (که اسپانیایی‌ها او را بوعَبدَل می‌نامند) به ملیله و سپس فاس به پایان رسید و بـا پایـان گرفتن آن و سقوط غرناطه، هشت قرن حضور اسلام در انـدلس نیـز پایـان گرفـت. مشـهور است که سلطان مخلوع در فاس همواره به یاد سلطنت از دست رفته خود می‌گریست و مادر او به او می‌گفت: «اِبکِ بکاء النساء علی ملک لم تحافظ علیه مثل الرجال». ایـن سـخن را قریب نیم قرن پیش در کتاب العبرات منفلوطی که در آن روزگار به خاطر یک منبـر مرحـوم فلسفی برای ما نوجوانان زمان کتابی محبوب بود، خواندم و در خاطر ماند. پـس از آن یـک دو بار دیگر و از جمله همین یک دو سال اخیر در حین تورق اعلام زرکلی (شـاید در شـرح حال مادر آن مخلوع؟ به چه نام؟) به آن برخورد کردم.

دیروز در یک سخنرانی به مناسبت مسأله‌ای که هیچ ربطی به اسلام و انـدلس نداشـت، به آن سخن تمثل شد. مسـتمعان را مرغـوب افتـاد و چنـد نفـر عربـی‌دان منبـع آن گفتـه را پرسیدند. چیز مشخصی به خاطر نیامد. الان هم رجاءً به اعلام ذیل احوال مخلوع نگریستم و چیزی ندیدم. نام والده ماجده او را هم به خاطر نمی‌آورم. با خود اندیشیدم که از محضـر مولانا شیخ المورخین استفسار کنم که هر آینه در این باب چیزی به خاطر دارند یا یافتن این مطلب بدون صرف وقت زیاد در نرم افزارها میسر باشد، ارادتمند دیرین را مستفید فرمایند.

با تجدید تحیات: حسین مدرسی
۲۰۱۳/۲/۲۸

[بنده چند مطلب را برای ایشان ارسال کردم]

سلام علیکم

تأخیر بنده را در تبریک عید باستانی نوروز بپذیرید.بیش از همه به خاطر مصادف شـدن آن با فاطمیه بود. ان شاءالله سال خوبی در پیش داشته باشید و هر روز شـما نـوروز باشـد. ان‌شاءالله که حضرت عالی و خـانواده در امـن و سـلامت باشـید. همچنـان منتظـر مقالـه حضرت عالی برای جشن نامه آقای اشکوری هستم.

دعاگو – جعفریان
۲۰۱۳/۴/٤

دوست گرامی

متقابلاً عرض تبریک و آرزوی سلامت برای جناب عالی و خانواده محترم دارم. با توجه به تراکم وعده‌های معوّقه، بسیار بعید می دانم توفیق نوشتن چیزی بـرای جشـن نامـه آقـای اشکوری داشته باشم. اکنون چند مقاله که قول نوشـتن آن را قـبلاً داده‌ام، در لیسـت انتظـار هستند و یکی از آن‌ها را که برای مجموعه‌ای به تدوین آقای حسن انصاری و خانم اشمیتکه (دربرابر محبت آنان که هر دو مقاله‌ای به جشن نامه حقیر مرحمت داشته بودند) بـه تـازگی تمام کردم، قریب سه هفته همه وقت اضافی بنده را گرفت. هم بنده کندکار شده‌ام وهم وقت کبریت احمر.

با دعای توفیق
ارادتمند مدرسی
۲۰۱۳/٤/٦

صدیق مکرّم

ان‌شاءالله به سلامت باشید. طبق معمول برای کسب علم در جایی که دسترسی به کتب خودمانی ندارم، دست به دامان شما می‌شوم. مسأله «تختُم بـه یمـین» کـه از اختصاصـات شیعه بوده و در روایات ما از علائم پنج گانه ایمان و تشیع شمرده شده البته به ذهـن مبـارک هست. محدث ارموی بحث خوبی در باره آن در تعلیقات نقض دارد و خـود حقیـر هـم در تعلیقه‌ای که در پایان سندیات تجدید چاپ شـده، از سـابقه تـاریخی و اهمیـت آن از نظـر هویت فرقه‌ای سخن گفته‌ام. لیکن این‌جا که الحال به کاری علمی هستم (فاس مراکش) به هیچ یک از آن مآخذ دسترسی ندارم و نمی‌توانم به سؤالی که از بنده شده پاسـخی شایسـته بدهم. استدعا دارم که هر آینه جناب عالی وضع بهتری از من دارید و در جایی هسـتید کـه دسترسی به نرم افزارها دارید این کلمه «تختُم بالیمین» را جستجو بفرمایید که اولاً در متون غیر حدیثی شیعه یعنی کتب فقهی کجا به کار رفته و ثانیاً آیا دیگران به خصوص اباضیه کـه ظاهراً باید در این مسأله مانند شیعه فکر کنند (بغضاً معاویه که اول من تختُم بالیسار بود) از آن ذکری می‌کنند؟ (شرح السنُه بغوی دم دست است و به مسـأله اشـاره‌ای دارد ولـی شـرح

احادیث است. آیا متون فقهی سنُی هم دارنـد؟). سپاسـگزار خـواهم شـد اگـر راهنمـایی و دستگیری فرمایید.

و الله یحفظکم و یرعاکم
۲۰۱۳/٤/۲٦

[بنده چند مطلب و لینک ارسال کردم]

بسیار ممنونم. برای بخش سنّی کار موجب گشایش شد. اگر بدون اتعاب نفس شریف و صرف وقت بر بحثی یا اشاره‌ای در متون فقهی خودمان نیز آگاهی یافتید، ارادتمند دیـرین را بی نصیب مگذارید. ملاحظه می‌فرمایید که اشتهای طلبه علم را پایـان نیسـت و قاعـده «و نزداد کیل بعیر. ذلک کیل یسیر» کما کان جاری است. در اینترنت جسـتجو کـردم از عقـد ثمین طبسی فقط یک نسخه در کتابخانه‌های غرب هست، آن هم در مؤسسه وِلکام لندن در تاریخ پزشکی. این جا هم دست کوتاه و خرما بر نخیل ماند. مؤیّد و محفوظ باشید.

همین قدر هم بسیار مددکار شد. بارک الله فی صفقة یمینک

۲۰۱۳/۴/۲۶

صدیق مکرّم، دانشمند عالی مقام

یک دو هفته است که طبق معمول هر ساله، امسال برای بیست و پنجمین و آخرین سال، در آکسفوردم. پریشب شام با آقای دکتر گرنی بودیم و ذکر خیر جناب عالی در میان بود...

ابقاکم الله و سلّمکم
حسین مدرسی
۲۰۱۳/٥/۱۱

صدیق مکرّم دانشمند عالی مقام

یک دو هفته است که طبق معمول هر ساله، امسال برای بیست و پنجمین و آخرین سال، در آکسفوردم . پریشب شام با آقای دکتر گرنی بودیم و ذکر خیر جناب‌عالی در میان بود.

همراه عریضه، نسخه پی دی اف جشن نامه‌ای را که دوستان و شاگردان به نام این ناچیز فراهم آوردند، می‌فرستم . ناشران در دادن نسخه پی دی اف هر کتاب خود تا هنگامی که همه نسخ آن را نفروخته باشند، بسیار امساک دارند و این نسخه را هم به شرط ارسال برای حداکثر پنج نفر به قید عدم تکثیر مجدد آنان دریافت کردم. یکی از آن پنج نفر جناب‌عالی هستید. برخی از مقالات کتاب به خصوص آن‌چه در مباحث شیعی است، برای ترجمه مناسب است که البته می‌توانید پرینت آن را به افراد مورد نظر عنایت دارید . فکر نمی‌کنم کسی در ایران بر این مجموعه آگاه شده باشد. اگر کسی در جایی چند خطی راجع به محتوای آن بنویسد شاید کسانی به ترجمه برخی مقالات آن راغب شوند.

ابقاکم الله و سلّمکم
۲۰۱۳/۵/۱۱

مطلبی هم هست که اکنون به فکرم رسید با جناب‌عالی مشورت کنم و مدد فکری بگیرم: چند سال بود کتابی را با عنوان «تشیع آن چنان که من می‌شناسم» گردآوری می‌کردم که تقریباً تمام وقت آزاد مرا در این هفت سال اخیر به خود مصروف داشت. تا بالاخره یک ماهی پیش‌تر آن را به سرانجام رساندم و در مجلدی بزرگ با نام «میراث خاندان پیامبر» به ناشری در آکسفورد سپردم که کتاب را در نوبت انتشار سال آینده گذاشته و از همین حالا خبر نشر و عکس رو جلد و حتی شماره صفحات کتاب را در کاتالوگ مطبوعات سال ۲۰۱٤ خود گذاشته است:

http://www.oneworld-publications.com/pbooks/shiite-islam-97815
3 6798523

(حتماً می دانید که این سریع‌ترین فرصت انتشار در این سوی جهان است چه ناشران دانشگاهی دو سال و ناشرانی مانند بریل سه سال نوبت انتشار دارند). کتاب تنها دسته بندی تعالیم تشیع امامی است در مسائل اخلاقی و معنوی، و الگویی که آن مکتب برای یک جامعه پاک مؤمنانه و عادلانه دارد و انسانیتی که به وجود می‌آورد و تمدن و فرهنگی که برای جهان پیشنهاد می‌کند - چیزهایی که امروز نقطه تمرکز مذاهب زنده جهان در معرفی

خویش است – و اصلاً و ابداً کاری به مسائل تاریخی و کلامی و فرقوی ندارد . این کتاب را خودم مانیفست گرایش عقلانی در فکر شیعی می دانم و فکر می‌کنم اگر اسـتادم مطهـری و استاد او آیت الله بروجردی بودند، از این کتاب خرسند می‌شدند. هر چند اکثـر معاصـرین شاید اصلاً نفهمند عقلانیت خوردنی است یا پوشیدنی.

بنده این کتاب را ضرورتی برای مکتب مقدس در جهان حاضر می‌دانم ولی ایـن را هـم می دانم کسانی خواهند بود که تصور کنند کتاب آمده است تا بسـاطی را بـه هـم بریـزد یـا دکانی را فرو بندد . هنوز هیچ نشده کسی در زیر اعلان کتاب کامنت گذاشته که این کتـاب پیام واقعی و باطنی تشیع را نادیده می‌گیرد و آن را به صورت مادی خشـک معرفـی می‌کنـد (این مؤمن حتی معنی باطنی را که مشخصه اسماعیلیان و غلات است، نفهمیده و آن را بـه جای معنویت و نورانیت و روحانیت به کار برده است). بی هیچ تعارف این گونه کامنت‌ها و برخوردها می‌تواند تأثیر چنین کتاب را پیشاپیش خنثی کند چون کتابی که برداشت شخصی یک فرد و نه نماینده فکر مکتب باشد البته به درد لای جرز می‌خورد و هیچ ارزش آن نـدارد که آدمی خود را سپر بلا کند و در راه آن‌چه فکر می‌کند خدمتی به مکتب است، ناسـزایی را تحمل کند . اتفاقاً خانواده ما هم با دیدن این اولین کامنت آغاز به بی‌تابی کرده و با یادآوری سابقه تهدیدات تلفنی و حضوری پنج سال پیش خاطر نشان می نماید که سالی که نکوست از بهارش پیداست، و این بار شاید دیگر کار به شهادت حقیر بیانجامد که اصلاً مقـرون بـه صرفه و مصلحت نیست. خود نیز به همین مراعات در مقدمه گفته‌ام و ناشر هـم در اعـلان خود گذاشته که این کتاب فقط برای غیر شیعیان انگلیسی زبان نوشته شـده و مؤلـف اجـازه ترجمه آن را به هیچ زبان دیگر نمی‌دهد امّا می دانم احدی برای چنـین گفتـه تـره هـم خـرد نمی‌کند . اکنون پس از یک ماه از تسلیم کتاب به ناشر به فکر فرو رفته‌ام که با همه رنجی که در این کار بردم، شاید فی‌الواقع ارزش مخاطرات احتمالی را نداشته باشـد و شـاید بـاز بـه جای آن که دردی را دوا کند وصله ناهمگون دیگری بر لحافی چهل تکـه شـود و جنجـالی دیگر به وجود آورد. می‌خواهم از آن دوست مشفق که خود دستی از نزدیک بر آتش داشته و به کرّات و مرّات به مراحم برادران ایمانی نواخته شده‌اید، استشاره کنم کـه زمینـه را چگونـه می‌بینید و چه صلاح می‌دانید. شاید یک راه ارزیـابی زمینـه کـار آن باشـد کـه خبـر انتشـار

قریب‌الوقوع کتابی در عقلانیت تشیع با ترجمه همین معرفی کوتاهی که ناشر گذاشته است، به نحوی در سایتی گذاشته و ملاحظه شود که عکس العمل‌های اولیه در این مرحله چیست و بر آن اساس مخاطرات آینده سنجیده و تصمیمی درست اتخاذ شود؟ به هر حال از هر کمک فکری که در این باب بفرمایید، سپاسگزار خواهم بود.

۲۰۱۳/۵/۱۱

[من این را نوشتم:]

انتشار چنین کتابی از دید بنده بسیار سودمند و بر اساس همان رویه پیشین حضرت عالی مؤثر در ارائه سامانی معقول از تشیع دست کم برای غیر شیعیان خواهد بود، گو این که شیعیان بسیار بسیار بیشتر نیاز به داشتن نگاه درست به آیین و مذهب خویش دارند. طبعاً احتیاطی که بنده از شما سراغ دارم دافع بسیاری از تیرهای بلا خواهد بود. بنابراین تردید نفرمایید که کار، کار ارزشمندی خواهد بود. همان‌طور که فرمودید انتشار یک پیش‌خبر از آن، از هر جهت می‌تواند سنجه ای برای شناخت واکنش‌ها باشد، ضمن آن که بسیاری از دوستداران را مشتاق خواهد کرد تا در وقت انتشار استقبال بیشتری از آن داشته باشند. بنابراین با اجازه شما این چند سطر را با تصویر کتاب به صورت یک خبر به یکی از سایت‌های معتبر خواهم سپرد. اگر اجازه دهید چند سطر نخست متنی را هم که در ایمیل مرقوم فرمودید با دستکاری مختصر که گویی در جایی از مقدمه کتاب فرموده‌اید، در متن خبر درج خواهم کرد.

[و ایشان جواب داد:]

اتّقوا من فراسة المؤمن! اتفاقاً آن چه در اشاره به محتوای کتاب در عریضه پیشین نوشته بودم، از مقدمه آن گرفته شده بود . متن مرحمتی را با دو سه تغییر مختصر به گونه‌ای که با زبان آن مقدمه هماهنگ‌تر باشد خدمتتان می‌فرستم و از عنایت همیشگی آن دوست عزیز در باره خود عرض امتنان دارم. سربلند و پیروز باشید.

این کتاب مروری است بر آموزه‌های اصلی اسلام شیعی که تلاش می‌کنـد تـا در حـوزه مسائل جهان بینی، اخلاق و معنویت، شناخت رفتار فردی و اجتماعی، رابطه میان انسـان و خدا، فرد و جامعه، و نیز مناسبات با مسلمانان دیگر و نیز غیر مسلمانان، دیدگاه‌های مکتب تشیع را معرفی کند، با صرف نظر کامل از تطورات تـاریخی و در وراء مجـادلات کلامـی و فرقه‌ای.

کتاب حاضر، تکیه بر جنبه‌های انسانی در اسلام شیعی دارد و تنها دل مشـغولی آن ایـن است که بگوید پیام این مکتب برای جهان امروز چیست.

این کتاب در ٥٥٦ صفحه به روش تطبیقی با استفاده از حدود ۲۰۰۰ کتاب از مواریـث اسلامی و فکر دینی دوره‌های جدید نوشته شده و هدف اصلی آن معرفی مـذهب تشـیع بـه زبان انگلیسی برای خوانندگان غیرشیعی است و بـه همـین دلیـل در آغـاز کتـاب آمـده کـه نویسنده اجازه ترجمه آن را به هیچ زبان دیگری نمی‌دهد.

شماره ثبت بین المللی کتاب: ISBN: 9781536798523

نویسنده در باره این کتاب نوشته است: کتاب تنها دسته بندی تعالیم تشیع امـامی اسـت در مسائل اخلاقی و معنوی، و الگویی که آن مکتب برای یک جامعه پاک مؤمنانه و عادلانه دارد و انسانیتی که به وجود می‌آورد و تمدن و فرهنگی کـه بـرای جهـان پیشـنهاد می‌کنـد – چیزهایی که امروز نقطه تمرکز مذاهب زنده جهان در معرفی خویش است – و اصلاً و ابـداً کاری به مسائل تاریخی و کلامی و فرقوی ندارد . من این کتاب را مانیفست گرایش عقلانی و معنویت‌گرا در فکر شیعی می دانم و فکر می‌کنم اگر استادم مطهری و استاد او آیـت اللـه بروجردی حضـور داشـتند، از ایـن کتـاب خرسـند می‌شـدند. هـر چنـد عقلانیـت، دیگـر دل‌مشغولی و اولویت هیچ کس در جهان تشیع نیست.

با سلام و احترام خدمت دوست و سرور ارجمند

فرا رسیدن عید مبعث حضرت ختمی مرتبت ـ صلی الله علیه و آله ـ را خدمت سـرکار، خانواده محترم و نورچشمان تبریک عرض نموده، و آرزوی سعادت و طـول عمـر بـا عـزت برای شما و عزیزانتان دارم. انشاءالله که به زودی سعادت دیدار شما را در ایران داشته باشم.

ارادتمند
۲۰۱۳/۶/۷

سلام علیکم و رحمة الله

از تأخیر در عرض جواب معذرت می‌خواهم. یک هفته‌ای بـرای مشـارکت تحمیلـی در کنفرانسی در لهستان بودم و فرصت باز کردن پست الکترونیکی میسر نمی‌شد. پیام مهر آمیز جناب عالی اکنون دریافت شد. متقابلاً اعیاد و ایام متبرکه شعبانیه را تبریک عرض نمـوده و برای جناب عالی و خانواده محتـرم سـلامت و سـعادت آرزو دارم. انـدکی ناخوشـم امّـا از عنایات الهی امیدوار که توفیق دیدار آن صدیق مکرّم به زودی حاصل شود.

با تجدید تحیات

ارادتمند: حسین مدرسی

۲۰۱۳/٦/۱۰

با سلام و احترام

ان شاءالله که هر کجا هستید در پناه خدای متعال باشید.

امشب کسی از آقای شبیری پیغام آورد که مایل هستند اگر ایران تشریف آوردید، شـما را ملاقات نمایند. عرض کردم، بنده خبری ندارم. شاید هم آمده و رفته‌اند! در هر حـال ایشـان فرمودند تا پیش از رمضان در قم خواهند بود و بعد از آن در مشهد. دوستان دیگر هم مشتاق زیارت شما هستند.

ارادتمند

۲۰۱۳/۷/٤

دوست گرامی

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید، به دیدار دوستان و یاران توفیق خواهم یافـت. اگـر تابستان شد که چه بهتر، و الاّ در ماه آبان کـه بایـد چنـد روزی بـرای تعیـین تکلیـف انـدک باقیمانده متعلقات فامیلی ایران باشم. عرض سلام و ارادت و اشتیاق این کمتـرین را توسـط همان قاصد، خدمت مولای معظم جناب آقـای شـبیری ابـلاغ فرماییـد. انشـاءاللـه خـود حضرت عالی و خانواده محترم سلامت و درخدمات علمی ارزنده موفق باشید.

۲۰۱۳/۷/٤

صدیق مکرّم

میلاد مسعود حضرت ثامن الائمة گرامی باد.

امشب در فرصت و فراغت معمولی یک شنبه شب، به خاطر آوردم که مدتی می‌شود از حضرت عالی خبری ندارم. به خود گفتم با عرض این عریضه تجدید عهد مودت کنم. امیدوارم هر جا هستید به سلامت و منظور نظر حضرت حق بوده و توفیقات الهی همراهتان باشد.

پریروز ناشری دانشگاهی فایل یک رساله دکتری از مدرسه مطالعات شرقی لندن را که در سال ۱۹۹۹ دفاع شده بود، برای ارزیابی صلاحیت چاپ فرستاده بود. موضوع: «تسنن و تشیع در ایران در پایان دوره تیموری و آغاز صفوی». با یک تورق دو دقیقه‌ای سریع، چاپ رساله را در شکل موجود توصیه نکردم. امّا فکر کردم شاید جناب عالی مایل باشید نظری به آن بیافکنید. چنین است که فایل را همراه این عریضه می‌فرستم. چندین نفر از ایران و خارج در این چند روزه عکس صفحه اول چند روزنامه را برای بنده فرستاده‌اند با تیتری برگرفته از سخن مقام معظم رهبری که «تشیعی که از لندن و امریکا تبلیغ شود، تشیع واقعی نیست» از جمله روزنامه جمهوری اسلامی در این لینک:

http://www.jomhourieslami.com_۱۳۹۲۰۶۲۱/۱۳۹۲۰۶۲۱/۱۳۹۲/jomhori_islami_index.html

شنیده‌ام که این دو سه روز سایت‌های انگلیسی زبان متعددی در این سوی دنیا این سخن را نقل کرده و چندین سایت پر خواننده با گرایش پنهان و آشکار سلفی به صراحت نتیجه گرفته‌اند که آدم‌هایی امثال این ناچیز و نصر که به خیال خود می‌خواهیم تصویر قابل قبول‌تری از تشیع به خارجیان عرضه داریم، جز این که عرض خود برده و زحمت مردمان داشته باشیم، کاری نمی‌کنیم. چون کدام ابلهی است که برای تصویری که برترین و والاترین مقام مکتب غیر واقعی بخواند پشیزی ارزش قائل شود. سخنی است درست و منطقی. کسی هم تیتر یک خبر دیگر را فرستاده بود که رئیس دفتر حضرت آقا در قم گفته است: هرکس در مورد مسجد جمکران تشکیک کند، نانی که از امام زمان خورده است، حرامش باشد.

http://khabaronline.ir/detail/۳۱۲۸۰۷/culture/religion

البته اولین کسی که در دهه اخیر در این باره تشکیک کرد و مطلبی در روزنامه‌اش نوشت، صمیمی‌ترین دوست سراسر زندگی جناب سخنران در همان روزنامه جمهوری خود بود. تعجب کردم که سخنران حق دوستی پنجاه ساله را به جا نیاورده است. تصویری که این نمونه‌ها به فردی دور از صحنه چون این ناچیز می‌دهد، آن است که عرصه فرهنگ مذهبی ایران بیشتر به سمت و سوی تک صدائی و یک نواخت شدن پیش می‌رود. ظاهراً عیبی هم ندارد. به هر حال صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

این جا خبر تازه‌ای نیست. اواخر هفته جاری منتظر آمدن آقای حسن انصاری هستیم که بناست سال دانشگاهی جدید را تا پایان تابستان آینده این‌جا باشند. خانم اشمیتکه هم خواهد بود و آقای مسعود جعفری جزه نیز از ایران. هم ایشان که وقتی در منزل ما در تهران در معیت مرحوم افشار و آقای شفیعی خدمتتان بودیم. جای جناب عالی در این مجمع کوچک خالی خواهد بود.

با بهترین آرزوها

حسین مدرسی

۲۰۱۳/۹/۱٦

استاد ارجمند

بنده هم به نوبه خود ولادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را خدمت شما و خانواده و نورچشمان تبریک عرض می‌کنم.

حضرت عالی توجه دارید که مقصود رهبری از آن سخنان آن هم در میان کارگزاران حج و مطالبی که قبل و بعد آن است، مربوط به اختلاف افکنی‌های برخی از سایت‌های اسماً شیعی (و انتشار آن کتاب کذایی با آن مطالب سخیف) امّا در باطن برای بدنام کردن شیعه است که به خصوص از لندن پخش می‌شود. مطمئن هستم دست کم ایشان در این سخنرانی، اصلاً توجهی به آنچه آن افراد برداشت کرده‌اند، نداشته‌اند.

البته در باره جمکران، سخنان رفیق شفیق قدیم شگفت بود و گوشه‌ای از آن دامن آقای آیت الله سیستانی را هم می‌گرفت که در سال‌های اخیر چند بار در دیدارهای مختلف به آن

اشاره کرده بودند. از آقای گلپایگانی هر چند رفیق صدیق حضرت‌عالی باشد، چون شامل ماانقضی است، انتظاری نیست. آن هم در اعلام حکم تولیت جدید که چنین سخنانی را می‌طلبد.

از بابت کتابی که ارسال فرمودید، سپاسگزارم. دیشب یکی از دوستان متن جشن نامه حضرت عالی را فرستاد که البته تا صفحه ۱۸۰ بود و طبعاً انتشار آن در ایران به این شکل نمی‌توانست کار بنده باشد؛ زیرا بنده بر اساس نسخه‌ای که فرستادید گویا متن کامل کتاب را داشتم. لابد ناشر یا جایی در گوگل به این شکل انتشار داده که کتاب مشتری هم پیدا کند.

امیدوارم با آمدن این دوستان سال بسیار خوبی را در پیش داشته باشید. بشارت عالی برای بنده انتشار کتاب در دست چاپ شماست که امیدوارم هرچه زودتر عرضه شود.

هرگاه دوستان هم سراغ می‌گیرند که وعده سال آتی را می‌دهم.

سلام و عرض ادب بنده را خدمت آقای انصاری و دوستان برسانید.

برای شما آرزوی سلامتی و طول عمر و توفیقات روزافزون دارم.

۲۰۱۳/۹/۱۶

صدیق مکرّم

غرض از تصدیع آن که درجایی دیدم از کتابی به نام «زندگی و خدمات علمی و فرهنگی علی اصغر فقیهی» چاپ انجمن آثار ملی سابق و آثار و مفاخر فرهنگی لاحق در سال ۱۳۸۷ (با توصیف: مجموعه زندگی نامه‌ها ۹۷) یاد شده بود. این شخص از فضلاء برگزیده قم بود و کمترین او را از اوائل دهه چهل که دانش آموزی نوجوان بودم، می‌شناختم. در تهران سپردم که کتاب را برای بنده پیدا کنند، در مظان معمول مانند طهوری و طوس و غیره جستجو کردند و نیافتند. طبق معمول خدمت عالی زحمت افزا می‌شوم که هر آینه بر وجود آن در جایی آگاهی یافتید، ارادتمند دیرین را مستحضر فرمایید تا از برادرم درخواست کنم تهیه و توسط مسافری که در اواخر مهر ماه داریم، برای حقیر ارسال دارد. بسیار سپاسگزار خواهم بود.

ارادتمند: حسین مدرسی

۲۰۱۳/۱۰/۱

دوست عزیز

بله. انجمن مفاخر سری کتاب‌هایی را بیشتر در عهد ریاست مهدی محقق چاپ کرد. غالباً دو سه مقاله قدیمی و چند متن تازه نه چندان مهم در باره اشخاص چاپ می‌شد. کتابچه‌های صد صفحه‌ای تا صد و پنجاه.

ممکن است در تهران در انجمن مفاخر یافت شود. یکی هم همین اثر است که فرموده‌اید و نویسند یا مدون آن هم شخصی به نام امید قنبری.

اگر نبود، حتماً آن را اسکن کرده خدمت شما خواهم فرستاد. خدمت نور چشمان و دوستان سلام برسانید.

۲۰۱۳/۱۰/۱

صدیق مکرّم، دانشمند عالی قدر

تأخیر در عرض جواب را بر بنده خواهید بخشید. سه چهار روزی از پرینستون به دور بودم و پیام مبارک را الساعه پس از بازگشت زیارت کردم.

در مورد کتاب مربوط به مرحوم فقیهی استدعا دارم زحمت نکشید. با توصیفی که راجع به سلسله زندگی‌نامه‌های چاپ آقای مهدی محقق فرمودید – و به خاطر رسید که قبلاً مشابه آن را از مرحوم افشار هم شنیده بودم – دیگر چندان رغبتی به آن کتاب ندارم.

در مورد درخواست آن ترک، وی با آقای امید سالار هم تماس گرفته و از ایشان خواسته بود که مجلدات را از بنده بگیرد و برای او بفرستد. ایشان نیز چهار پنج روز پیش شرحی نوشته و مجلدات مربوط را برای او درخواست نموده بود که صبح پنج شنبه پیش از سفر پاسخ داده و راه تهیه آن را به ایشان نوشتم.

سریعاً جواب داد که مجلدات را از آن راه به دست خواهد آورد. باز اگر امری است در ارجاع آن دریغ نفرمایید.

سلّمکم الله و ایّدکم

۲۰۱۳/۱۰/۷

الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة امیر المؤمنین و الائمة المعصومین من ولده

۲۰۱۳/۱۰/۲٤

عید سعید غدیر را خدمت حضرت عالی و خانواده محترم و نورچشمان تبریک عرض می‌کنم. ان شاءالله که در دنیا و آخرت با اهل بیت (ع) باشیم.

۲۰۱۳/۱۰/۲٤

دوست عزیز

امروز از آشنایی شنیدم که جشن نامه آقای اشکوری را در حجمی مهیب نشر نموده‌اید. برای ارادتمندان که مجلات دوهزار صفحه‌ای کتابخانه مجلس در دوره مدیریت جناب عالی را به خاطر دارند، مطلب غریبی نیست. به هر تقدیر توفیق شما را در انجام این مهم تبریک می گویم. باعث بر تحریر این عریضه آن که راوی خبر همچنین عنوان دو سه مقاله مجموعه را که از نویسندگان نام آشنا بود ذکر کرد، از جمله مقاله‌ای در مورد اجاره‌داری امامان مسقط در بندر عباس از ویلم فلور. اصل مسأله البته بسیار مشهور و اسنادی در باره آن در دسترس است امّا اسناد هلند که یقیناً اساس مقاله فلور است، تازگی دارد و باید جالب باشد. نمی‌دانم از مقالات کتاب نسخه دیجیتال دارید یا خیر. اگر داشته باشید ممنون می‌شوم که نسخه‌ای از این مقاله را برای بنده مرحمت کنید.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی
۲۰۱۳/۱۰/۲۷

سلام علیکم و مرحباً بکم

امروز کسی لینک زیر را که قریب ده سال از تاریخ آن می‌گذرد برای بنده فرستاده بود. نگاه بسیار سریعی کردم سراسر پرونده سازی خصمانه علیه شیعیان قطیف و احساست امّا

برخی اطلاعات جالب دارد. مطمئنم که خود دیده‌اید با این همه احتیاط بـه ارسـال کـردم چون گاه مطالب و نوشته‌جات از فرط ظهور بر فرد پنهان می‌ماند، چنان کـه در مـورد خـود حقیر مجرّب است! والله الموفّق

http://www.metransparent.com/old/texts/Saudi_Shia_Sheikh_Nasser_al_Omar.htm

۲۰۱۳/۱۲/۲۱

سلام علیکم

ان شاء الله به سلامت باشید. کسی در مورد فتاوا و رسائل جهادیه علماء ایران و عتبـات در زمان جنگ‌های ایران و روس استفسار کرده است. از باب «تعلّم مِـن ذی علـم» مـزاحم می‌شوم که چنان چه بر مقاله یا فصلی در این باب آگاهید یا اگر خود در جایی در ایـن بـاره چیزی نوشته‌اید، ارجاع آن را برای ارادتمند دیرین مرقوم فرمایید. از گذشته‌های دور به خاطر می‌آورم که مجموعه‌ای از این رسائل در آستان قدس و به تفاریق در کتابخانه‌های دیگر بـود که فهرستی از آن را در بخش جهاد از اصل انگلیسی مقدمه بر فقه شیعه گذارده بودم و از آن میان رساله قائم مقام پدر گویا اولین کتاب چاپ شده در ایران شناخته می‌شـد. پـس شـاید برخی یا بیشتر آن فتاوا و رسائل در دهه‌های اخیر نشر شـده باشـد کـه ایـن دور افتـاده از آن بی‌اطلاع مانده است. به هر حال هر اطلاعی که مرحمـت فرماییـد، موجـب گشـایش کـار سائل و سپاسگزاری حقیر خواهد بود. و دُمتم للعلم ذخراً و لاهله شرفاً و فخراً.

با تجدید تحیات
حسین مدرسی
۲۰۱٤/۲/۷

بسیار سپاسگزارم. دستیار حقیر – گویا با تصفح گوگل – به دست آورد که مقاله‌ای هم با نام کتابشناسی توصیفی رسائل جهادیه در مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، مهـر مـاه ۱۳۸۱ چاپ شده که نسخه پی دی اف آن را در سایتی یافت و پرینت گرفت. البته بـه خـاطر تقـدم

طبع، نام کتاب دوم آقای رجبی و فهرستی که اشاره فرمودید، در آن نبود. بـه هـر حـال کـار سائل باحسن وجه انجام شـد. مجـدداً از لطـف همیشـگی آن صـدیق مکـرّم سپاسـگزاری می‌کنم.

و دُمتم سالمین
ارادتمند: مدرسی
۲۰۱٤/۲/۲۸

صدیق مکرّم

امید است دماغ مبارک چاق و اقبال طالبان علم به استفاده از محضـر آن بـزرگ همـواره شهره آفاق باشد. ما که این‌جا در هوای ده درجه زیر صفر زندگی می‌کنیم (البته صبح سیزده درجه زیر صفر بود که با تأثیر باد نوزده درجه زیر صفر می‌شد) و شما بزرگان در هوای گـرم نشسته و ابداً از مریدان یاد نمی‌آورید. مگر نه آن که شاعر فرمود: خواجه آن است که باشـد غم خدمتکارش. علی ایّ حال غرض از تصدیع آن که عزیزی از ریش حقیر در آویخته کـه نویسندگان ایران نسبت به انقراض خلافت عثمانی چه گفتند. بیانات مرحوم امام و اعلانات و فتاوای علماء نجف را در آثار کامل سلمان جبوری به او گفته‌ام، لیکن فزون می‌طلبد و هل من مزید می‌گوید. خواستم زحمت‌افزا شوم که اگر خـود در جـایی از ایـن موضـوع سـخن داشته و یا به موردی برخورد فرموده و در خاطر دارید، ارادتمند دیرین را مستحضر فرموده و – چنان که در اعلانات گم شدن اطفال می‌نویسند – خانواده‌ای را از نگرانی نجـات دهیـد. ولا زلتم لطالبی العلم ذخراً و ملاذا.

۲۰۱۴/۲/۲۸

سرور ارجمند و دانشمند

طبق دستور حضرت عالی در مواردی که احتمـال می‌رفـت اطلاعـاتی باشـد، جسـتجو کردم، ولی تاکنون مطلب دندان‌گیری بدست نیامده است. آقایان دکتر حضـرتی و صـالحی که متخصص مشروطه عثمانی هستند، خبر نداشتند! از آقای حقانی که مجله تاریخ معاصر

را دارد سؤال کردم. فقط یادآوری کرد که کتاب نجف و فلسفه تجدد را که عمده‌اش همان نشریه نجف است باید ملاحظه کرد. این کتاب را دوست قدیم بنده آقای موسی نجفی چاپ کرده است. به نظرم همچنان منبع مهم نشریات فارسی آن دوره و اسناد دیگری است که دست کامل سلمان است. وی کتابی زیر چاپ دارد با عنوان «اسناد مبارزات علمای نجف با انگلیس». شاید در آنجا هم مطالبی در این باره باشد. البته نمی‌دانم این کتاب درآمد یا نه. نشریات جدیدی هم که در نجف و کلاً عراق در باره حوزه نجف چاپ می‌شود، بسیار مهم است. چندین کتاب امثال جودت قزوینی و دیگران در باره نقش سیاسی مراجع نجف در دوران معاصر نوشته‌اند که می‌تواند حاوی اطلاعاتی در این باره باشد. نشریه الغری اگر اشتباه نکنم از نشریات جدید است. چندین شماره مجله الکوفه که دیده‌ام. مجله الارشیف که اسناد علمای نجف را منتشر می‌کند و شخصی باز به اسم جبوری و البته این بار روحانی آن را منتشر می‌کند. اگر باز هم نکته‌ای بود، عرض خواهم کرد. شاید آقای نجفی هم اطلاعاتی داشته باشد که تاکنون او را نیافته‌ام. محتملاً همه آثاری که در باره وحدت اسلامی نوشته شده و از جمله مصاحبه‌های آقای واعظ زاده حاوی اطلاعاتی در این باره هست. مثلاً کتاب همبستگی اسلامی که قدیما در باره وحدت اسلامی نوشته شد شاید حاوی نکاتی باشد. نویسنده و گردآورنده بی‌آزار شیرازی است.

در خدمتم
۲۰۱۴/۳/۱

صدیق مکرّم

دیروز ضرورتی پیش آمد که سفری کوتاه به شهر واشنگتن بروم. وسیله سفر قطار بود که دو ساعت و چهل دقیقه طول می‌کشد. برای مشغولیت میان راه کتاب سفینة الفرامین منشی نائینی چاپ محمد گلبن را که دم دست بود، برداشتم تا تجدید خاطره ای از گذشته‌های دور باشد که با اشتیاق بدین گونه منابع می‌نگریستم. به چند مکتوب برخورد کردم که شاید به کار شما بیاید: فرمان امیرالحاجّی مورخ ١٢٤٥ (ص ۲۱۲)، نامه‌ای خطاب به جناب ملا احمد نراقی که در جهاد با روس بر همه سبقت گرفته و بدون سلاح با پیشروان جنود عازم

جهاد شد (صص۱۵۸-۱۵۹). (کاشی و این شجاعت؟!)، نصیحة الملوک از زبان فتحعلی‌شاه برای فرزند به زبان ساده (ص ۱۸۲-۱۸۵)، سواد دو فرمان مربوط به آستانه حضرت معصومه: یکی فرمان تولیت میرزا اسدالله جد مرحوم سید ابوالفضل تولیت هم زمان ما (ص ۱۷۷)، و دیگری کلید داری آستانه به نام محمدحسین خان کاشانی ملک الشعراء مورخ ۱۲۲۸(صص ۱۹۵- ۱۹۷) که این دومی برای بنده تازگی داشت چون موقعی که اسناد را بر اساس مشاغل در جلد اول تربت پاکان منظم می‌کردم، چیزی برای منصب کلید داری نیافتم و موجب تعجب بود که آستانه کلید دار نداشته باشد. فرمانی هم برای منجم‌باشی بود از سوی محمد شاه (صص ۱۷۹-۱۸۰).

با آرزوی توفیق
حسین مدرسی
۲۰۱٤/۸/۱۸

[لینکی فرستادم که تمامی نقدها بر کتاب مکتب در فرایند تکامل را یکجا زده بود.در پاسخ نوشتند:]

صدیق مکرّم، دانشمند بلند قدر

بسیار بسیار جالب بود. چون بنده از این که این همه ردود و نقود بر آن کتاب نوشته شده تا آن‌جا که وب سایتی یک صفحه کامل به فهرست آن اختصاص داده است، بی‌خبر بودم. این که نویسندگانی اهتمام ورزیده و آن نوشته را از چند منظر مختلف نقد نموده‌اند، شایسته بسی تحسین و احترام است. کاش فراغتی و توانایی باصره‌ای و از هر دو مهم‌تر، انگیزه‌ای بود که دست کم بر جزئی از این کل نظری افکنده شود. امّا برای بنده آن کتاب و موضوع و متعلقات آن، دیگر تاریخ است و یادآور گذشته‌ای که هر روز دورتر و دورتر می‌شود و در آن چه برای بازمانده زندگی مفید علمی و دانشگاهی خود در نظر گرفته‌ام نیز نقشی و جایگاهی ندارد.

گویا وقتی خدمت جناب عالی گفتم که مدتی پس از آن که ترجمه کتاب در ایران چاپ و دچار سوء برداشت‌هایی شد، اندک اندک از گوشه و کنار شنیدم که برخی ارجاعات کتاب

در مواردی موجب و مورث پرسش‌هایی در اذهان برخی خوانندگان، معمولاً آن گونـه افـراد که خود از پیش تردیداتی در دل داشته و به گونه‌ای در خط میان شک و اعتقاد ره می‌سپردند، گردیده است. این شنیده‌ها طبعاً برای کسی که یک عمـر بـا عشـق و ولای اهـل بیـت و در خدمت مکتب آنان گذرانده بود، بسیار اندوه آور بود. در آغاز اندیشیدم که خود قلم برگرفتـه و با نامی مستعار نقدی تند و جانسوز بر آن کتاب بنویسم و تا حـد ممکـن آن را از اعتبـار و سندیتی که هرگز نباید می‌داشت بیاندازم، هر چند اگر به بهای ضربه زدن بـر اعتبـار علمـی مؤلف می‌بود. نام و اعتبار من اگر ارزشی می‌داشـت بـه طبـع بایـد در خـدمت ارزش‌هـای والایی بود که بدان باور داشته و دارم و ان شاء الله تا دم مرگ خواهم داشت. ایـن اندیشـه را چند روزی در ذهن و ضمیر داشتم و با برخی دوستان و نزدیکان نیز رایزنی کردم امّا در مآل، توالی فاسد احتمالی آن را بیش از مصلحت متوقع یافتم و از آن درگذشتم. پس از آن تصمیم گرفتم که حتی المقدور و با وسائط (گاه با چند واسطه) دیگران را بدین کـار تشـویق کـنم و حتی اگر سخنی به بیهوده گویند یا کبائر و عظائمی به کتاب و نویسنده آن نسبت دهنـد، بـه حرمت هدف غائی و در راه حصول مقصد و مقصود نهائی قلمی بر نگیرم و لبی به مخالفت نجنبانم، حتی در برابر اکثریتی که به خود و با انگیزه‌های متفـاوت خـود بـه ایـن میـدان پـا می‌نهادند و گاه دوستان عزیزی مانند جناب عالی و آقای انصاری به تندزبانی‌های برخی از آنان اشاراتی گذرا می‌فرمودید. تنها استثنائی که پیش آمد متن یک سخنرانی ازآقـای طـارمی بود که در آن مرا به جفا در حق فقه شیعی که یک عمر تمام، منظر آمال و ذکر صبح و شام و پُست خـدمت مـن بـوده اسـت، مـتهم فرمـوده بـود. اکنـون بسـیار خوشـدلم کـه مـی‌بینم نویسندگانی این مقدار وقت گذارده و این مایه عمر و نشاط بر سر نقد آن‌چه آن را نادرسـت یافته‌اند، نهاده‌اند.

با تجدید مراتب اخلاص

حسین مدرسی

۲۰۱۴/۹/۵

مخدوم مکرّم

امروز کسی لینک صفحه‌ای از وب سایت کتابخانه چستر بیتی را فرستاده بـود، مشـتمل بر چهل صفحه تصویر از مهرهای مختلف بر نسخ خطی آن کتابخانه از عثمانی و ایرانـی و عراقی و غیره. کوشیده‌اند سجع مهرها را بخوانند و در بسیاری موارد نادرست خوانده‌اند کـه عمدتاً به دلیل غفلت از موزون بودن برخی از سجع‌ها بوده است. فکـر کـردم شـاید دیـدن آن‌ها برای جناب عالی جالب باشد به خصوص از این رهگذر که می‌توانـد تکلیـف درسـی یک دانشجوی تاریخ برای آشنا شدن با برخی از خصوصیات اسناد تاریخی باشـد. پـس بـه ارسال آن لینک مبادرت می‌ورزم.

شاد و تندرست باشید
حسین مدرسی
۱۸ فوریه ۲۰۱۵